

پیام آزادی (ناشر افکار ملی - مترقی)
باهتمام : فعالین جنبش نجاتبخش مردم افغانستان
شماره نهم - 12 فبروری 2008 (23 دلو 1386)

مطالب این شماره:

- 1- فساد و ورشکستگی دولت دست نشانده، شدت و گسترش جنگ و سلطه طالبان و عدم موفقیت قدرتهای اشغالگر در "جنگ ضد تروریستی" آنها!
- 2- از فروپاشی برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان (بخش نهم)
- 3- سیر حرکتی جنبش ملی- دموکراتیک در افغانستان (بخش سوم)
- 4- تأثیر دین و مذهب و نفوذ روحانیون بر جوامع مختلف در ادوار تاریخ
- 5- اشعار انتخابی
- 6- آتش انتقام
- 7- مبارزه ملی دموکراتیک جدا از مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع نیست

فساد و ورشکستگی دولت دست نشانده، شدت و گسترش جنگ و سلطه طالبان و عدم موفقیت قدرتهای اشغالگر در "جنگ ضد تروریستی" آنها!

بعد از حملات انتحاری در نیویورک و واشنگتن بتاريخ 11 سپتمبر 2001 میلادی و قتل بیش از سه هزار نفر، ابر قدرت امپریالیستی امریکابه حمایت دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی متحدان در جهان عزم بر اندازی رژیم طالبان و سرکوب گروه القاعده و گروه های اسلامی دیگر تحت رهبری اسامه بن لادن (دست پرورده سابق اشرا) نمود. بتاريخ 7 اکتوبر سال (2001) امریکا و متحدین آن تهاجم نظامی وحشیانه ای را علیه خلق مظلوم و بی دفاع افغانستان آغاز نموده و هزاران نفر را کشته و مجروح کردند. در ابتدا طبقات و اقشار تحت ستم کشور که در حدود دوونیم دهه از شدت فشار ستمگریها و جنایات رژیمهای مزدور خلقی پرچمیها، دولت اسلامی جهادیهها و وحشت رژیم جهنمی و قرون وسطائی طالبان و حامیان خارجی شان به رمق رسیده و به ستوه آمده بودند؛ به وسیله ماشین تبلیغات و ترفندهای دولت امریکا و دولتهای اروپای غربی و دستیاران و مزدوران بومی آنها اغوا شدند. زیرا به آنها وعده داده میشد که بعد از خلاصی از شر رژیم طالبان صلح و آرامش، آزادی و دموکراسی به کشور بازگشته و بامیلیاردها دلار کمک شده، افغانستان به رشد و رونق اقتصادی رسیده و مردم به زندگی امن و مرفه دست خواهند یافت. اما در واقع آن همه وعده های دروغین و آن همه باصطلاح باغهای

زردوسرخ نشان دادن ازجانب امپریالیستها و مزدوران داخلی شان برای مردم درحقیقت سرابی بیش نبود. نه تنها مردم بیچاره و دربند افغانستان که در طی مدت سه دهه اخیر وحشیانه ترین جنایات را از طرف رژیمها و گروه های مختلف ارتجاعی و مزدور داخلی و قدرتهای خارجی حامی آنها (سوسیال امپریالیستهای شوروی و امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و دولتهای ارتجاعی منطقه خاصاً پاکستان و ایران) متحمل شده اند و دیگر رمقی برای زندگی کردن و مجالی برای فکر کردن درباره سرنوشت سیاسی شان نداشتند و ندارند؛ که عده ای زیادی از تحصیل کرده ها و روشنفکران اقشار پائینی جامعه که در مخالفت با رژیمهای مزدور قبلی قرار داشتند نیز بوسیله تبلیغات پوچ و ترفندهای شیطانی امپریالیستهای اشغالگرا غواشدند.

در آن شرایط هر گروه و فردی از جنبش انقلابی و مترقی کشور که اوضاع کشور را به بررسی گرفته و با در نظر داشت تجارب علمی و مبارزاتی شان، ماهیت و خصلت طبقاتی امپریالیزم و طبقات ارتجاعی و دولتها و گروه های ارتجاعی وابسته و مزدور آنها و اوضاع همان وقت کشور و دورنمای مصیبتبار شرایط بعدی آنرا مورد ارزیابی قرار میداد و به مردم و خاصاً به روشنفکران طبقات و اقشار محروم جامعه گوشزد میکرد و هوشدار میداد که هوشیار و بیدار باشید و فریب ترفندها و دروغ های قدرتهای اشغالگرونیروها و عناصر ارتجاعی مزدور را نخورید؛ اما در آن شرایط در گرمی بازار تبلیغات امپریالیزم بین المللی این ارزیابیها و ابراز نظرها در زمینه کمتر مورد توجه قرار گرفت. عده از همین روشنفکران این تحلیل هارا «غیر واقع بینانه» میخواندند. ولی بعد از گذشت شش سال ملاحظه میشود که حق بجانب همین تشکیلات و افراد انقلابی و مترقی بوده و هست.

بعلاوه از این سنخ روشنفکران قماش دیگری از «روشنفکران» که دارای سابقه مبارزاتی در جنبش انقلابی بوده اند؛ ولی به مواضع و نظرات قبلی شان تجدید نظر و پشت کرده و با اصطلاح خود شان «واقعین» شده اند و تابع شرایط حاکم بر جهان و کشور شده و از اینرو راه تسلیم طلبی طبقاتی و انقیاد ملی را پیشه کرده و گروه های جنبش انقلابی کشور را متهم به «عدم درک اوضاع و شرایط عینی» جامعه و جهان کرده و بزعم آنها گویا گروه ها و افراد مترقی و انقلابی مفهوم عبارت «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» را هنوز بدرستی درک نکرده اند. اما حالا آن عده از روشنفکرانی که از روی ناآگاهی سیاسی فریب ترفندهای قدرتهای امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی را خورده اند، دچار ناامیدی و سرخوردگی شده و همان امیدهای واهی ایرا که 6 سال قبل از امریکا و متحدین آن داشتند، از دست داده اند. و این بخش از روشنفکران باید در جستجوی راه چاره و علاج و نجات از این ورطه فلاکتبار و مصیبتبار مردم و کشور شوند، که باز هم دیرنه شده است. اینها میتوانند با کسب آگاهی سیاسی در پر تو علم مبارزه طبقاتی در جهت بیداری توده های خلق فعالیت کرده و با بسیج آنها مبارزات توده های خلق را علیه قدرتهای اشغالگرو دولت مزدور بجهت درست

واصولی رهبری کنند. اما گروه «روشنفکران» دیگر هنوز هم بفررنگ و روغن دادن همین دستگاه استعماری اند و بعبارت دیگر بفرر تصحیح امپریالیزم و ارتجاع از طریق رفورم اند.

در ابتداء همه قدرتهای امپریالیستی غربی، امپریالیزم روسیه به شمول دولتهای ارتجاعی ایران، چین، هند و غیره تحت رهبری امریکا با در نظر داشت اهداف و منافع غارتگرانه شان در سقوط و حذف رژیم طالبان از قدرت و سرکوب گروه القاعده که در پناه حمایت دولت و گروه های ارتجاعی اسلامی پاکستان، در افغانستان لانه کرده بودند، متحد و همکار بودند. اما بمرور زمان بعد از سالهای دولت موقت و دولت عبوری دیده شد که اختلاف و تضاد بین خالقان دولت دست نشانده (خاصاً بین انگلستان و امریکا) شدید و شدیدتر شده است. در این اواخر بین چهار قدرت امپریالیستی اشغالگر که در جبهه جنگ علیه طالبان قرار دارند از جمله امریکا، انگلستان، کانادا و هالند (امریکا و انگلستان در خط مقدم جبهه جنگ با طالبان قرار دارند) و دیگر کشورهای عضو ناتو که در افغانستان قوای نظامی دارند بر سر جابجائی قوتهای نظامی شان در جبهات جنگ علیه طالبان (خط مقدم جبهه جنگ) و چگونگی ادامه «جنگ ضد تروریستی» آنها اختلافات جدی بروز کرده و عملاً تفرقه و دودستگی به مشاهده میرسد. زیرا غیر از این چهار - پنج کشور، باقی کشورهای عضو ناتو که از جمله اعضای نیرومند ناتو بشمار میروند چون دولتهای جرمنی، ایتالیا، فرانسه و کانادا حاضر نیستند که نیروهای نظامی شانرا در جبهات جنگ علیه طالبان سوق دهند و این موضوع مسئله تداوم جنگ را بطور شایده باید علیه طالبان بین اعضای ناتو و امریکا دچار تزلزل کرده است. چنانچه وزیر دفاع امریکا در آخرین روز کنفرانس بین المللی امنیت در شهر میونخ جرمنی بتاريخ (9) فبروری هوشدار داد که اگر "اعضای پیمان اتلانتیک شمالی - ناتو - به دودسته کشورهای حاضر و غیر حاضر در جنگ علیه تروریزم جهانی، تبدیل شوند، آینده این پیمان، در خطر خواهد بود". او قبلاً در جلسه شورای ناتو در شهر "فیلنیوس" لیتوانیا گفته بود که امکان بوجود آمدن شکاف بین اعضای ناتو بر سر افغانستان وجود دارد. و این مسئله و مسایل دیگر اثر زیان باری را بر دولت فاسد و بحران زده کرزی بجا گذاشته و بیش از پیش موجب تضعیف آن خواهد گردید. حتی در این اواخر خالقان این دولت آنرا یک دولت ناکارآمد ارزیابی کرده اند. همچنان ناکامیهای قدرتهای اشغالگر در سرکوب و نابودی گروه های القاعده و طالبان («جنگ علیه تروریزم») در منطقه و تشکیل دولت باثبات در افغانستان و تامین امنیت و بهبود وضع اقتصادی آن، موضوعاتی است که در امریکا و کشورهای غربی بحث های داغی از طرف مخالفین و بعضاً موافقین این دولتها وجود دارد. و نیز مسئله روابط پنهانی دولت انگلستان با بخشهای از طالبان که سهم مهمی در جنگ علیه طالبان دارد، نیز باعث ناخرسندی شدید دولت امریکا که خود را مالک مطلق در سلطه گری در افغانستان و این منطقه میدانند، گردیده است. شاید هم به همین لحاظ بوده باشد که دولت انگلستان تلاش داشته است تا هر چه زودتر با طالبان مصالحه صورت گرفته و یا اینکه با جلب بخشی

از طالبان و مسلح کردن شان در برابر بخش دیگر آنها، ارتش خود را از این مهلکه (که امتیاز بیشتر آن برای امریکا است) بیرون بکشد.

موضوع دیگر رد ماموریت "اشداون" بریتانیایی الاصل بحیث نماینده ویژه ملل متحد با اختیارات بیشتر مانند یک "فرماندار" در افغانستان از طرف کرزی در حقیقت نمایانگر بروز اختلاف بیشتر بین امریکا و انگلستان در مورد بوده است. همچنان عدم پذیرش ماموریت "مایکل سمپل" ایرلندی بحیث جانشین ریاست نمایندگی اتحادیه اروپا در افغانستان که دولت کرزی آنرا نپذیرفت نیز بر شدت این اختلاف افزود. و طبق گزارش مطبوعات غربی اوقیلاً بابریتانیاییها همکاری داشت و به آنها کمک میکرد که اعضای رده متوسط طالبان را برای حمایت از دولت افغانستان تشویق کند. چنانکه ملا سلام ولسوال فعلی موسی قلعه به خبرنگاری بی سی گفت که او خود نمونه موفقیت تلاشهای آقای "سمپل" است. ملا سلام یکی از فرماندهان ارشد سابق طالبان چندی قبل اعلان کرد که از گروه طالبان جدا شده و با دولت پیوسته است.

به همین موازات اختلاف و تضاد بین جناح های تشکیل دهنده دولت مزدور عمدتاً بین جناح ائتلاف شمال و جناح طرفدار کرزی خاصتاً تکنوکراتها و حزب افغان ملت هر چه شدیدتر شده و بالا گرفته است. و ملاحظه میشود که جناح ائتلاف شمال تا حد ممکن در ارکان سه گانه دولت و ارگانهای مختلف آن در ولایات کشور که بخش اعظم کرسیهای دولتی را در اختیار دارد، تا حد ممکن در تضعیف و ورشکستگی دولت دست نشانده کوشیده است. موضوع دیگری که موجب بی اعتمادی و تشدید مخالفت جناح ائتلاف شمال با کرزی و جناح او شده است مسئله روابط پنهانی و آشکار کرزی با طالبان است که سعی دارد تا آنها را راضی ساخته و در دولت شرکت دهد و وزنه را به نفع جناحش هر چه بیشتر تغییر دهد. همچنان عدم مخالفت واقعی و جدی کرزی با طالبان در سالهای اخیر بوضوح آشکار است؛ علاوه بر اینکه عده ای از عناصر عالی رتبه رژیم طالبان از جمله متوکل و ملاضعیف و دیگران را در کنار خود دارد (که در واقع نقش نماینده و میانجی را بین طالبان و دولت کرزی ایفا میکنند) عده ای زیادی از آنها در پارلمان و مقامات دولتی نیز شامل اند (البته این اقدامات را کرزی جدا از خواست و اراده دولت امریکا انجام نمیدهد). حتی هر زمانی که طالبان با اثر عملیات انتحاری که تلفات زیادی بر مردم ملکی و یاقوای نظامی دولت دست نشانده وارد میکنند، کرزی در مصاحبه هایش نه مستقیماً طالبان را محکوم میکند و نه هم بگونه واضح این عملیاتها را کار طالبان و انمود میسازد. و بارها گفته است که این عملیات انتحاری را خارجیها انجام میدهند نه طالبان آنهاست باین استدلال ابلهانه که طالبان «بچه های افغان» اند و این کار را نمیکند.

گروه های شامل در ائتلاف شمال در ابتدا این مخالفتها را علیه کرزی و جناح او بگونه پراکنده و نا هم آهنگ انجام میدادند ولی بعدها با تشکیل «جبهه ملی» با اشتراک بخشهای دیگر خلقی پرچمی ها، و سازائیهها (زیرا در شرایط تشکیل دولت اسلامی در اوایل دهه هفتاد شمسی اینها با بخشهای از پرچمیها و خلقیها، ملیشه ها و سازائیهها بوحدهت رسیده

بودند) و گروه های هم قماش دیگر، مخالفت‌های شانرا دیگر بصورت سیستماتیک و پلان شده علیه جناح کرزی انجام میدهند. ناگفته نماند که شدت تضاد بین جناح انتلاف شمال با جناح کرزی مستقیماً متناسب است باشدت تضاد بین امپریالیزم روسیه و امپریالیزم امریکا در افغانستان و مناطق دیگر جهان. بعبارت دیگر تضاد بین جناح های مخالف دولت کرزی ناشی از تضاد منافع قدرتهای امپریالیستی حامی و مربی آنهاست.

با ضعف و ناکارگی هر چه بیشتر دولت دست نشانده و قرار گرفتن در منجلا ببحران و ناتوانی، موجب مایوسیت اکثریت جامعه از عدم کارائی آن (که در ابتدا دچار توهم و خوشباییهای در مورد قدرتهای اشغالگر دولت دست نشانده شده بودند) گردیده است و یکی از فکتورهای مهمی است که در پیشرفت نظامی طالبان و حزب اسلامی در دو سال اخیر نیز موثر بوده است. همچنان ستمگریها و جنایات قدرتهای اشغالگر علیه مردم خاصاً در چندین ولایت شرقی، جنوب غربی و غربی کشور و بیدادگریهای رژیم مزدور، گسترش فساد اداری، رشوه، ناامنی، قاچاق موادمخدر، بی عدالیتها، چور و چپاول اموال مردم و غصب املاک آنها، غصب اراضی دولتی و به غارت بردن سرمایه های دولتی و عامه و کمکهای که بنام مردم افغانستان صورت میگیرد توسط حکام دولت مزدور، حراج تصدیها و اراضی مرغوب دولتی (زیر نام خصوصی سازی) و واگذاری آنها به قیمت نازل به نورچشمیان و وابسته های کرزی و سایر عالی رتبه های دولت؛ دزدی، آدم ربائی، گسترش فقر و گرسنگی، بیکاری و ده ها مصیبت دیگر در جامعه، موجب شده است که مردم هر چه بیشتر به ماهیت این رژیم ضد مردمی و استراتژی و اهداف قدرتهای اشغالگری ببرند. و این موضوع هر چه بیشتر زمینه نارضائی گسترده توده های مردم را از دولت بوجود آورده است. مسئله دیگر حضور نیروهای اشغالگر است که مردم افغانستان حضور آنها را بر ضد استقلال و حاکمیت ملی شان میدانند.

قرار تذکار قبلی دولت کرزی نظریه ماهیت طبقاتی آن بحیث یک دولت دست نشانده استعمار که مستقیماً بوسیله ارتشهای اشغالگر حمایت شده و همه دستورات مهم در دولت در عرصه داخلی هم بر طبق صوابدید و فیصله های آنها صورت میگیرد البته که روابط خارجی این دولت کاملاً در اختیار امریکا و شرکای آنست. و از اینکه کرزی مزدور مدعی است که 87 کشور جهان با دولت وی رابطه دیپلماتیک دارند و یا اینکه در چندین کشور جهان نمایندگی دیپلماتیک دارد، این بالذات یک طنز است تا واقعیت موضوع. چنانکه دولت مزدور خلقی پرچمیها نیز همین ادعا را در برابر مخالفین (که دولت آنها را یک دولت استعماری و دست نشانده و خود آنها را مزدوران بی عرضه و بی اختیاری میخواندند)، ارایه میکردند. کرزی در این دولت نقش یک عروسک را بازی میکند و امور مهم این دولت استعماری در واقع به دستور امریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و بوسیله شبکه های جاسوسی این قدرتها و کشورهای ارتجاعی عمدتاً امریکا، انگلستان، جرمنی، ایتالیا، اسرائیل، ترکیه، ایران، پاکستان، فدراسیون روسیه، هند و سایر کشورهای که در افغانستان حضور دارند، به پیش برده میشود.

مسئله دیگری که طالبان در موقعیت پیشرفت در برابر قوای اشغالگر دولت کرزی قرار گرفته اند شیوه جنگ چریکی و مهارت جنگی طالبان است که به گروه های کوچک بردشمن حمله میکنند و بعد از وارد کردن ضربه در مناطق آشنا و بلد پنهان میشوند و بعد دوباره ظاهر شده و بردشمن حمله میکنند. نیروهای نظامی اشغالگر که به شیوه جنگ جبهه ای تربیت نظامی دیده اند و بحیث ارتشی اشغالگر در سرزمین نا آشنا و بیگانه می جنگند، سرزمینی که مردم آنها را مهمانان ناخوانده و تجاوزگر میدانند و حاضر نیستند کوچکترین همکاری با آنها بنمایند، البته با استثنای اینکه اگر بتوانند افرادی را به جاسوسی برای شان بگمارند و یا اینکه از امریکاییها و اروپاییهای افغانی الاصل که زیر عنوان ترجمان و راه بلد در خدمت ارتش تجاوزگر قرار گرفته اند، دیگر امکان همکاری در مناطق جنگی و خارج از آن برای آنها وجود دارد. از همینجاست که در مواقعی که ارتشهای اشغالگر مورد هجوم ناگهانی و راه بندانها و شبیخون طالبان قرار میگیرند و تلفات سنگین انسانی را متحمل میشوند، جهت انتقام گیری از مردم محل دیوانه و ارخانه ها و منازل و همه چیز را به آتش میکشند و مردم همان محل را مورد بمباران قرار داده و یا از طریق حملات زمینی بخاک و خون میکشند که باین صورت خشم و نفرت مردم علیه آنها روز به روز بیشتر میشود.

موضوع دیگر کسب تجارب جنگی طالبان و تجهیزات بهتر آنها نسبت به سالهای قبل است، همچنان بسیج بیشتر نیروهای القاعده که در جنگ عراق توانستند نیروهای زیادی را از کشورهای مختلف عربی و اسلامی جلب و تربیت نظامی کرده و وارد جنگ کنند. اینها زمانی در عراق مورد حملات شدید قرار میگیرند خاصاً بعد از آنکه بخشهای از سران قبایل سنی در عراق بوسیله امریکاییها در برابر گروه های القاعده تطمیع و خرید شده اند، عقب گاهای نسبتاً مطمئنی برای نیروهای زیادشان جهت عقب نشینی در عراق تاحدی برای آنها محدود شده است از اینرو بخشهای از آنها را جهت تجدید قوا و تربیت نظامی و هم به منظور ضربت وارد کردن بر نیروهای امریکائی و ناتو به افغانستان به کمک طالبان میفرستند. همچنان بسیج و تقویت بیشتر طالبان پاکستانی در مناطق قبایلی هم سرحد با افغانستان و متحد نزدیک گروه طالبان در افغانستان و گروه القاعده با آنها و سایر گروه های اسلامی که در سالهای اخیر تضاد آنها با دولت مشرف شدت یافته است نیز در کنار طالبان در افغانستان قرار گرفته اند.

باید در نظر داشت که شرایط در منطقه خاصاً در دو طرف خط نام نهاد «دیورند» نسبت به چند سال قبل متفاوت است، دولت پاکستان دچار بحران سیاسی و اقتصادی شدید است و گروه های اسلامی بیش از پیش نیرومند شده و مراکز و پایگاه های شان در مناطق قبایلی صوبه سرحد تقویت کرده اند. این گروه ها نیروهای بیشتری را علیه دولت مرکزی بسیج کرده اند که در جهت دیگر بخاطر جهاد علیه «کفار» امریکائی و انگلیسی که حامی دولت مرکزی اند، با طالبان افغان کمک میکنند. همچنان در طی سالهای اخیر بنیادگرائی اسلامی در کشورهای شرق میانه و جنوب آسیا رشد قابل ملاحظه ای را نشان میدهد که نیروهای بیشتری از جوانان تحت تأثیر تبلیغات و تلقینات گروه های

اسلامی بخاطر جنگ علیه «کفار» ودولتهای فاسد منطقه، بسیج شده اند. واگردولت امریکا و متحدین آن به همین شیوه به تجاوزات و وحشیگریهایشان علیه خلقها و ملل تحت ستم و مظلوم در کشورهای مختلف شرق میانه و آسیای جنوبی و یامناطق دیگر ادامه دهند نفرت و انزجار توده های مردم علیه آنها شدیدتر و گسترده تر شده و گروه های اسلامی بآبهره برداری از اوضاع نیروهای بیشتری را جذب و در برابر آنها بسیج خواهند کرد. آنها با سوء استفاده از روحیه ضدامپریالیستی خلقهای این کشورها و تحریک احساسات مذهبی شان هرچه بیشتر از نظر نظامی خود را تقویت خواهند کرد و بر دولتهای امریکا و انگلستان و متحدین شان فشار بیشتری وارد خواهند نمود تا حاکمیت آنها را به رسمیت بشناسند. واگر نیروهای مترقی و انقلابی در این کشورها (در منطقه جنوب آسیا و شرق میانه) بتوانند خود را سازمان داده و با استفاده از شرایط مساعد عینی در این کشورها با تشکیل ارتش های توده ای جنگ انقلابی را علیه امپریالیزم و نظامهای مزدوران آغاز کنند؛ این تحول کیفی انقلابی خواهد بود که از یک طرف ضربات استراتژیک بر امپریالیزم بین المللی خاصاً اضلاع متحده امریکا و نظامهای فئودال کمپرادوری و نیروهای ارتجاعی وابسته و مزدور امپریالیزم در این مناطق مهم استراتژیک جهان وارد خواهند کرد و از طرف دیگر توده های زحمتکش این کشورها از زیر نفوذ سلطه گروه های ارتجاعی اسلامی خلاص خواهند شد. و در آن صورت زمینه اغوا و جلب آنها بوسیله این گروه ها و حمایت از اهداف ارتجاعی شان جلوگیری شده و توده های خلق در این کشورها مبارزات مترقی و انقلابی شان را تحت رهبری نیروهای انقلابی پرولتری بخاطر طرد سلطه قدرتهای امپریالیستی و سرنگونی دولتهای ارتجاعی فئودال کمپرادور وابسته و مزدورانها و تشکیل دولتهای دموکراتیک مردمی به پیش خواهند برد و شرایط برای پیروزی انقلابات اجتماعی در این جوامع مساعد خواهد گردید.

گروه طالبان و حزب اسلامی و اربابان پاکستانی آنها از این امر بخوبی آگاهی دارند که مردم افغانستان در برابر سلطه بیگانگان خصوصاً سلطه مستقیم آنها حساسیت خاصی دارند؛ و طالبان و گلب الدین بادرک این موضوع و در غیاب یک جنبش مترقی و انقلابی در عرصه مبارزه عملی ملی و طبقاتی در کشور از موجودیت روحیه ضداستعماری و نفرت و انزجار خلقهای ملیتهای مختلف افغانستان علیه قدرتهای اشغالگر و دولت کرزی، در پیشبرد مقاومت ارتجاعی شان سوء استفاده میکنند. ولی این مسئله قابل یادآوری است که اگرچه در این جنگ مسلحانه طرف طالبان و نیروهای دیگر گلب الدین و حقانی تاحدی ضربات نظامی ایرا بر ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور کرزی وارد میکنند که با تاثیرات عوامل دیگری که از آنها در این مبحث ذکر رفته است، قدرتهای اشغالگر در این جنگ در موقعیت ضعیفی قرار داده است. اما گروه طالبان و حزب اسلامی و دیگران باماهیت فکری سیاسی مشخص آنها و سابقه مزدوری و وابستگی شان به امپریالیزم امریکا و دولت پاکستان و ستم و جنایاتی که بر مردم روا داشته اند در نزد اکثریت مردم افغانستان مردود اند. مقاومت مسلحانه طالبان و حزب

اسلامی گلب الدین که مستقیماً به اتکا و کمک همه جانبه دولت پاکستان و گروه های ارتجاعی اسلامی دیگر از کشورهای مختلف صورت میگیرد و اهداف سیاسی ای که آنها به پیش میبرند، کاملاً مشخص است که در جهت تامین منافع طبقات فئودال و کمپرادور تحقق استراتژی دولت فئودال کمپرادوری (اسلامی نظامی) پاکستان در منطقه و سلطه امپریالیزم است. و همه این گروه ها نوکران امپریالیزم و ارتجاع بین المللی اند. این جنگ را آنهانه بخاطر طرد سلطه قدرتهای امپریالیستی اشغالگرو کسب استقلال کشور و آزادی و حاکمیت ملی؛ بلکه منظور اصلی شان تحمیل و برسمیت شناختن آنها بوسیله فشار نظامی بر قدرتهای امپریالیستی است و در آن صورت منافع و اهداف دولت پاکستان هم بوسیله دولتی که طالبان و گروه های مماثل دیگر تشکیل دهند و یا اینکه در چوکات دولت مزدور فعلی در موقعیت قدرت مندی قرار بگیرند، بر آورده خواهد شد. طالبان و حزب اسلامی تلاش دارند تا سهم خود را در قدرت دولتی بدست آورند و بعد از آن در وابستگی و مزدوری به قدرتهای امپریالیستی و دولتهای پاکستان و ایران در منطقه، توده های خلق را مورد ستم و استثمار قرار دهند. و از مدتی است که تماس و مذاکره بین طالبان و دولت کرزی و قدرتهای اشغالگر به همین منظور جریان دارد. جنگ کنونی گروه طالبان، حزب اسلامی، گروه حقانی و سایر گروه های ارتجاعی اسلامی متحد آنها علیه قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و دولت مزدور کرزی قیام نیروهای ارتجاعی است که با قدرتهای امپریالیستی و دولت دست نشانده منحیث المجموع بر ضد منافع مردم و کشور اند. این جنگ بیانگر تشدید تضاد بین قدرتهای امپریالیستی و بخشی از ارتجاع فئودال کمپرادوری است. اما از طرف دیگر تقریباً دو سال است که مذاکره بخاطر توقف جنگ، ترک مخاصمت و تأمین «صلح» بین قدرتهای امپریالیستی و دولت مزدور کرزی با طالبان و حزب اسلامی جریان دارد تا بدیوسيله بتوانند بار دیگر در آغوش هم قرار گرفته و با عقد پیمان باداری و مزدوری، مردم ستم کشیده و مظلوم افغانستان را مورد ستم و استثمار و غارت قرار دهند. و این امر بخوبی خصلت تضاد بین مرتجعین را نمایان میسازد.

روابط توده های مردم با طالبان و دیگر گروه ها در مناطق تحت کنترل آنها عمدتاً بدین قرار است که چون عده ای از فئودالان و خوانین و قاچاقبران، روحانیون و ملاحی ناراضی از دولت و قدرتهای اشغالگر و بخشهای از قشر مرفه دهقانان (دهقانان متوسط) از طالبان حمایت و با آنها کمک مالی مینمایند؛ و از جانب دیگر بر اساس روابط و مناسبات قومی و قبیله ای که در دهات خاصاً در این مناطق که اکثریت آنها اقوام مختلف متعلق به ملیت پشتون زندگی میکنند و سران قبایل و اقوام بر توده های همان قوم و قبیله اثر رسوخ و نفوذ قابل ملاحظه دارند؛ و هم اکثر نیروهای جنگی طالبان اهل همین مناطق اند و روابط و مناسباتی که بین دهقانان و مالکین ارضی وجود دارد توده های مردم و لویکه به اثر حاکمیت قرون وسطائی و فشار طالبان بر مردم در زمان حکومت شان از آنها بیزار اند نمیتوانند موضع مستقلی از خوانین و سران اقوام و ملاکین در برابر طالبان و دیگر گروه های مسلط بر منطقه داشته باشند. علاوه بر مسایل

دیگر دهقانان کمزمین سالانه مبلغی را از قاجاقبران و زمین داران بزرگ قرض میگیرند تا بتوانند قطعه زمین شانرا خشخاش کشت کنند که بعد از برداشت محصول تریاک مجبوراً بخش اعظم آنرا به قرض شان پرداخته و باز دوباره مبلغی را قرض میگیرند. این مسئله نیز موجب شده است که توده های دهقانان کمزمین هرچه بیشتر تحت نفوذ زمینداران بزرگ و قاجاقبران قرار گیرند.

همچنان تضاد ملی توده های مردم با قدرتهای امپریالیستی اشغالگر در حال افزایش است و جنایات دولت دست نشانده و بمبارانهای وحشیانه مناطق مسکونی مردم و قتل عام آنها بوسیله قوتهای اشغالگر و دولت مزدور، تفتیش خودسرانه خانه های مردم، ستمگری و توهین و تحقیرها، بی احترامی در برابر مردم و جنایاتی که قدرتهای امپریالیستی زیر نام «جنگ علیه تروریسم» بر علیه مردم مرتکب میشوند خشم و نفرت آنها روزتار و روز در برابر نیروهای اشغالگر و دولت مزدور بیشتر میشود. ولی با آنها توده های مردم حاضر نیستند که بگونه دواطلبانه با طالبان همکاری همه جانبه نمایند. خلاصه میتوان گفت که توده های مردم در این مناطق بین دو سنگ آسیاب قرار گرفته و عذاب می کشند.

در اینجا این مطلب قابل یادآوری است که گروه طالبان در زمان حاکمیت شان نظریه تعلقات ملیتی و قومی بر ساکنین این مناطق که اکثریت قاطع آنها پشتون اند ستم ملی شئون نیستی اعمال نمی کردند؛ البته که توده های مردم متعلق به ملیت پشتون تحت ستم طبقاتی فئودالیزم، کمپرادوریزم (که طالبان نمایندگان طبقاتی و سیاسی آنها بودند) و سلطه امپریالیزم و دولت پاکستان، رنج میکشیدند. لکن ملیتهای غیر پشتون علاوه بر اینکه از ستم طبقاتی امپریالیزم و فئودالیزم و کمپرادوریزم رنج میکشیدند؛ طالبان با شدت و خشونت تمام بر آنها ستم ملی شئون نیستی نیز اعمال میکردند. همچنان که بر پیروان مذهب شیعه و اقلیتهای هندو و سک علاوه بر ستم طبقاتی و ستم ملی شئون نیستی ستم مذهبی نیز اعمال میشد. از اینرو در شرایط کنونی طالبان در این مناطق پشتون نشین از این ناحیه مورد مخالفت شدید مردم قرار ندارند و در زمان حکومت شان اکثریت حاکمان و نیروهای نظامی و امنیتی طالبان از باشندگان و اقوام همین مناطق بودند.

مسئله دیگر اینکه در شرایط حاکمیت طالبان، شدت عمل آنها عمدتاً علیه شهرنشینان بیشتر محسوس بود خصوصاً با بخشهای از آنها که با علم و فرهنگ و تعلیم و مسایل و وسایل مدرن چون مکاتب نسوان، پوهنتون، کتابخانه، موزیم، تئاتر، سینما، موسیقی، تلویزیون، رادیو، استعمال لباس اروپائی و دیگر پدیده های مدرن سروکار داشتند. همچنان موضوع تحمیل نماز و روزه اجباری و رعایت «حجاب اسلامی طالبی» از طرف زنان شهرنشین، بوسیله طالبان مسایلی بودند که طالبان بطور روزمره مردم شهرنشین را تحت فشار و شکنجه، توهین و تحقیر و کوب قرار میدادند. طالبان نیروی تاریک اندیش و دشمن علم و فرهنگ و هر پدیده جدید و مترقی دیگر اند که علاوه بر اعمال ستم طبقاتی و ستم ملی شئون نیستی بر شهرنشینان با شیوه زندگی مدرن شهرنشینان نیز مخالف بودند که توده های ده نشین عموماً از این پدیده ها محروم بودند و چندان

مشکلی از این ناحیه با طالبان نداشتند و حال هم ندارند. البته در شرایط حاکمیت دولتی طالبان اکثریت مکاتب دردهات نیز مسدود گردید که دهنشینان نیز مانند شهرنشینان به شدت از این ناحیه متضرر شدند و استماع موسیقی نیز بر آنها حرام اعلام شد. در شرایط کنونی نیز طالبان در مناطق تحت کنترل و نفوذ شان مکاتب را سوختانده و یامسدود کرده اند و ده هاملعم و شاگرد را بقتل رسانده و صدها مکتب دیگر در مناطق همجوار از ترس وحشت طالبان مسدود شده است.

طالبان در زمان حاکمیت شان و در شرایط کنونی سعی میکنند تا حد امکان جامعه را مسخ فرهنگی کرده و از رواج و گسترش علوم و تعلیمات مدرن در جامعه جلوگیری کنند. این تاریخ اندیشان ارتجاعی مذهبی و ناسیونال شئون نیست دشمن هویت و تاریخ کهن مردم این سرزمین نیز بودند و هستند و به همین اساس آثار باستانی و تاریخی ای که حکایتگر هویت ملی و فرهنگی و سابقه چند هزار ساله تاریخ مردم این سرزمین بود تخریب و نابود کردند و بایک اقدام جاهلانه و وحشیانه به انهدام مجسمه بودا در بامیان دست یازیدند و آثار موزیم های کشور خاصاً موزیم کابل و سایر آثار هنری را به سرقت برده و یا محو و نابود کردند.

همچنان با در نظر داشت موجودیت مناسبات اقتصادی اجتماعی حاکم بردهات تاثیر و نفوذ مذهب و رسوخ فرهنگ فئودالی بر توده های مردم از اقوام مختلف، که آنها با همان رسوم، سنن و آداب فئودالی و بعضاً قبیله ای عادت کرده اند که فرهنگ مورد قبول طالبان را تشکیل میدهد؛ از آنرو مردم دردهات از این جنبه ها نیز با طالبان چندان مشکلی نداشتند و در شرایط کنونی هم ندارند. در شرایط فعلی زمانی طالبان ضربات نظامی بر نیروهای اشغالگرو رژیم مزدورانها وارد نمیکنند توده های مردم از این امر خشنود میشوند. اما از اینکه نیروهای طالبان خانه های مردم مظلوم را بحیث سنگر در حمله به قوتهای نظامی اشغالگرو دولت مزدور مورد استفاده قرار میدهند و بعد از طرف قوتهای اشغالگرو مورد بمباران هوایی قرار گرفته و کشته میشوند و یا اینکه با کوچکترین اشتباه رابطه با دولت و قوای خارجی فرد مظنون و یامتهم را با سخت ترین جزا یعنی به دار آویختن و سر بریدن مجازات میکنند و دیگر جنایات و ستمگریهای آنها، با طالبان مخالفت شدید دارند. اما امکان مقاومتی در برابر آنها و ملاکین و خوانین و روسای اقوام که از طالبان حمایت میکنند، ندارند و نمیتوانند بطور قاطع در برابر اعمال وحشیانه طالبان اعتراض کنند و اگر اعتراض هم بکنند به طرفداری از قوای اشغالگرو دولت مزدور متهم میشوند. چنانچه زمانی نیروهای طالبان در مناطق مسکونی مردم سنگر میگیرند تا بر قوای اشغالگرو دولت مزدور حمله کنند، مردم با اجبار خانه های شان را ترک کرده و آواره می شوند. بهر صورت توده های مردم مظلوم افغانستان با تحمل ستم و جنایات همه جانبه قدرتهای اشغالگرو دولت مزدور و فشار ستم جنایات نیروهای وحشی طالبان و حزب اسلامی و حقانی خاصاً در مناطق تحت کنترل آنها زندگی مصیبتباری را میگذرانند.

اماروابط طالبان در مناطق دیگر که ملیتهای غیرپشتون در آن اکثریت دارند بشکل دیگری است و طالبان درچنین مناطقی نمیتوانندسلطه ویاکنترول دوامدارشانرا برقرارنموده ویاپایگاه نظامی ایجاد کنند؛ ولی به کمک هواداران شان دراین مناطق میتوانند عملیاتهای بشکل جنگ وگریزانجام داده وبرقوای دولت مزدوروارتش اشغالگرضربه واردکنندوبعد منطقه راترک کنند. ولی باتمام تلاشی که ارتشهای اشغالگرو دولت مزدوردر جلب همکاری مردم بنفع شان دراین مناطق وبر علیه طالبان انجام داده اند، مردم حاضر نه شده اند از آنها در برابر طالبان بدفاع برخیزند.

همچنان شرایطی که درکشور بعد از سقوط رژیم طالبان بمیان آمده است وبادر نظر داشت اینکه (50) درصد اقتصاد کشور را کشت خشخاش وتولید تریاک وهیروئین و قاچاق این مواد تشکیل میدهد، خاصاً که 65 درصد کشت خشخاش در ولایاتی که جنگ در آنها جریان دارد وتحت کنترول طالبان است، صورت میگیرد. طبیعتاً مخالفت وتضاد بین زمین داران وشبکه تولید کنندگان موادمخدرو قاچاقبران بادولت مزدور نیز موجود است. البته منافع مشترک عده ای از عالی رتبه های دولت مزدور و قوماندانهای وابسته به آنان وبخش قوای ژاندارمری دولت مزدور که مسئول حفاظت از مرزهای کشور است وسران ارتش اشغالگربا زمینداران بزرگ وشبکه مافیائی داخلی وخارجی موادمخدرنیز مطرح است. از طرفی هم این شبکه های قاچاقبران داخلی وابسته به مافیائی بین المللی تادندان مسلح اندوبخاطر منافع شان حاضر اند علیه دولت وارتش اشغالگروارد جنگ شوند که میشوند. اما ارتشهای اشغالگربارها اعلان کرده اند که مبارزه علیه شبکه های مافیائی موادمخدرو یاجلوگیری از کشت خشخاش کار آنها نیست!

در شرایط موجود حدود نصف تولیدات ملی کشور مربوط به کشت وتولید موادمخدراست وحدود چهار میلیون نفر بشکلی حیات شان به کشت خشخاش وتولید تریاک وابسته است. در کنار ارتشهای کوچک طالبان وحزب اسلامی ومتحدین آنها این شبکه های قاچاق ومافیای موادمخدر هم هر کدام دسته های نظامی تادندان مسلح در اختیار دارند مجهز با سلاح عصری وراکت اندازهای ضدتانک وداشکه که تعداد آنها کم هم نیستند. وطبق اعلان مطبوعات غربی سالانه درحدود چهار میلیارد دلار از کشت وتولید موادمخدر عاید میشود که هر گروه از قبیل ملاکین، شبکه های قاچاق موادمخدر داخلی، طالبان ودهقانان متوسط سهم متناسب شانرا نصیب میشوند ومقدار ناچیزی هم به دهقانان کمزمین تعلق میگیرد. که البته بخش اعظم این عواید به جیب گروه های مافیائی داخلی وبین المللی وسران نظامی قدرتهای اشغالگرو دولت مزدور، میریزد. ناگفته نماند که افراد زیادی از دهقانان فقیر و بیزمین وکارگران فلاحتی و فرزندانشان دردهات به سبب بیکاری وفقرمزمن وگرسنگی بحیث مزدور درنقل وانتقال موادمخدر از طرف شبکه های قاچاق موادمخدر استخدام میشوند وتعدادی از آنها سالانه بوسیله مامورین امنیتی کشورهای ایران وتاجکستان درسرحدات این کشورها بقتل می رسند. که

جبر فقر و نیستی آنها را مجبور به این مزدوری خطرناک (که دست مزدبیشتری دارد) کرده و حاضر اند که بخاطر لقمه نانی حیات خود را به خطر بیندازند.

در شرایط کنونی این همه مسایل که در فوق تذکریافت روابط اقتصادی اجتماعی و سیاسی پیچیده ای در دهات کشور خصوصاً در مناطق جنگی تحت کنترل طالبان (که پایگاه های خود را ایجاد کرده اند و حاکمیت میکنند) بوجود آورده است. دسته های مافیائی محلی و دسته های مسلح «غیرقانونی» و طالبان و گروه های دیگر به لحاظ منافع مشترک و مخالفت شان با دولت و قدرتهای اشغالگر (که ظاهر آردوخته گوری قرار میگیرند؛ یکی منافع سیاسی اقتصادی طالبان و حزب اسلامی و دیگری منافع اقتصادی ملاکین و شبکه های مافیائی موادمخدر)، درهم آهنگی، همسوئی و حمایت متقابل قرار دارند که از نظر طبقاتی همین نیروها در دهات پایه قدرت طالبان و حزب اسلامی را تشکیل میدهند. و طالبان با استفاده از شرایطی که در کشور وجود دارد و روابط زنجیره ای که در این مناطق بوجود آمده است، توانسته اند موقعیت خود را در این مناطق تحکیم به بخشند. خصوصاً زمانی که مامورین امنیتی دولت مزدور بدون پرداخت غرامت تکه زمین کشت تریاک دهقانان فقیر و متوسط را قبل از حاصل دهی از بین ببرند شدت خشم توده های فقیر دهقانان کمزمین علیه دولت مزدور بالا میگیرد؛ زیرا اعضای خانواده آنها برای بخش اعظم سال در مضیقه فقر و گرسنگی قرار میگیرند. و این امر نیز موجب میشود که آنها نسبت به دولت متفرشده و هرچه بیشتر از آن فاصله بگیرند. این امر خود مردم این مناطق را به طالبان خوش بین ساخته و به حضور آنها در مناطق شان مخالفت نشان نمیدهند.

ولی آنچه که در اینجا باید مورد تامل قرار گیرد اینست که برخلاف شرایط جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مردور خلقی پرچمیها که یک مقاومت ملی سراسری گسترده علیه آنها وجود داشت و توده های مردم بر اساس جذبات و احساسات ملی و روحیه آزادی خواهی شان به اشکال و شیوه های مختلف بصورت داوطلبانه در آن جنگ و مقاومت شرکت کرده و فداکاری میکردند و قربانی پذیر میشدند. اما در همین مناطق تحت نفوذ و کنترل طالبان با موجودیت روابط چند جانبه ای که در بالا ذکر آن رفت، باز هم مردم بدفاع از طالبان و حزب اسلامی برخاسته اند. با آنکه پتانسیل مخالفت اکثریت مردم در کشور علیه قدرتهای اشغالگر دولت مزدور به میزان زیادی بالاست ولی به شکست کشانده شدن دست آوردهای مقاومتها و مبارزات توده های مردم علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور بوسیله گروه های ارتجاعی اسلامی، زخم ستمگریها و جنایاتی که باندهای خلقی پرچمی و گروه جهادی و ملیشه ای و طالبان و دیگران بر مردم ستم دیده و بیچاره در طی این سه دهه وارد کرده اند بسیار عمیق است و زندگی میلیونها مردم در طی این مدت بر باد رفته و به نابودی کشیده شده است و به شیوه های مختلف اغوا شده و بر آنها خیانت صورت گرفته است. که نتیجه آن شرایط یک و نیم دهه اخیر است که مردم افغانستان بعد از سقوط رژیم مزدور روسی به آن مواجه شده اند.

در شرایط فعلی بیش از نیم نفوس کشور در فقر و گرسنگی جانکاهی بسر میبرند و یک ثلث آن به حالت نیمه گرسنه زندگی میکنند و از هرگونه امکانات معیشتی مناسب محروم اند. در همین اواخر از نیمه ماه جنوری تا حال بیش از (1000) نفر از شدت سرما و گرسنگی و بی سرپناهی در مناطق مختلف کشور (خصوصاً ولایات هرات و بادغیس) جان داده اند و صدها تن دیگر دستها و پاهای و یا انگشتان دست و پای شان را به اثر یخ زدگی از دست داده و دچار سرمازدگیهای شدیدی شده اند. همچنان صدها هزار موآشی عمدتاً گوسفندان که زندگی صدها هزار کوچی و نیمه کوچی به آن وابسته است تلف گردیده اند. این فاجعه نسبت به آنچه تاکنون در مورد آن گفته شده است، ابعاد وسیعتری داشته و هنوز هم ادامه دارد. ولی سردمداران رژیم مزدور و باندهای ارتجاعی وابسته به آنها و موسسات غیردولتی (NGOs) هرچه بیشتر به ثروت های شان از سرمایه و دارائیهای دولتی و «کمکهای» که بنام مردم افغانستان داده شده است، می افزایند. باین صورت دیگر اعتماد مردم افغانستان خصوصاً از نیروهای که در طی سه دهه اخیر وارد عرصه سیاسی کشور بوده اند و مزدور و اربخ خلق ستم کرده و بر آنها جنایت کرده اند، کاملاً سلب شده است. حتی فضای بی اعتمادی به اندازه در جامعه حاکم است که اکثریت مردم نسبت به عملکرد گروه سیاسی مترقی و انقلابی هم دچار شک و تردید شده اند. مگر آنکه گروه های واقعاً انقلابی و مترقی کشور در پروسه مبارزه انقلابی در عمل به اثبات برسانند که واقعاً مدافع منافع ملی و طبقاتی آنها اند و حاضر اند در راه نجات آنها از سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی و دولت دست نشانده و گروه ها و نیروهای مختلف جنایتکار و مزدور که بر آنها وحشیانه ستم روا میدارند؛ جانهای خود را فدا کنند. ناگفته نماند که انجام این رسالت انقلابی و تاریخی از عهده آن «حزبی» نیست که با سوء استفاده از اندیشه های انقلابی پرولتری (م ل م)، در لفظ دم از انقلاب میزند ولی در عمل باز دوبند باندولتها و نهادهای امپریالیستی از طریق فعالیت های "ان جی او" نئی و دریافت سالانه ملیونها دلار "بودجه" از آنها به موازات دولت مزدور مرکزی برای تطبیق و پیاده کردن برنامه های استعماری جهت تحقق استراتژی و اهداف غارتگرانه امپریالیزم امریکانو تا در افغانستان و منطقه فعالیت میکند.

خلق مظلوم و ستم کشیده افغانستان با ستمگریها و جنایاتی که در شرایط کنونی از جانب قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور و گروه های ارتجاعی و جانی خارج دولت بر آنها وارد میشود، راه گم کرده و متوهم تحمل میکنند البته گاه گاهی در برابر شدت ستم و جنایات قدرتهای اشغالگر و مزدوران شان اقدام به اعتراضات خشمگین مینمایند که بوسیله ارتشهای جنایتکار اشغالگر و دولت مزدور بیرحمانه سرکوب خونین میشوند. این خطر نیز بگونه جدی وجود دارد که با ادامه وضعیت فاجعه بار کنونی شاید شرایطی در کشور فرابرسد که کاسه صبر مردم افغانستان لبریز شود و علیه قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور طغیان و شورش کنند؛ که در صورت عدم آمادگی سیاسی و تشکیلاتی و عدم حضور نیروهای واقعاً انقلابی و مترقی در صحنه مبارزه ملی

و طبقاتی بازهم قماشهای دیگری از نیروهای ارتجاعی به کمک امپریالیزم از نارضائیهای گسترده و شورش مردم سودجسته و دوباره خود را بر آنها تحمیل کنند. راه نجات کدام است؟ چنانکه بارها گفته ایم این رسالت و وظیفه تمام نیروهای انقلابی و مترقی، میهن پرست و آزادیخواه کشور است تا یک جبهه وسیع انقلابی را که در رهبری آن حزب واقعاً انقلابی طبقه کارگرو زحمتکش قرار داشته باشد، تشکیل داده و با پیشبرد فعالیتهای سیاسی گسترده به جهت بیداری و آگاهی و بسیج توده های مردم یک مبارزه مرگ و زندگی را با خاطر ترد سلطه استعماری امپریالیستهای اشغالگرد دولت مزدور و گروه های ارتجاعی طالبان و حزب اسلامی، آغاز کرده و مبارزه را تا سرنگونی کامل سلطه امپریالیزم و حاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و تشکیل یک دولت دموکراتیک مردمی به پیش برند.

از فروپاشی برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان (بخش نهم)

دورنمای تشکیل یک دولت جدید بعد از سقوط رژیم طالبان: بتاريخ (15) اکتوبر 2001 بین وزیر خارجه امریکا و جنرال مشرف رئیس جمهور پاکستان پیرامون تشکیل دولت در افغانستان بحث صورت گرفت و جنرال مشرف از ضرورت تشکیل یک حکومت ملی در افغانستان سخن بمیان آورد. اولاً: در اینجا منظور جنرال مشرف و سایر حکام پاکستان از تشکیل دولتی در افغانستان بعد از سقوط رژیم طالبان که مورد حمایت همه جانبه آنها قرار میداشت، مشخص بوده و هست. زیرا آنها دولتی را در افغانستان میخواستند و میخواهند و یا از دولتی در افغانستان حمایت میکنند که به شمول بخشی از گروه طالبان و دیگر گروه های وابسته شان در آن دولت سهم قابل ملاحظه ای داشته باشند. دوم: اینکه مفهوم دولت ملی نزد آنها دولتی بود و هست که ترکیب گروهی آن طوری باشد که گروه های ائتلاف شمال در آن از قدرت و سلطه کمتری برخوردار باشند. زیرا دولت پاکستان سلطه و اقتدار گروه های ائتلاف شمال را در دولت افغانستان برخلاف خواستش دانسته و از آن راضی نیست.

در همین روز در رابطه به تشکیل دولت بعد از طالبان، بی بی سی میزگردی تشکیل داده و این افراد روی موضوع تشکیل دولت در افغانستان ابراز نظر کردند.

1؛ غنی احمدزی چنین اظهار نظر نمود: این مطلب باید مهم پنداشته شود که یک حکومت از کجا شروع میشود، نه اینکه از کدام افراد و گروه ها تشکیل میشود؛ تشکیل حکومت باید بر اساسی باشد تا عدالت اجتماعی را تامین نماید، تامین امنیت در کابل و سایر ولایات؛ گروه های ائتلاف شمال باید داخل کابل نشوند؛ همچنان موضوع غیر نظامی کردن شهر کابل و مراکز و شهرهای عمده افغانستان ضروری است؛ تشکیل اردوی ملی و تکنوکراتها باید نقش سازنده و تحرک دهنده در دولت آینده داشته باشند تا

بتوانند پشتیبانی موثر بین المللی و کمکهای اقتصادی آنها را جلب کنند. چون تکنوکراتها از آلودگی و زدوخوردهای قومی و تنظیمی مبرراند، امکان جذب کمک نهایت وسیع توسط دولت آینده و ایجاد زمینه کاربری نیروهای مسلح سابق و عامل اقتصادی و بازسازی در افغانستان از اهم مسایل است.

غنی احمد زی نیز یکی از تکنوکراتهای است که دولت امریکا بعد از اشغال کشور و به مستعمره کشیدن آن جهت حکومت داری با سایر عناصر وابسته و مزدور و اجیر به افغانستان آورده شد. از همان ابتدا نظرات و مواضع او در مورد چگونگی تشکیل دولت و ترکیب تشکیلاتی آن کاملاً در جهت مخالفت با گروه های جهادی و ملیشه ای خصوصاً ائتلاف شمال قرار داشت. چنانکه بعدها خودش اظهار کرد که من از ابتدا مخالف شرکت گروه های ائتلاف شمال در مقامات عالی دولت بودم. غنی احمد زی خود مهره ای از مهره های امپریالیزم امریکا است. و نباید اظهارات او احياناً به جهت داری از منافع مردم و میهن تلقی شود و او به لحاظ ماهیت وابستگی و سرسپردگی اش با سایر عناصر شامل در دولت مزدور تفاوت ندارد. قرار معلوم او روی همین ایده اش از وزارت مالیه کناره گیری کرد و یاهم بنابر صوابدید امریکا و قدرتهای اروپای غربی و یا هم علت دیگری، این اقدام صورت گرفت.

2؛ جواد طیبی گفت: در تشکیل دولت باید روی یک سلسله اصول توافق شود. او علاوه نمود که با اثر فشار امریکا دیگرگونی ای در موضع دولت پاکستان دیده میشود. احتمالاً در این مرحله نقش قاطعی به دولت پاکستان داده نخواهد شد. ولی پاکستان یکی از بازیگران عمده در صحنه سیاسی افغانستان است. همچنان ترکیب و کارائی دولت آینده مهم است. او نیز یکی از تکنوکراتهای وابسته به امپریالیستهای غربی است که در دولت دست نشانده مقام بالای دارد.

بتاریخ (17) اکتوبر 2001 طیارات جنگی امریکائی در حوالی شهر قندهار بربیک لاری حامل آوارگان حمله کرده و 20 نفر را کشتند و همچنان به اردوگاه آوارگان در حوالی شهر قندهار نیز حمله کردند و چندین نفر را کشته و مجروح نمودند. جنگنده های امریکا و متحدین آن در این منطقه و مناطق دیگر کشور بطور مداوم در هوا گشت میزدند و هر هدف متحرکی را در روی زمین مورد حمله قرار میدادند. و این شیوه وضع خطرناکی را برای مردم در ولایات مختلف کشور بوجود آورده بود که در آن شرایط صدها نفر بیگناه مورد حمله قرار گرفته و کشته و یا مجروح و معیوب شدند.

در همین روزشش نفر از اعضای پارلمان انگلستان از حزب کارگر حاکم در نامه ای از صدر اعظم خواستند که فوراً حملات نظامی را بر افغانستان قطع نموده و به تجاوز انگلستان بر افغانستان خاتمه داده شود. در یک اقدام دیگر (12) تن از اعضای پارلمان انگلستان عمدتاً از حزب کارگرنیز در مورد کشتار مردم بیگناه در افغانستان صحبت نمودند. لکن دولت انگلستان اعلان نمود که در حال حاضر در طی یک نظرسنجی افکار عمومی، 70 فیصد از مردم انگلستان موافق سیاست دولت انگلستان و حمله بر افغانستان اند.

از یکطرف میکانیزم سنجش افکار عمومی که بوسیله دستگاه های دولتی کشورهای امپریالیستی صورت میگیرد و واقعیت قضیه نمیتواند قابل قبول باشد و از طرف دیگر در همان روزها صدها هزار نفر در کشورهای اروپائی از جمله در انگلستان بر ضد تجاوز نظامی امریکا و انگلستان و متحدین آنها بر افغانستان تظاهرات کرده و حمله نظامی امریکا و انگلیس و متحدین آنها را بر افغانستان محکوم کردند.

بتاریخ 18 اکتوبر با اثر بمباران منطقه مکروریان در شهر کابل شش نفر غیر نظامی بقتل رسیدند. همچنان اعلان شد که از آغاز حملات نظامی امریکا و متحدین آن بر افغانستان حدود سه صد منزل در شهر قندهار ویران شده است. و منابع طالبان اعلان کردند که در همان روز 60 نفر کشته شده اند. همچنان مقامات طالبان گفتند که از آغاز حملات امریکا و انگلستان تا امروز 900 نفر ملکی بقتل رسیده اند.

به همین روز منابع نظامی امریکائی اعلان کردند که نیروهای ویژه امریکائی بخاطر عملیاتهای مختلف وارد افغانستان شده اند.

بتاریخ 19 اکتوبر در برنامه «صدای شما» که از طریق بس بی سی بخش گردید، "سپینتا" گفت: «اعلیحضرت پادشاه میتواند نقش عمده ای را در تامین صلح بازی نماید. او علاوه نمود که پادشاه بانی یکنوع میکانیزم سیاسی است تا صلح در افغانستان تامین شود و روشنفکران باید در دولت آینده جای داشته باشند. او علاوه کرد که ما خواهان این جنگ نبودیم و حال که واقع شده است امید است که بخیر پایان یافته و صلح به افغانستان بیاید. همچنان او حمله امریکا را به افغانستان در سال 1998 و حملات دولت اسرائیل علیه فلسطینیان را تروریزم دولتی خواند. در مورد ماهیت ایدئولوژیک سیاسی "سپینتا" نظرات و مواضع او در شماره های قبل "پیام آزادی" تاحدی به تفصیل صحبت شده است. اما در مورد اینکه او میگوید ما خواهان این جنگ نبودیم... برخلاف اظهارات مزورانه اش، در حقیقت او مخالفتی با این حمله وحشیانه امریکا و متحدین آن و اشغال استعماری کشور نداشته و ندارد. او هیچگاه اعتراضی در برابر این تجاوز نظامی و سلطه استعماری ننموده و از همان ابتدا از جمله کسانی بود که از بین اجساد پاره پاره مردم مظلوم ما و ویرانه های کشور به جستجوی موقعیت و مقام دولتی برایش بود.

به همین روز مامورین ایرانی رسماً اقرار و افشا کردند که همکاریهای استخباراتی بین دولت ایران و امریکا وجود دارد. وزیر خارجه امریکا گفت که: "امکان همکاریهای نظامی هم در مرز طولانی ایران با افغانستان نیز وجود دارد."

وزیر خارجه ایران ملیت پشتون را اقلیت قومی در افغانستان خوانده و از منع شرکت گروه طالبان در دولت آینده سخن بمیان آورد. در اینجا دولت ایران هدف داشت تا گروه های باصطلاح فارسی زبان عمدتاً ائتلاف شمال را رجحیت داده و آنها را مورد حمایت ویژه قرار دهد. چنانکه دولت پاکستان از موضع حمایت از گروه های پشتوزبان حرکت میکر دو میکند.

بتاریخ 20 اکتوبر طالبان با اولین دسته از کوماندوهای امریکائی مقابله کردند. طبق گفته پنتاگون در حدود 100 نفر کوماندو در کوه های قندهار فرود آمدند که زیر آتش نیروهای

طالبان مجبور به عقب نشینی شدند. در همان روز رئیس جمهور امریکا گفت که: " قربانی داده ایم و مردم امریکا باید منتظر قربانیهای بیشتری باشند." اما جورج بوش با کمال بیشرمی این جنگ را جنگی مهم و عادلانه خوانده و گفت که: " سربازان امریکا جان شانرا بیهوده از دست نداده اند." البته که فدا کردن حیات عساکر امریکائی به منظور گسترش سلطه و قدرت سرمایه در جهان و حفظ آن و آماده کردن زمینه برای غارت و چپاول منابع خلقها و ملل تحت ستم، برای طبقه حاکم امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی جهان کمال مطلوب است. و تازمانی که پرولتاریا و زحمتکشان امریکا و سایر کشورهای امپریالیستی به آگاهی طبقاتی و انقلابی دست یابند و به سلطه سرمایه خاتمه داده و خود حاکم برسرنوشت سیاسی و مالک کشورهای و ثروتهای آن گردند؛ همیشه بوسیله تبلیغات گمراه کننده و یاتطمیع طبقات ارتجاعی سرمایه دار حاکم متوهم شده و بخاطر حراست از سرمایه به مناطق مختلف جهان به قربانگاه ها فرستاده شده و دست شان بخون خلقهای ستمدیده ملل دیگر آلوده خواهد بود.

در همین روز بی سی گفت که طیارات امریکا در مناطق شمال کشور خط مقدم جبهات طالبان را مورد بمباران شدید قرار دادند. همچنان حملات آنها در ارزگان بر مواضع طالبان بسیار شدید بوده است.

در همین روز جنرال ولادی میرپوپوف رئیس اداره عملیات وزارت دفاع امپریالیزم فدراسیون روسیه گفت که: " مناطق تحت کنترل نیروهای اتحاد شمال در واقع منطقه نفوذ روسیه به شمار رفته و جزء حوزه مسئولیت مسکومی باشد. همچنان او علاوه نمود که ربانی شخص مناسبی برای رهبری آینده افغانستان است." این سخنان ولادی میرپوپوف بدون هیچگونه پرده پوشی و یابکارگیری حيله گریها و تعارفات دیپلوماتیک، عمق امیال سلطه گرانه این کشور و میزبان و ابستگی و مزدوری گروه های اتحاد شمال خصوصاً گروه ربانی مسعود و ملیشه های دوستم را بوضوح کامل آشکار ساخته و ادعای دولت روسیه را در برخورداری از حق سهم در دولت آینده آشکار میسازد.

به همین روز گلبدین اعلان کرد که بزودی با طالبان خواهد پیوست تا بانیروهای امریکائی به جنگد.

به همین روز شورای 35 نفری " طرح قبرس " در کشور قبرس تشکیل جلسه داد. در این جلسه نماینده خاص ربانی شرکت کرده و با قرائت پیام او از این جلسه حمایت کرد. طبق اظهار سخنگوی این جلسه، در جلسه گفته شد که گروه " روم " برای قدرت مطرح است و مباحیث طرف این قدرت را نداریم. ملل متحد، نمایندگان دولتهای ایران، آلمان، فرانسه، انگلستان، امریکا و اتحادیه اروپا در این اجلاس شرکت کرده بودند. همایون جریر گفت که: "مانمایندگان اکثریت گروه های سیاسی افغانستان از جمله نماینده ائتلاف شمال را با خود داریم و جلسه روم یک جلسه فراگیر نیست.

در همین روز مقامات طالبان ادعا کردند که یک فروند هلیکوپتر امریکائی را سقوط داده و دو امریکائی کشته شده اند.

وزارت دفاع امریکا گفت که: "نیروهای پیاده ای که در افغانستان وارد شده اند مأموریت دوگانه دارند. 1؛ تطمیع رهبران قبایل تاملیشه های شانرا از طالبان جداکنند و بعد بدین وسیله میتوانیم توسط آنها محل نیروهای اسامه بن لادن را معین کنیم. 2؛ عملیات نظامی را علیه آنها آغاز خواهند کرد. این نیروها بوسیله هلیکوپترهای توپدار پیاده شده اندویکی از مخوفترین طیارات نظامی در دنیااند و در هنگام شب میتوانند بخوبی عملیات کنند. این نیروها در پشت جبهه دشمن به جمع آوری معلومات نظامی میپردازند و یا بطور ناگهانی به عملیتهای نظامی مبادرت میورزند. واحدهای سه گانه این نیروهای ویژه وجود دارد و هر واحد هلیکوپترهای ویژه و قوماندانهای ویژه ای خود را دارد.

در همین روز رئیس جمهور چین در کنفرانس اپیک (APEC) گفت که: "امروز تروریسم بیک خطر بین المللی تبدیل شده و ما اکنون درگیر جنگ با تروریسم جهانی هستیم". در اینجا منظور دولت چین کاملاً مشخص بود و خصوصاً اشاره اوبه جنگجویان مناطق مسلمان نشین چین از جمله جنگجویان "آیغور" است که در طی دهه های اخیر بخاطر تشکیل دولت اسلامی ترکستان چین به عملیات مسلحانه علیه دولت مرکزی چین دست زده اند.

طبق گفته بی بی سی به همین روز دولت امریکا دستور ترور اسامه بن لادن و اعضای شبکه القاعده را صادر نمود که در موردش این اولین دستور رسمی بعد از تاسیس سازمان اطلاعات امریکا- سیا- خوانده شد. گفته شد که جورج بوش زیر نام شرایط عملیات جنگی متوسل باین گونه عملیات شده است. و دستگاه قضائی امریکا درین شرایط نمیتواند در جلوگیری از این شیوه نقشی داشته باشد. در امریکا بعد از تاریخ (11) سپتمبر 2001 و خصوصاً بعد از تاریخ (7) اکتوبر همان سال شرایط جنگی و اضطراری اعلان شده است. همچنان در همین روز اعلان شد که دولت امریکا در نظر دارد که متهمین عملیات تروریستی مربوط به شبکه القاعده را برای اقرار گرفتن (و ادا کردن به اعتراف در جریان بازجویی) به کشورهای بفرستد که در آنها جهت اقرار گرفتن شکنجه بدنی مجاز است، چون کشور فرانسه. زیرا در قوانین جزائی امریکا تنبیه بدنی و یا اعتراف گرفتن توسط استعمال ادویه از مجرمین مجاز نبوده و هیچگونه اعتبار قانونی ندارد. در این مورد باید اضافه کرد که دولت امریکا بوسیله دستگاه استخباراتی اش "سیا" در طی شش سال اخیر چنین متهمینی را جهت اعمال شکنجه و گرفتن اعتراف به کشورهای اروپای غربی از جمله فرانسه و آلمان و اروپای شرقی از جمله جمهوری چک و پولند و کشورهای دیگر انتقال داده است. همچنان ارتش متجاوز امریکا و متحدین آن در افغانستان تعداد زیادی زندان را به همین منظور تشکیل داده و افراد مظنون به عضویت در شبکه القاعده و طالبان و هزاران تن از افراد بیگناه را به همین اتهام دستگیر و به شیوه های وحشیانه و غیر انسانی مورد شکنجه قرار داده اند. از جمله در زندان مخوف پایگاه نظامی امریکا در بگرامی، زندان میدان هوایی قندهار و بخش الحاقیه جدیدی که توسط امریکا در زندان پل چرخ اعمار شده است که زندانیان رابه

شیوه های شنیعتر از زندان گوانتانامو شکنجه میکنند و حتی مردان را مورد اهانتهای جنسی قرار میدهند. ونیز تشکیل زندانهای مخوف عراق از جمله زندان بدنام "ابوغریب" که هزاران عراقی بیگناه اعم از زنان و مردان بوسیله ارتش امریکا و مزدوران عراقی آن تحت شکنجه های غیرانسانی و تجاوز جنسی قرار گرفته اند. این هم یکی دیگر از ارمغانهای استعمارگران غارتگر «متمدن» امریکائی اروپائی به خلقهای افغانستان و عراق در قرن بیست و یکم است که زیر نام «گلوبلیزاسیون» و «دموکراسی» بر آنها تحمیل کرده اند.

بتاریخ 21 اکتوبر طیارات امریکا شفاخانه ملکی یکصد بستر شهر هرات را بمباران کردند که بیش از 100 نفر مریض، پرستار، داکتر و مامورین شفاخانه بقتل رسیدند. امریکائیهها بتاریخ 22 اکتوبر در بمبارانهای وحشیانه و طولانی در هرات از بمهای خوشه ای کار گرفتند. بمهای خوشه ای که توسط امریکائیهها و انگلیس ها در افغانستان استعمال شده است، از اینقرار است که بم بشکل بیبرل بزرگ انداخته میشود که در ساحه حدود (256) متر مربع پراکنده میگردد، در بین آن هم مین ضد نفرو وجود دارد و هم مین ضد تانک موجود است. یعنی بیش از (70) مین ضد تانک وجود دارد و مین های ضد نفربشکل قطیهای شربت است که بعد از انفجار (200) مین خورد ضد پرسونل از آن به محیط پراکنده میشود. این مین ها بسیار خطرناک اند. تیم های خنثی کننده مین در افغانستان هنوز درباره تخنیک این مین ها معلومات کافی ندارند. این یکی دیگر از جنایات امپریالیزم امریکا و متحدین آن است که بر مردم مظلوم و ستم کشیده افغانستان روا داشته است.

روز 22 اکتوبر منابع خبررسانی غربی اعلام کردند که تاکنون 900 نفر غیر نظامی در افغانستان کشته شده اند.

به همین تاریخ قریه های نوآباد و قلعه شاطر و رباط سلیمان در حومه شهر هرات بوسیله طیارات امریکائی بمباران گردید که در حدود بیست نفر کشته و تعداد زیادی زخمی شدند.

در همین روز صدر اعظم انگلستان گفت که: «نباید کشورهای جهان راجحال خودشان رها کرد.» و وزیر خارجه انگلستان از ائتلاف نظامی سیاسی جهانی علیه تروریزم و ائتلاف بشر دوستانه برای بازسازی افغانستان صحبت داشت.

البته در اینجا منظور صدر اعظم انگلستان مشخص بود؛ یعنی که قدرتهای امپریالیستی باید هرچه بیشتر خلقها و ملل تحت سلطه در آسیا، افریقا و امریکای لاتین را در منگنه فشار ستم و سلطه امپریالیستی و استعماری شان قرار دهند. باین عبارت که شرایط قبل از واقعه (11) سپتمبر 2001 در اعمال ستم و استثمار و غارت خلقها و ملل در کشورهای تحت سلطه کافی نبوده است و باید آن شیوه را تغییر داد. چنانکه ابر قدرت امپریالیستی امریکا و متحدین آن در قرن 21 به شیوه استعمار کهن روی آورده و کشورهای افغانستان و عراق را به اشغال نظامی و سلطه استعماری شان در آورده و دولتهای استعماری تشکیل داده اند. و به میان کشیدن طرح خود ساخته «مبارزه علیه تروریزم»

و موضوع «بازسازی» افغانستان و عراق بیشتر جنبه عوام فریبانه و فریبکارانه دارد تا بازسازی و عمران واقعی این کشورها؛ بلکه در واقع امریکا و انگلستان و متحدین آنان به تحقق همین خواست شان مشغول اند.

باگذشت حدود دو هفته از آغاز حملات نظامی امریکا و متحدین آن در افغانستان و کوبیدن مواضع نیروهای امارت اسلامی طالبان در بین پشتونهای مناطق واقع در آن طرف «خط دیورند» روحیه طرفداری از طالبان بوجود آمده و تقویت گردید. اقوام متعلق به ملیت پشتون در افغانستان با آنکه اکثر آنها از طالبان راضی نبودند و نیستند در آن مرحله و در شرایط کنونی حداقل مخالفت جدی ای علیه طالبان نشان نداده و نمیدهند. و با تمام تبلیغات ارتشهای متجاوز و سعی و تلاش آنها مردم افغانستان خاصاً در مناطق پشتون نشین، مردم حاضر نشدند و نمی شوند تا بنفع امریکائیا و متحدین آن بر ضد طالبان حرکتی انجام دهند و یا اینکه در زمینه های استخباراتی با امریکائیا و قوای ناتو همکاری کنند.

مساله دیگر؛ از همان ابتدا هر دو طرف ائتلاف شمال و طالبان دست به تبلیغات وسیع جهت جلب حمایت مردم از آنها زدند؛ لکن در عرصه عملی جبهه گیریهای ملیتی بنفع هر یک از طرفین بسیار ضعیف بوده است. و اکثریت قاطع توده های خلق ملیتهای مختلف کشور حاضر نه شدند تا بر اساس تعلقات ملیتی از این دو جناح ارتجاعی خونخوار و ضد ملی حمایت کنند.

بتاریخ 23 اکتوبر در اثر حملات طیارات امریکائی و متحدین آن در مناطق مختلف کشور حدود 93 نفر بقتل رسیده و ده هانفر دیگر مجروح شدند.

بتاریخ 24 اکتوبر بار دیگر روی نهاد «شورای عالی وحدت ملی» بحیث «مرجع اراده مردم» افغانستان بحث صورت گرفت و هدف این «شورا» را تشکیل لویه جرگه در شرایط عاجل بحیث «نماد نماینده اراده مردم» افغانستان توصیف کردند. ربانی در زمینه چنین گفت: «فوریت کار شورا متناسب به پیش بینی تغییرات اوضاع الزام آور است. نقش ائتلاف شمال در تشکیل شورای وحدت ملی و یاهر تشکیل دیگری عمده است. بالمقابل به همین روز «مجمع صلح و وحدت ملی» خواستار تشکیل شورای رهبری و دولت موقت که ظاهر خان رهبری آنرا داشته باشد، گردید. به همین راستا دولت پاکستان به شدت تلاش مینمود تا در مورد طرح تشکیل دولت در آینده هرچه بیشتر تشکیلاتی که رهبری آن از تعلقات ملیت پشتون باشد، تقویت گردد. دولت پاکستان در آن روزها از فعالیتهای چنین گروه های در برابر ائتلاف شمال به شدت حمایت میکرد تا در دولت آینده وزنه بنفع چنین تشکیلات و افرادی سنگین شود. طرح دولت پاکستان و گروه های وابسته به آن در برابر طرح دولت امپریالیزم روسیه، جمهوری اسلامی ایران و دولت هندوستان بود که سعی داشتند تا دولتی بر محور دولت اسلامی ربانی تشکیل شود.

بتاریخ 25 اکتوبر قرار خبررسانی بی بی سی چهارده هزار نفر مسلح از قبایل پشتون پاکستان در بندرتورخم جمع شده بودند تا برای "جهاد" علیه قوای امریکائی و انگلیسی

وارد افغانستان شوند. و گفته شد که ده هাজার نفر دیگر نیز حاضراند تا از مناطق صوبه سرحد و قبایل آزاد برای جنگ راهی افغانستان شوند. اگرچه احساس و فکر حمایت از رژیم طالبان در بین گروه های اسلامی و توده های عوام در مناطق قبیله نشین پاکستان به شدت وجود داشت و دارد. اما در آن شرایط بادر نظر داشت اینکه از یک طرف دولت پاکستان بادرولت های امریکا و انگلستان تعهد سپرده بود که در جریان مبارزه علیه تروریسم با آنها همکاری کند؛ و از طرف دیگر جنرال مشرف منافع طبقات فئودال کمپرادورهای پاکستان رادر افغانستان و منطقه در مدنظر داشت و حمایت از طالبان و تأمین نفوذ آن در دولتی که در افغانستان تشکیل میشود، برایش مطرح بود. از آنرو ظاهرأ طوری وانمود میکرد که اوبیاتعهد خود در همکاری با امریکا و متحدین آن در جنگ علیه تروریسم وفادار بوده و مانع از ورود داوطلبان قبایلی شده است تا در حمایت از طالبان به مقابل نیروهای امریکا و متحدین آن وارد جنگ شوند. اگرچه دولت پاکستان به بخشهای از تعهداتش در برابر امریکا و ناتو در جنگ علیه تروریسم عمل کرده است. اما عملی کردن آن بخشی که در کوتاه مدت و درازمدت به نفع منافع استراتژیک فئودال کمپرادورهای پاکستان نیست، عمل نکرده است؛ از جمله ادامه کمک همه جانبه به گروه های طالبان، حزب اسلامی و حقانی که تعهد و سرسپردگی آنها بادرولت پاکستان بلامتربودیده است. همچنان موضوع کمکهای نقدی و نظامی چندین میلیارد دلاری سالانه دولت امریکا و انگلستان به دولت پاکستان مطرح بوده است. و دولت پاکستان با اتخاذ پالیسیهای دوپهلوی در برابر امریکا و ناتو؛ گروه های طالبان، حزب اسلامی گلب الدین و گروه حقانی رادر جنگ علیه قوای امریکا و ناتو و دولت کرزی کمک و حمایت میکند؛ از اینرو در آن تجمعات و نمایشهای قدرت بوسیله گروه های اسلامی قبایل پشتون نیز به شکلی دولت پاکستان سهم داشته است. تا به امریکا و متحدین آن که به حیث قوای اشغالگر با موقعیت حساسی در منطقه حضور داشتند و دارند، به فهماندکه همکاریهای استخباراتی، لوژستیکی و جلوگیری از چنین حرکاتی در مناطق مرزی افغانستان از طرف دولت پاکستان با ائتلاف جهانی «ضد تروریستی»، از اهمیت ویژه برخوردار است. اگرچه سلطه و نفوذ دولت امریکا بر دولت پاکستان در سلطه و نفوذ آن بر منطقه جنوب آسیا هم در شرایط موجودیت ابر قدرت سوسیال امپریالیسم شوروی و هم بعد از آن از اهمیت استراتژیک برای امریکا برخوردار بوده و هست. اما امریکا در هفت سال اخیر با تجاوز بر افغانستان و عراق در موقعیت نامناسبی نسبت به قبل از سه دهه اخیر قرار دارد. دولت امریکا در وضعیت کنونی و در آینده به همکاری دولتهای ارتجاعی و ضد مردمی وابسته اش خاصتاً دولت پاکستان و دولت هندوستان در جهت پیشبرد اهداف استراتژیک اش خاصتاً در این منطقه در برابر امپریالیسم روسیه و دولت چین که هرچه بیشتر قدرتمند میشود، نیاز دارد. هم چنانکه دولت پاکستان از بدو ایجادش که در برابر دشمنی از خود نیرمندتر یعنی دولت هندوستان (که از حمایت اقتصادی، سیاسی و نظامی اتحاد شوروی وقت و بلوک شرق برخوردار بود)؛ به شدت به حمایتهای

سیاسی و کمهای نظامی و مالی دولت امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی غربی نیاز داشت.

بعد از (18) روز تجاوز نظامی بر افغانستان ملل متحد حاضر شد تا از کشتار غیر نظامیان توسط قوای اشغالگر امریکائی و متحدین آن تصدیق نموده و اطلاع بدهد. در حالیکه تا آن زمان طبق آمار رسمی بیش از هزار نفر کشته و هزاران نفر دیگرمجروح شده بودند و هزاران منزل مسکونی و موسسات دولتی و غیردولتی با ترمبارانها ویران گردیده بودند.

در همین روز وزیر دفاع امریکا و صدراعظم انگلستان بیش بینی نمودند که امریکا نخواهد توانست اسامه بن لادن را دستگیر و یا بقتل برساند و همچنان اضافه کردند که با از بین رفتن اسامه مشکل تروریسم حل نمیشود. این سخنان باز هم تکرار همان اهداف و برنامه های دراز مدت آنها در افغانستان و منطقه بود. زیرا بهانه تروریسم خود ساخته ای آنها وسیله ایست جهت سلطه دوامدار آنها بر افغانستان و منطقه.

داکتر عبدالله در جبل السراج طی کنفرانس مطبوعاتی گفت که: «بعد از سقوط رژیم طالبان باید دولت اسلامی قدرت را در کابل بعهده گیرد؛ زیرا دولت قانونی افغانستان است. همچنان او اضافه نمود که تشکیل لویه جرگه و زعامت ظاهر شاه در شرایط کنونی میسر نیست.»

در همین روز مقامات عالی رتبه نظامی دولت امریکا اذعان کردند که طالبان مردم جنگجو و سرسخت اند و در سرزمین پر مشکلاتی علیه ما می جنگند.

بتاریخ 26 اکتوبر مقامات طالبان ادعا کردند که عبدالحق و دونفر همراه او را در ولایت لوگر دستگیر نموده و اعدام کرده اند. متعاقب آن طالبان به طرفدران ظاهرخان اخطار کردند که وارد مناطق تحت کنترل آنها نشوند که به پیامد های ناگواری چون سرنوشت عبدالحق مواجه خواهند شد.

در همین روز یک سرویس مسافری در ولایت قندهار توسط بمباران طیارات امریکائی منهدم شده و سرنشینان آن کشته شدند.

به همین روز دولت بریتانیا تعهد خود را مبنی بر پیاده کردن کماندوهای آن کشور در افغانستان اعلام نموده و گفت که آنها (امریکا و انگلستان) متحدین شانرا در عملیات مایوس نخواهند کرد.

همچنان از طریق بی بی سی اعلان شد که نظامیان بیشتری از گروه های خلقی و پرچمی جهت بکارگیری سلاح های روسی و اردهمکاری با نیروهای ائتلاف شمال شدند.

در همین روز انبار مواد غذایی متعلق به صلیب سرخ بین المللی در کابل بار دیگرمورد بمباران طیارات امریکائی قرار گرفته و طعمه حریق گردید.

به همین تاریخ اعلان شد که مولانا صوفی محمدرهبر "تحریک نفاذ شریعت محمدی" در مناطق قبایل آزاد (پاکستان) رهبری یک لشکر را برای جهاد برضد امریکا در افغانستان بعهده دارد.

بتاریخ 27 اکتوبر دولت پاکستان اعلان نمود که بیش از ده هزار نفر مسلح از («رزمندگان») پاکستانی را سوار بر 400 سرویس ولاری در مرز دو کشور متوقف کرده است. آنها میخواستند در افغانستان وارد شوند و بر ضد امریکا به جنگند.

به همین تاریخ خانم ولی عضو «جمعیت انقلابی زنان افغانستان - راوا» در یک میزگرد بی بی سی گفت که سازمان آنها ظاهرشاه را تایید میکند. اما بدون ائتلاف شمال و طالبان میانه رو. او علاوه نمود که مردم افغانستان به تنهایی قادر نیستند که روی پای خود بایستند و به کمک ملل متحد ممکن است که دولت سیکولار و دموکراتیک از نیروهای مذهبی میانه رو، ظاهرشاه و جناح های چون "راوا" و سایر شوراها و انجمنها و گروه های هم سنخ آنها تشکیل شود.

در اینجا باز هم ماهیت فکری سیاسی تشکیل «راوا» بخوبی آشکار میشود. این تشکیل که بخشی از «سازمان رهائی افغانستان» است در واقع نظرات و مواضع رویزیونیستی و ارتجاعی اشرا منعکس میسازد. سازمانی وابسته به دولت ارتجاعی چین بوده و در تلاش بوده است تا کمک و حمایت سایر دولتها و نهادهای امپریالیستی و ارتجاعی را جهت سهم گرفتن در دولت دست نشانده نیز جلب نماید. «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» که اهداف و خط مشی های «سازمان رهائی» را در عمل پیاده میکند؛ با ژستهای بظاهر «مترقی» و انقلابی نمائی مضحک و به سینه زدن سنگ دفاع از «منافع مردم و استقلال کشور»، با آماج قرار دادن جناحی از ارتجاع فئودال کمپرادوری یعنی گروه های جهادی «بنیادگرا» و طالبان، دیده میشود که با دیگر نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و قدرتهای امپریالیستی اشغالگر که کشور را به مستعمره کشیده و مردم را در سلطه استعماری شان فشار میدهند، مشکلی نداشته و حاضر است که با همه دیگر نیروها، احزاب، انجمنها و عناصر ارتجاعی و مزدور، میهن فروش و ضد مردم در یک دولت ارتجاعی و دست نشانده تحت سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی شرکت نماید. «راوا» بحیث بخشی از هیئت گروه "روم" در کنفرانس بن نیز شرکت نمود. در ابتدا در تقسیم مناصب دولتی نماینده ای آن (خانم سیما ولی) بحیث یکی از معاونین رئیس دولت موقت برگزیده شد اما قرار معلوم با اثر مخالفت جناح «بنیادگرا»ی گروه های ارتجاعی جهادی نتوانست آن سمت را اشغال نماید. بعداً ملالی جویا نماینده «راوا» در "لویه جرگه" و «شورای ملی» با ادعای اینکه او «نماینده واقعی» مردم افغانستان در پارلمان استعماری است با ایراد خطابه های احساساتی و شعارهای «تندوتیز» بر جناح «بنیادگرا» در پارلمان حمله نموده و باین صورت توانسته است توجه عده ای را به سخنانش جلب نماید. ملالی جویا در سخنان اش همان نظرات و مواضع «راوا» را بیان میکند، باین صورت که او نیز به افشای جنایات جناح «بنیادگرا»ی گروه های جهادی پرداخته و با دیگر جناحهای ارتجاعی دولت مزدور و از اینکه کشور در اشغال نظامی بیش از 30 کشور امپریالیستی و ارتجاعی و تحت سلطه استعماری آنها قرار دارد، مشکلی ندارد. فقط گاهی که توسط مخاطبین اش

مورد سوال قرار گرفته است چگونه تلویحی جناح های دیگر ارتجاع و دولت مزدور را نیز مذمت میکند.

به همین روزیک افسر عالی رتبه دولت انگلستان طی صحبتی بآبی بی سی گفت که: «جنگ بر ضد کمونیزم 50 سال دوام نمود و بر ضد تروریسم هم شاید چند دهه تداوم یابد. این جنگ انگلستان را در شرایط مشکلی قرار خواهد داد که باید خود را آماده نماید. او دوام جنگ جاری در افغانستان را در حدود چهار سال پیش بینی کرد.»

تبصره: تمام کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی جهان بعد از پیروزی انقلاب اکتوبر در سال 1917 و تاسیس اولین دولت سوسیالیستی در جهان بطور همه جانبه تبلیغات سوء شانرا بر ضد آن دولت انقلابی مدافع منافع خلقها و ملل تحت ستم جهان ادامه دادند. از زمان پیروزی این انقلاب نجاتبخش خلقها تا زمان سرنگونی آن بوسیله رویزیونیستهای خروشچفی در سال 1956 همواره توده های خلق رادر کشورهای شان خلاف واقع با داستان سرائیها پوچ و غیر واقعی و نمایش چهره ای «زشتی» از کمونیزم، مردم کشورهای شانرا در این باره متوهم نگهداشته اند. و بعد از سقوط انقلاب بدست باند رویزیونیستی خروشچف که دولت اتحادشوری قلب ماهیت داده و به جاده سرمایه داری گام برداشت و به کشور سرمایه داری و یک ابر قدرت سوسیال امپریالیستی مبدل گردید. سردمداران کرملین (تزاران نوین) که مانند دیگر کشورهای سرمایه داری امپریالیستی با مقدم شمردن سود و تقدیس ارزش اضافی از دست رنج پرولتاریا و زحمتکشان اتحادشوری به غارت و چپاول خلقها و ملل تحت ستم در کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین و پرولتاریا و زحمتکشان کشورهای اروپای شرقی مصروف بودند و دیگر طبقه کارگرو زحمتکش را در اتحادشوری به برده سرمایه تبدیل کرده بودند و در اتحادشوری دکتاتوری بورژوازی نخواستند برقرار بود؛ ولی باز هم دولت امریکا، کشورهای اروپائی و سایر کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی تمام گندیگیهای سرمایه داری دولتی اتحادشوری و بلوک شرق و تمام ظلم و ستم و حق تلفی های که بر پرولتاریا و زحمتکشان این بلوک سوسیال امپریالیستی صورت میگرفت بنام کمونیزم جا میزدند. این بود محتوی جنگ پنجاه ساله ای که دولتهای غربی بر ضد کمونیزم پیش برده اند.

بعد از واقعه (11) سپتمبر (2001) امریکا و متحدین آن به بهانه «جنگ علیه تروریسم» هدف دارند تا سالهای دیگر خلقها و ملل تحت ستم را مورد تهاجم نظامی قرار داده و آنها را تحت سلطه استعماری شان قرار دهند. و بدین صورت منابع و ذخایر انرژی جهان را تحت کنترل گرفته و مناطق استراتژیک و بازارهای وسیع جهان را با نیروی کار ارزان تحت سلطه شان نگهداشته و غارت و استثمار کنند. (ادامه دارد)

سیرحری جنبش ملی- دموکراتیک در افغانستان (بخش سوم)

بعد از آنکه دولت امان الاله خان بوسیله توطئه های استعمارگران انگلیس و ارتجاع سیاه مزدوران سرنگون گردید، حبیب الاله (کلکانی) بحیث امیرافغانستان بقدرت رسانده شد. نقش روحانیون مرتجع منجمله نورالمشایخ مجددی (حضرت فضل عمر)، فنودالان و خوانین، اشراف وابسته به دربار و ملاهای مرتجع در عملی کردن آن توطئه استعماری ارتجاعی کاملاً برجسته بود. رژیم که در اثر دسایس و توطئه چینیهای دستگاه استخباراتی استعمارگران انگلیس به کمک ارتجاع سیاه فنودالی و روحانیون و ملاهای مرتجع و خود فروخته روی کار آمده بود، در رأس آن عنصری عقب مانده، بی سواد و بی فرهنگ با سابقه و سوانح تاریک، گمارده شد که کوچکترین فهم و درکی نه از کشورداری داشت و نه قادر به درک و فهم اهمیت علم و فرهنگ و ترقی اجتماعی در جامعه بود. از آنرو اولین اقدام اش توقف رفورمهای دوران امانیه بود. او دستور بسته کردن مکاتب و موسسات تعلیمی و فرهنگی را صادر کرد و بجای آن به احیای مدارس مذهبی، مبادرت نمود. اوبه کمک اطرافیان فرصت طلب و منفعتجو که منافع شخصی شان برابر منافع مردم و میهن ارجح می شمردند، مطبوعات کشور را وسیله تبلیغ جهت حفظ حاکمیت پوشالی اش قرارداد. او امتیازات ویژه ای به خوانین و فنودالها و روحانیون قایل شد. خلاصه اوبه حیث یک دست نشانده استعمار و امپریالیزم و ارتجاع فنودالی با اقدامات جاهلانه اش تمام دست آوردهای مردم افغانستان و روشنفکران مترقی، را در زمینه حصول استقلال و آزادی کشور از زیر سلطه استعماری امپریالیزم انگلیس، مبارزات دموکراتیک، مبارزه در عرصه های فرهنگی و اجتماعی، خاصاً در دهه حکومت امان الاله خان را نابود کرده و جامعه را به قهقرای جهل و تاریکی کشاند.

بعد از حکومت چند ماهه حبیب الاله (کلکانی) بر اساس توطئه و پلان قبلی امپریالیزم انگلیس شخص مورد نظر آن نادر خان در سال 1308 شمسی بقدرت رسانده شد. این عنصر دست پرورده و دست نشانده استعمار انگلیس با اقدامی ضد علمی و ضد ملی تحصیل دختران را ممنوع کرده و تحصیل پسران را در شهر کابل و چند شهر بزرگ دیگر محدود کرد. نادر و اعضای خانواده اش توسعه و ترقی معارف ملی را دشمن درجه یک حکومت استبدادی شان میدانستند. او در اقدام ارتجاعی دیگری انجمن نسوان کابل و جریده "ارشاد النسوان" را مسدود نمود. او محصلین افغانی را که در ترکیه مصروف تحصیل بودند اجباراً بکشور برگرداند و عده ای از آنها را بعد از بازگشت بوطن زندانی کرد. در شهر کابل متعلمین صنوف عالی لیسه های امان، امانی و حبیبیه را از ادامه تحصیل بازداشت و خایانه در تمام کشور مکاتب متوسطه را مسدود کرد.

در دوران استبداد نادر متعلمین مکاتب حق نداشتند از سیاست حرفی بزبان آورند. نادر آنقدر ساحه معارف را در کشور محدود نمود که در طول چهار سال پادشاهی او تعداد شاگردان معارف حدود 4590 نفر با 165 نفر معلم بود. در حالیکه در سال

اخیر پادشاهی امان ال‌اه خان تعداد شاگردان ذکور وانات در مکاتب رسمی کشور 83 هزار نفر بود. نادر خان در هفت ولایت کشور هفت باب مکتب ابتدائی گشود؛ در دوران سلطنت او مجموع مکاتب ابتدائی در یک کشور (15 ملیونی آن زمان) حدود 37 باب بود. قبل از پادشاهی نادر تنهادر ترکیه 250 نفر محصل افغانی به شمول ده نفر دختر مشغول تحصیل بودند. او در آخرین سال پادشاهی اش فاکولته طب کابل را تاسیس کرد. و یک باب مکتب قابلگی (مامائی) در دوران صدارت هاشم خان بشکل یک متوسطه دخترانه در کابل تشکیل گردید. دولت مطابع آزاد انفرادی را از قبیل مطابع انیس مسدود نمود؛ همچنان از طریق گمرکات ورود ماشین تایپ را به کشور تحت کنترل داشت. سانسور بسیار شدید در مطبوعات اعمال میگردید. هیچ کس حق نداشت از نقایص امور و یا از سیاست خصمانه دولت انگلیس علیه خلق و میهن حرفی بمیان آورد. ذکر نام امان ال‌اه خان و یانام انقلاب اجتماعی بمنزله جرم و جنایت محسوب میشد.

در شرایط استبداد قرون وسطائی، اختناق وزندان و شکنجه زمان نادر خان روشنفکران کشور را یاری لب گشودن نبود. همان گروه کوچکی مرکب از اقشار متوسط شهری، بخشی از تجار خرده پا و قشر پائین جامعه شهری وجود داشت که مجازات پاره پاره کردن در دهن توپ، تفنگ و برچه وزندانهای هولناک باشکنجه های وحشیانه و غیر انسانی، جرئت اظهار نظر را از آنها سلب کرده بود. در آن زمان در قشر روشنفکر جامعه گروه های مختلفی موجود بودند؛ بعضی لیبرالهای رفورم طلب و برخی وطن پرستان ترقیخواه مخالف سیاست داخلی و خارجی دولت و ضد استبداد و استعمار بودند. اما اکثر آنها فاقد بینش علمی در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیزم بودند، لکن در ضدیت علیه ارتجاع و استعمار از احساس خوبی برخوردار بودند که از خوف مجازات وحشیانه رژیم نادر خان سکوت اختیار کرده بودند.

با وجود آن حاکمیت فضای اختناق و وحشت رژیم استبدادی نادر بعد از استقرار سلطنت او و تطبیق برنامه های خطرناکش؛ باز هم قشر روشن فکر جامعه در داخل و خارج کشور به مبارزه اش ادامه داده و عده ای زیادی در این راه سر گذاشتند. روشنفکران در برابر رژیم باشبکه جاسوسی وسیع وزندانهای هولناک و شکنجه های سبعانه، بشکل انفرادی و یا حلقه های کوچک مخفی مبارزه میکردند. این مبارزه در آن وقت نه تنها در برابر یک رژیم سلطنتی مطلقه و مستبد بود؛ بلکه در واقع بر ضد قدرت استعماری امپراطوری بریتانیا و دستگاه جاسوسی گسترده ی آن نیز بود که آنها را بخاک و خون نشانده بود. هیچ فرد روشنفکری در افغانستان نبود که تحت مراقبت شدید دستگاه جاسوسی دولت نادر و امپریالیزم انگلستان نباشد. چنانچه تمام روشنفکرانی که در ممالک خارج زندگی میکردند تحت مراقبت جدی قرار داشتند. در حقیقت این جنگی بود که استعمار و اجیران آن در داخل و خارج کشور به مقابل مردم افغانستان خاصاً روشنفکران آن اعلان کرده بودند. این تنها جنگ سیاسی و یانظامی نبود، بلکه جنگ ایدئولوژیک، روانی و اقتصادی نیز بود. برای شکستن مقاومت روشنفکران مبارز، رژیم سفاک نادر و باداران، دولت انگلیسی حاضر در منطقه و کشور از تمام شیوه ها

ووسایل چون؛ مراقبت، تهدید، حبس، شکنجه و اعدام؛ امحای خاندان متهم به «جرم» سیاسی و یاتلقین، تجرید، تخویف، تطمیع، تحریف و تفتیش، اتهام ناروازدن، بادسیسه بدنام و گمنام کردن و یادردعاوی ناحق پیچیدن. همچنان به شیوه های چون تشویق به عیاشی و یادلجوئی و کمک نمودن و بالآخره درمنفعت شریک ساختن و غیره طرق متوسل میشدند. البته مایحصل این جنگ این بودکه درکشورریشه وطن پرستان حقیقی و احساس وطن پرستی و ضدیت با ارتجاع و استعمار از بیخ و بن کشیده شود.

به همین سلسله بعد از قتل نادر در (26) ماه عقرب سال (1312) تمسکی بدست خاندان او افتادکه ده ها روشنفکر کشور در سیاه چالها و زندانهای مخوف انداخته شده و تحت انواع شکنجه های وحشیانه و غیر انسانی قرار گرفتند و یا اعدام شدند. خانواده نادر خان بعد از این واقعه تمام روشنفکران مبارز افغانستان را در زندانها انداختند و یادرتبعیدگاه های منزوی و خاموش فرستادند. فرد فرد باقیمانده آنها را تحت مراقبت پولیسی قرار دادند و باین صورت زمینه و امکانات مبارزه ملی و مترقی را برای تقریباً یک و نیم دهه دیگر تخریب کردند.

در دوران سلطنت نادر خان و فامیل او بآنکه اختناق و استبداد در کشور حاکم بود اما مبارزات سیاسی بر علیه ارتجاع فئودال کمپرادوری و برضد نفوذ و سلطه امپریالیزم باشکال گوناگون و مخفی در داخل و خارج کشور ادامه یافت.

در جریان جنگ دوم جهانی خرابی وضع اقتصاد کشور، قلت مواد غذایی و صعود نرخها و شدت و گسترش فقر و بیچارگی توده های مردم و اعمال انواع ستم اعم از ستم طبقاتی و امپریالیستی، ستم ملی شئونیستی، ستم بر زنان و اقلیتهای مذهبی و شدت اختناق و استبداد رژیم توده های خلق را به حالت انفجار رسانده بود. و همچنان اثرات مثبت و بیدار کننده پیشرفت جنبشهای انقلابی و مترقی در چند کشور و اوج جنبشهای آزادی بخش ملی در کشورهای مستعمره و مبارزات ضدارتجاعی و ضدامپریالیستی در کشورهای نیمه مستعمره در جهان، بر اذهان روشنفکران جامعه و توده های خلق و تضعیف ابر قدرت امپریالیستی استعمارگر بریتانیا عمده ترین حامی نظام سلطنت خانواده نادر خان؛ از جمله عواملی بودند که رژیم استبدادی و ضد مردمی به منظور کم کردن شدت پوتانسیل خشم و قهر توده های مردم علیه نظام حاکم، مجبور گردید تا از فشار استبداد و اختناق در جامعه و سرکوب توده های خلق را تخفیف داده و شیوه نسبتاً تساهل را برای مدتی اختیار نماید. خاندان سلطنت تصمیم گرفت تا هاشم جلاد را (که در واقع همه کاره نظام بود) از مقام صدارت کنار گذاشته و با تقرر شاه محمود برادر دیگر نادر خان بجای او در سال 1325 شمسی به مقام صدارت، «دموکراسی» نیز در کشور اعلان شد. تا حکومت با اصطلاح جدید زیر نقاب دموکراسی از شدت خشم مردم و روشنفکران مترقی و آزادی خواه علیه نظام حاکم بکاهد.

با اعلان صدارت شاه محمود خان از شدت استبداد و اختناق تاحدی کاسته شده و فضای نیمه مساعدی برای تنفس روشنفکران مترقی و آزادیخواه در جامعه بوجود آمد. جراید

غیردولتی براساس حکم قانون اساسی به نشرات آغاز کردند، چندحزب سیاسی ایجادشد و اتحادیه محصلین تشکیل گردید.

در آن زمان احزاب سیاسی چندی بامرام واهداف طبقاتی مختلف بوجودآمدند:

1؛ حزب "ویش زلمیان": این حزب درسال 1326 شمسی تاسیس شد وارگان نشراتی آن ابتدا جریده"انگار" وبعدازتوقیف آن جریده"ولس" بجای آن منتشرگردید.

مرام این حزب: تنویرافکاروتعمیم معارف، مجادله باظلم وخیانت، اصلاح عادات سیئه(زشت وناپسند) وخرافات و همراهی باحق وحقانیت وایجادوحدت ملی. این حزب بااین نکات مرامی(برنامه) واردفعالیتهای سیاسی گردیده ودردوره هفتم شورا یک فرکسیون دونفره ای حزبی درشورای ملی داشت. این دونماینده ازنظروضعگیری شان درصف مخالفین دولت(جبهه متحد داخل شورا) قرارگرفتند. ودردوره هشتم شورا، حکومت اجازه انتخاب به نماینده های این حزب درپارلمان را نداد ونیزعده ای ازرهبران این حزب را به زندان انداخت.

2؛ حزب وطن: این حزب درسال 1329 تاسیس شد. موسسین آن میرغلام محمد غبار، سرورجویا، میرمحمد صدیق فرهنگ، برات علی تاج، عبدالحی عزیز، نورالحق هیرمندی وفتح محمد میرزادبودند.

مرام حزب وطن: حفظ تمامیت خاک واستقلال افغانستان، تعمیم اموردموکراسی درکلیه شئون اجتماعی مملکت، تقویت وحدت ملی افغانستان، صرف مساعی درترقی معارف عمومی واقتصادعمومی، تامین عدالت اجتماعی ووقایه حقوق ومنافع عامه، رفع مفاسداجتماعی واحترام وپای بندی به صلح وسلم عمومی جهان.

ارگان نشراتی این حزب جریده"وطن" بود که بعدازنشرقانون مطبوعات درماه حمل سال 1330 به صاحب امتیازی میرغلام محمد غباربصورت هفته وارمنتشرمیشد. این جریده درزمستان 1330 توسط حکومت مصادره وتوقیف شده ورهبران آن به «خارج پرستی» متهم شدند. دولت اعضای فعال این حزب را به دورانهای طولانی به زندان انداخت، وعده ای بعداززندانی به تبعید گاه ها فرستاده شدند. بعداً درسال 1335 حکومت داودخان رسماً امرانحلال حزب وطن را صادرنمود. اعضای حزب وطن را اکثراً تعلقات بخش فوقانی قشرمتوسط جامعه، عده ای ازمامورین نسبتاً بلندرتبه دولت وفردیاافرادی هم ازتعلقات فامیلی سلطنت تشکیل میدادند.

3؛ حزب خلق: این حزب درسال 1329 به ریاست دوکتور عبدالرحمان(محمودی) تشکیل شد. دوکتور عبدالرحمان(محمودی) درانتخابات بلدیة(شهرداری) درسال 1327 برای اولین باررسماً واردعرصه سیاست گردید. اوبعدازیک دوره زندانی رها شده ودردوره هفتم شورا بحیث وکیل ازطرف شهریان کابل انتخاب شد. ارگان نشراتی حزب خلق جریده"ندای خلق" بود که درماه جوزای سال 1330 به نشرآغازکرد ودرماه اسدهمان سال ازطرف دولت توقیف شد.

نکاتی ازمرامنامه حزب خلق:

1؛ حزب خلق یک حزب ملی است که براساس معلومه دموکراسی بنیافته است.

2؛ تبلیغ وتفہیم دین مبین اسلام رابخلق، واصلاح اعمال را باساس اسلام یگانه عامل کامیابی و پیشرفت خودمیداند.

3؛ چون حزب خلق یک حزب دموکراسی حقیقی است فلہذا برای تامین غایۂ حقیقی دموکراسی یعنی حکومت خلق توسط خلق و برای خلق مبارزه میکند.

4؛ حزب خلق اساس حکومت را متکی بر اصول دموکراسی مستند بریک شورای اساسی و آزاد و محترم و انتخابات آزاد، تامین تعادل اساسی در بین قوای ثلاثہ دانسته و برای نیل باین آرزوی مقدس و مشروع سعی میکند.

5؛ تامین عدالت اجتماعی در حقوق و محاکم، رفع مظالم از خلق، تامین یک حیات اجتماعی مامون و مصئون، نشر معارف عمومی، تامین صحی اساسی، تامین آزادی فکرو بیان و نشرات، تولید عدالت اجتماعی در کار و ارتقای حقوق سیاسی از وظایف اساسی و اولیۂ حزب است.

6؛ فداکاری در راه حفظ تمامیت خاک و ناموس وطن فرض اولیہ حزب خلق بوده و باتمام عواملی کہ این هدف مقدس را تهدید کند، مبارزه و جان نثاری را فرض خودمیشمار.

7؛ حزب وحدت ملی را اساس فرایض خود قرار داده و لذاتمام افرادی را کہ در حدود سیاسی افغانستان زیست مینمایند بلا تفریق زبان، نژاد و رنگ و پوست همه رایک وجود واحد شناخته و در مقابل قانون دارای حق مساوی دانسته و ہرگونه امتیازخواہی و تفوق جوئی را منافی عدالت اجتماعی و اساسات دموکراسی میداند.

8؛ حزب خلق کاررایگانه عامل سعادت دانسته، بیکاری راننگ و عار شمرده و لذایب برای تولید دستگاہ های کار در سرتاسر مملکت، رهنمائی خلق بکار توسط تعلیم و تربیہ عصری، تامین عدالت اجتماعی در کار، حقوق کارگر، رفع اسارت و استثمار در ساحہ کار، تامین حقوق کارگر در زمان کار و بیکاری و تضمینات اجتماعی در کار و توسط قانون فرض خودمیداند.

9؛ کسانیکہ بہ اعمال و رفتار نامشروع کسب مال و جاہ کرده آنرا وسیلہ تحکم بر خلق سازد و عمداً برخلاف مصالح عمومی کار کند، خاین ملی شناخته و تامین عدالت اجتماعی و استرداد حق را درین موارد، حزب خلق فرض اساسی خودمیشناسد.

10؛ حزب خلق وفاداری خویش را بہ اساسات دموکراسی و مشروطیت شاہی اسلامی، از فرایض خود دانسته و لذاتامین تعادل حقیقی را در بین قوای ثلاثہ، باتقنین و روشن ساختن حدود حقوقی را در اجتماع و تشریح وظایف دولت و ملت را وجیبۂ خودمیداند.

11؛ حفظ روابط حسنه با ہمسایگان (تاجاییکہ مخل حقوق و آزادی و ناموس ملی نباشد)، اطاعت بقوانین عامہ بین المللی، تامین و اطاعت اساسات اولیہ حقوق بشر تاجاییکہ باقوانین دین مبین اسلام مخالف نباشد، و همکاری در راه صلح و سلم عمومی راز فرایض اولیہ خود شمرده و از ہرگونه همکاری درین راه دریغ نخواہد کرد.

12؛ تامین آزادی و حقوق طبیعی بشر یعنی مسئولیت حیات، مسکن، مراودات، آزادی فکرو بیان و نشرات و آزادی در فعالیتهای اجتماعی را اصل حقوق فطری حساب نموده و لذا هرگونه تجاوز را باین حقوق فطری و طبیعی بشر، استبداد و تجاوز شمرده و با هرگونه استبداد رأی و عمل را فرض اولیه و اساس فعالیت حزبی حساب میکنند.

13؛ اصلاح، تعدیل، حذف و یا ایزاد مواد به مرانامه هذا بکثرت آرای مجلس عمومی مربوط است، ولی هیچ ماده ای که منافی حقوق و آزادی عامه و یا وحدت ملی و یا خلاف دیانت اسلام و تهدید به حدود سیاسی افغانستان باشد، طرح و قبول شده نمیتواند.

اعضای حزب خلق از نظر تعلقات طبقاتی از رده پائین قشر متوسط، اقشار رنجبر و پیشه ور، مامورین پائین رتبه و محصلین فاکولته ها از تعلقات اقشار پایین و متوسط جامعه بودند. (ادامه دارد)

تأثیر دین و مذهب و نفوذ روحانیون بر جوامع مختلف در ادوار تاریخ

مذهب شکلی از آگاهی اجتماعی است که واقعیات طبیعی و اجتماعی را بنحوی مسخ شده و تغییر شکل یافته انعکاس میدهد، یعنی بازتابی است پندار آمیز از آن نیروهای طبیعی و اجتماعی که بر انسان مسلط اند و ذهن انسانی هنوز آن قدرت و آزادی را ندارد که به نحو درست و دقیق این نیروها و واقعیات را منعکس نماید.

پیدایش مذهب: مذهب از همان کمون اولیه پدید آمد. انسان ابتدائی نمیتوانست خویشاوندی و پیوند میان پدیده های طبیعی و تاثیر آنها را بر هستی انسانی درک کند. وسایل او برای این کار بسیار ناقص بود و پیوسته به ناتوانی خود پی میبرد. به هنگام بلایای طبیعی (سیل، انفجارات آتش فشانها، زلزله، آتش سوزی جنگلها، خشکسالی و قحطی، رعد و برق و طوفان و حتی بیماری و خواب دیدن و جز آن) بر اثر این ناتوانی و نادانی از قوانین طبیعت، این احساس باودست میداد که در ماورای طبیعت نیروهای مخوفی وجود دارند که بر سراسر پدیده های طبیعی فرمان میرانند. بدین گونه نخستین مفاهیم مذهبی شکل گرفت که عبارت بود که از تجسم فانتازی گونه و مسخ شده نیروهای کاملاً واقعی در ذهن انسان ابتدائی، نیروهای که بروی حکومت میکردند. باستان شناسی ثابت کرده که تاپیش از پنجاه تا چهل هزار سال قبل هیچگونه مفاهیم مذهبی وجود نداشته است. چون انسان همواره در معرض حملات حیوانات وحشی بود و ادامه زندگی وی به بود و نبود شکار وابسته بود، اوسرا انجام برای حیوانات وحشی نیروی فوق طبیعی قایل شد. انسان تصور میکرد که حیوانات و آدمیان اجداد مشترکی داشته اند و حیوانات باقراردادن گوشت خود در اختیار انسان زندگی وی را حفاظت میکند انسانهای ابتدائی که علل مرگ و زندگی را نمیدانستند معتقد بودند که اگر استخوانهای حیوانات حفظ شود میتوان با سحر و جادو آنرا بار دیگر زنده ساخت.

اعتقاد به نیروی سحرآمیز و فوق طبیعی که در تعیین مسیر زندگی بشر دخالت دارند کار را به جعل و طلسم و جادو کشاند. رقصهای جنگی که در آغاز چیزی جز بیش از هیجان

غریزی پیش از نبرد نبود بعدها معنی سحرآمیزی بخودگرفت و مراسم عبادتی که به اعتقاد آنها قدرتی سحرآمیز داشت اکنون بصورت رقص درآمده بود. مهردادوها که در ابتدا برای جلب همسر بود بعدها قدرتی فوق طبیعی و سحرآمیزیافت. «جادوگری شفا بخش» ناشی از تاثیراتی بود که بشر از برخی معالجات ساده (فصد- رگزدن و خون از بدن کم کردن و جزآن) واستعمال داروهای گیاهی در کمک به شخص بیمار پذیرفته بود. سحر و جادو عبارت بود از اعتقاد به اینکه انسان میتواند نیروهای فوق طبیعی را احضار کند.

فیتیشیسم شکل مذهبی دیگری بود که بر برخی اشیاء واقعی نیروی فوق طبیعی میبخشید. مردم آن اشیاء را میپرستیدند و معتقد بودند که آنها قادرند که انسانها را تحت نفوذ خود بگیرند. از اینرو قبایل آسترالیائی و اقوام دیگر که علل تولد و مرگ را نمیدانستند معتقد بودند که حیات هر شخص در سنگی کوچک یا قطعه چوبی قرار گرفته است و اگر این سنگ و یا چوب از میان برود او نیز از میان خواهد رفت. همچنان انسان ابتدائی از مردگان ترس موهومی در دل داشت، بویژه آنهاييکه در دوران حیات شان نیز مایه ترس او بودند مانند جنگجویان بیرحم و روسای قبایل.

بدین سان پیدایش اعتقادات مذهبی ابتدائی، معلول عجز و ناتوانی کامل انسانها در برابر طبیعت بود. این اعتقادات نیز بنوبه خود به ادامه این ناتوانی کمک کرد زیرا مانع شناسائی واقعی از جهان میبود و کندوکاو او را درباره پدیده های طبیعی منحرف میکرد و از تکامل وی جلوگیری مینمود. وجه مشخصه واکنش انسان اولیه، عجز و جهل، ناتوانی و ترس در مقابل این واقعیات و نیروها بود و این خصلت از سطح بسیار عقب مانده ای تکامل در آن زمان ناشی میشد. همه اینها بشر اولیه را واداشت تا "به نیروی طبیعی، شکل و خصلتی مافوق طبیعی" ببخشد. برای پدیده های که امروز بسیار بدیهی اند، انسانهای اولیه قدرتی آسمانی و پراز رازهای نامکشوف قایل میشدند و آنچه را که خود در ذهن خویش در نتیجه عجز و ترس پرداخته بودند، می پرستیدند و در برابرش سجده میکردند.

تصورات ابتدائی مذهبی که بخش عمده ای آن بین گروه های معینی از اقوام خوبشاوند مشترک است، پس از تقسیم این گروه هانزد هر قوم جداگانه بشیوه خاص و برحسب آن شرایط حیاتی که نصیب این قوم شده بود، تکامل میابد. در نزد یک عده از این گروه اقوام، یعنی در نزد آریائیها (اقوام آریائی) پروسه تکامل تصورات مذهبی بتوسط میتولوژی مقایسه ای به تفصیل تحقیق شده است. خدایانی که بدین ترتیب در نزد هر قوم جداگانه ای ایجاد شده بود، خدایانی ملی بودند و قدرت آنها از حدود آن سرزمین ملی که تحت حمایت شان بود و در آنسوی خدایان دیگری حکمرانی بلاشریک داشته اند، تجاوز نمی نمود.

مذهب در جامعه اشتراکی اولیه بسیار متنوع و آمیزه ای از انواع معتقدات و باورها، افسانه ها و اساطیر، مراسم و کیشها بود. آنیمیسیم یا قایل شدن روح برای اشیاء و پدیده های طبیعت و تلقی آنها بصورت موجوداتی شبیه وبه هیئت انسانی، بت سازی

و پرستیدن جسمی که خودساخته و اوهامی که خود پرداخته بودند، جادوگری، کیش، اسلاف و درگذشتگان، پرستیدن ارواح، پرستش خورشید، کیش ماه و ستارگان، دریا یا کوه، همراه مراسمی نظیر نماز و به مصلی رفتن و صدقه دادن و قربانی کردن و نذر دادن به منظور جلب ترحم و مهربانی و بخشایش خدایان یا جلوگیری از آتش خشم و غضب آنها، عناصر اصلی این باور مذهبی در آن عصر است و بازتاب عجز و ناتوانی در برابر نیروهای طبیعی.

پیدایش آگاهی مذهبی، یعنی پیدایش مذهب به عنوان شکلی از آگاهی اجتماعی گامی است به جلو در راه ایجاد و تکامل آگاهی به خودانسان، در راه شناخت پدیده ها و سرشت انسان و غور در آن، در راه تاثیر بر طبیعت (البته آنها از طرقی مسخ شده و پندار آمیز و در نتیجه غیر موثر). آگاهی مذهبی انسان اولیه، نقش مهمی در تنظیم روابط بین انسانها و سازمان یافتن سایر اشکال آگاهی اجتماعی نظیر هنر و فلسفه و اخلاق داشته است. تاثیر مذهب بر این شئون در آن هنگام کاملاً روشن است و پس از مرحله نخست نضج و پا گرفتار این اشکال، در فرم‌های بعدی اجتماعی اقتصادی این تاثیر ادامه داشته و نقشهای متضاد ایفا کرده است.

علت وجود انواع مذاهب عبارت است از تحول شرایط اجتماعی و ویژگیهای مناسبات بین انسان و طبیعت و مناسبات تولیدی در هر دوران تاریخی و در هر منطقه. در طول تاریخ به تدریج خدایان و بت‌های خانواده، جای خود را به خدایان طوایف و سپس خدایان قبایل دادند. هر چه تمرکز قدرت در جامعه بیشتر میشد عده خدایان کمتر شده و بین آنها سلسله مراتب بوجود آمده، یک یا چند خدا اهمیت بیشتری می یافتند. همزمان با پیدایش امپراطوریهای استبدادی عصر باستان، "چندخدائی" جای خود را به "یکتاخدائی" میدهد به خدای واحد آسمان، همان قدرتی در مذهب تفویض میگردد که شاه در جهان واقعی دارد. به نوبه خود در این عنصر کهن است که شاه سایه خدا شمرده میشود.

مذهب به عنوان یک عنصر روبنایی هم شامل اندیشه ها و عقاید مربوطه میشود و از این نظریک ایدئولوژی است و هم شامل نهادها و موسسات و سازمانهای وابسته به آنها (کلیسا، مسجد، کنشت، معبد و غیره) که در جامعه فئودالی نقش عظیمی داشت. موسسات مذهبی، عبادت گاه ها، و خدام مذهب اوقاف فراوان و املاک وسیعی در اختیار داشتند و با دولت فئودالی و اشراف فئودال از جهت ثروت و نفوذ پهلومیزدند و چه بسا که آنها را زیرنگین خویش داشتند. ایدئولوژی مذهبی، شکل مسلط ایدئولوژی در فرم‌های اجتماعی اقتصادی فئودالیزم بود. این ایدئولوژی انواع دیگر آگاهی اجتماعی، مانند فلسفه، هنر و اخلاق و حقوق را تابع خود ساخته بود. وظیفه تمام عوامل معنوی روبنایی، توجیه الهیات و خدمت به روحانیون و ایدئولوژی مذهبی، خدمت به شیوه تولید حاکم بود. در شکل کلاسیک نظام فئودالی، مذهب در خدمت فئودالیزم بود و آنرا جاودانی، مقدر و مقدس و عرفی میکرد.

مذهب از لحاظ ایدئولوژیک اساساً در جهت عکس علم قرار دارد. هر چه دامنه علم وسیعتر و عمق دانش بشری بیشتر میشود، حیطة ای مذهب در آنچه مربوط به مبانی

معرفتی آنست کاهش می یابد. مذهب در وجود کلیسا، طی قرون متمادی و بویژه در دوران انگیزاسیون (تفتیش عقاید) با هرگونه پیشرفت علم لجوجانه و خشن مخالفت کرد، دانشمندان را به آتش کشید، آزاد اندیشان را خون ریخت یا به زور به توبه واداشت، کتابها را سوختاند و مدارس را بست. تاریخ علوم در واقع عبارت است از تاریخ نبردی همه جانبه بین باورها و خرافات مذهبی با دانش های اصیل بشری. باین ترتیب در این دوران تعداد "شهادی علم" به هزاران میرسد.

ایدئولوژی و فرهنگ جامعه فئودالی:

نقش دین و کلیسا: مسیحیت در قرون وسطی، همپای تکامل فئودالیزم، منظره مذهبی را بخود میگرفت که با فئودالیزم و سلسله مراتب آن توافق داشت. ولی هنگامیکه بورژواها استوار شدند، الحاد پروتستانی در نقطه مقابل مذهب کاتولیک فئودالی، ابتدا در جنوب فرانسه در دوران حداعلاهی شهرهای آن ناحیه، نشوونمایافت. در قرون وسطی کلیه اشکال دیگر ایدئولوژی یعنی فلسفه، سیاست و فقه را به الاهیات ملحق ساخته و به شعب آن مبدل نمود. در نتیجه این امر هر جنبش اجتماعی و سیاسی مجبور بود در قالب الاهیات درآید. احساسات توده ها فقط از طعام مذهبی تغذیه میشد، باین جهت برای برانگیختن یک جنبش جوشان ضروری بود که منافع خاص این توده ها در جامعه مذهبی به آنها عرضه شود و همان طور که بورژواها از همان آغاز برای خود زائده ای بصورت پلبهای تهیدست شهری، مزدوران و انواع خدمتگاران (یعنی اسلاف پرولتاریای دوران بعد) ایجاد نمودند که به هیچ زمره معینی متعلق نبودند، بهمین ترتیب هم الحاد مذهبی خیلی زود به دونوع تقسیم شد. نوع بورژوائی معتدل و نوع پلبی انقلابی که حتی ملحدین بورژوا هم از آن نفرت داشتند. اینکه الحاد پروتستانی را نمیشد نابود ساخت، ناشی از شکست ناپذیری بورژواها بود.

جهانبینی قرون وسطی اصولاً مذهبی بود. وحدت جهان اروپا که در واقع باطناً وجود نداشت، توسط مسیحیت بر ضد دشمن بیرونی، علیه اسلام عامیت یافته بوجود آمد. وحدت جهان اروپای غربی که از گروهی از خلقهایی که دایماً خود را تکامل میبخشیدند، در مذهب کاتولیک خلاصه میشد. این مجموعه مذهبی نه فقط بصورت ایده، بلکه واقعاً، نه فقط در وجود پاپ بمثابه مرکزیت سلطنتی آن، بلکه بیش از هر چیز با کلیسائی که بطور فئودالی و هیرارشی سازمان یافته بود و در هر کشوری تقریباً یک سوم زمینها را در تملک خود داشت، موضع قدرت عظیمی را در تشکیلات فئودالی صاحب بود. کلیسا بازمینداری فئودالی خود را رسته واقعی مابین کشورهای مختلف بود و سازمان فئودالی کلیسا به جهان فئودالی نظامهای دولتی تقدیس مذهبی میداد. علاوه بر این روحانیت تنها طبقه تحصیل کرده بود. بنابراین واضح بود که جزمهای کلیسائی نقطه آغاز و اساس هر نوع تفکری بود. مسایل حقوقی، علم طبیعی، فلسفه و همه چیز در این رابطه انجام میگرفت که محتوی آن با آموزش کلیسا در تطبیق است. یانه انحصار کلیسا بر فرهنگ از طریق مسالت آمیز حاصل نشد، این انحصار از راه مبارزه شدید میان ارباب فئودال و آزاداندیشان و توده ها بدست آمد. کلیسای

کاتولیک(مانند همه کلیساها) متفکران آزاداندیش وکسانی را که اشاعه دهنده هنرمردم بودند به بیرحمانه ترین وجهی موردتعقیب و تعذیب قرار میداد.

بیردازیم به ادامه بحث نقش دین وکلیسا؛ طبقه فئودال قدرت خودرا برطبقات زحمتکش ازطریق بهره کشی اقتصادی و تسلط سیاسی تحکیم کرد، لیکن فشارایدئولوژیک نیزیکی ازنیرومندترین سلاح هابرا آنها بود. دین وکلیسا در بطن ایدئولوژی دولت فئودال قدرت واقعی بودند. کلیسا با وعده ای بهشت به عنوان پاداشی در برابر عذاب دنیوی، توده هارا از مبارزه علیه ارباب فئودال باز میداشت و مصرانه میکوشید تا آنها را با روح سرسپردگی به ارباب های خود پرورش دهد. در عصری که دین در هر حوزه زندگی خود را داخل کرده بود، کلیسا نظام اجتماعی حاکم را از طریق قدرت خود تطهیر میکرد و استثمار خلق را مباح میدانست. نفوذ فراوان دین و کلیسا بر فرهنگ جامعه قرون وسطائی بطور دایمی اثر میکرد. کاتولیسیسم میتواند نمونه کلاسیک نقش کلیسا و دین در جامعه فئودالی بشمار رود چنانچه میدانیم مسیحیت در زمان امپراطوری روم دین رسمی برده داران گشت.

طبقه فئودال قدرت خودرا برطبقات زحمتکش از طریق بهره کشی اقتصادی و تسلط سیاسی تحکیم کرد، لیکن فشار ایدئولوژیک نیز یکی از نیرومندترین سلاح هابرا آنها بود. دین و کلیسا در بطن ایدئولوژی دولت فئودال قدرت واقعی بودند. کلیسا با وعده ای بهشت به عنوان پاداشی در برابر عذاب دنیوی، توده هارا از مبارزه علیه ارباب فئودال باز میداشت و مصرانه میکوشید تا آنها را با روح سرسپردگی به ارباب های خود پرورش دهد. در عصری که دین در هر حوزه زندگی خود را داخل کرده بود، کلیسا نظام اجتماعی حاکم را از طریق قدرت خود تطهیر میکرد و استثمار خلق را مباح میدانست. نفوذ فراوان دین و کلیسا بر فرهنگ جامعه قرون وسطائی بطور دایمی اثر میکرد. کاتولیسیسم میتواند نمونه کلاسیک نقش کلیسا و دین در جامعه فئودالی بشمار رود چنانچه میدانیم مسیحیت در زمان امپراطوری روم دین رسمی برده داران گشت.

بودائیسیم: بودائیسیم را میتوان از لحاظ تعداد پیروان و وسعت نفوذ آن از ادیان جهانی بشمار آورد. کلمه "بودائیسیم" از نام بودا پایه گذار افسانه ای این دین گرفته شده است. بودائیسیم که در هند باستان گسترش یافت و مبتنی بر چند فریضه "برهنیسیم" بود در اصل دین رسمی طبقه برده دار بود. گرچه بودائیسیم در هند رفته رفته راه را برای هندوئیسیم باز کرد، در دوران فئودالیسم به کشورهای همجوار نیز راه یافت. بودائیسیم در قرن اول میلادی به چین رسید و در قرن چهارم تا هفتم بصورت دین مسلط درآمد. سپس "کنفوسیوسیسیم" در چین جانشین بودائیسیم شد، گرچه بودائیسیم کاملاً از میان نرفت. بودائیسیم از چین به کره، ژاپن، برمه و هندوچین، سیلان، نپال و مغولستان سرایت کرد. بنابراین بودا، جهانی را که ما مشاهده میکنیم تظاهر موهوم مبدای اساطیری- روحانی است که در حالتی از سکون مطلق بسر میبرد و موسوم به "نیروانا" است. مبداء مزبور مطابق است با مفهوم تشخیص یافته "خدا" در ادیان دیگر. زندگی

سراسر پلیدی و مخنث را است. آدمی میتواند تنها از رهگذر انکار همه لذات دنیوی و نیل تدریجی به "نیروانا" رستگاری یابد. لیکن بعدها بالحق تصور بهشت و جهنم به "بودائیسیم"، دین مزبور برای توده ها قابل درک تر و نافذ تر گشت و بدین گونه موقع خود را بعنوان دین رسمی طبقه فئودال و توجیه کننده نابرابری اجتماعی مستحکم تر نمود.

کنفوسیوس: کنفوسیوس در فاصله میان 551 و 479 قبل از میلاد میزیست. او در جوانی بر اثر مشکلات خانوادگی مجبور شد به کارهای اشتغال ورزده عموماً آنها را خوار می شمردند. از گله های گاو و گوسفند مراقبت و نگهداری کرد. بعداً به شغل دفتر داری پرداخت. بعداً در دولت "لو" به خدمت دولتی درآمد و تا سن 52 سالگی به مقام کارمند عالی رتبه دولت نرسید. سپس ریاست دادگستری را عهده دار شد و در مقام نخست وزیر بکار پرداخت. اما وجود سرور کنفوسیوس از شغل رسمی خود دیری نپایید زیرا بیش از سه ماه در مقام خود باقی نماند. هنوز بیش از هفت روز از سمت نخست وزیری او نگذشته بود که "شائو جنگ مائو"، شخص اصلاح طلب آن دولت را اعدام کرد. کنفوسیوس حکم خود را علیه "شائو جنگ مائو" چنین توجیه کرد: بنظر او هر کس که مرتکب یکی از پنج «جنایت» زیر شود باید اعدام گردد.

- 1؛ تحولات اوضاع را بفهمد و به اعمال مخاطره آمیز دست زند.
 - 2؛ راه راستی را که سیستم بردگی تجویز کرده تعقیب نکند و بالاجابت راه باصطلاح اصلاحات را در پیش گیرد.
 - 3؛ با صراحت درباره این اصلاحات سخن گوید.
 - 4؛ درباره پدیده های زودگذر و منحنی که تحت حکومت برده داری بوقوع پیوسته بیش از اندازه بداند.
 - 5؛ کلمات بی پرده و راستی بکار برد برای توضیح این امر که چرا باید با سیستم بردگی بمقابله برخاست.
- کنفوسیوس اظهار می کرد، مادام که "شائو جنگ مائو" همه این گناهان پنجگانه را مرتکب شده است باید بقتل برسد. بر این اساس او "شائو جنگ مائو" را به اتهامات زیر اعدام کرد:

- 1؛ جمع آوردن مردم به قصد تشکیل جمعیت.
 - 2؛ تبلیغ نظریات مرتدان.
 - 3؛ مغشوش کردن صحیح و سقیم.
- این حادثه نشان میدهد که کنفوسیوس چگونه بیرحمانه با شخصیت های مترقی آن زمان رفتار میکرد.
- کنفوسیوس میکوشید مرز بندی اجتماعی را آنگونه که در سیستم بردگی سلسله "جوی" غربی تصریح شده احیا کند و جاودانی سازد بقسمی که صاحب برده همیشه صاحب برده بماند و برده همیشه برده باشد.

در جامعه برده داری چین اشراف برده داروسخنگویان آنها را «انسانهای عالی» و بردگان را «انسانهای حقیر» میخواندند. کنفوسیوس میدانست که این «انسانهای عالی» غالباً مرفه بودند. کنفوسیوس نظر داشت که «انسانهای عالی» گشاده فکراوند و آنها را نیازی نیست که نگران ضروریات زندگی خود باشند. توجه آنها منحصراً معطوف بود به باصطلاح تائو یا طریقت «انسانهای حقیر» زندگی حیوانی میگذرانند، عمیقاً بدبخت اند و بارمشقات بردوش آنان سنگینی میکند. آنها تمام روز در غم گذران زندگی اند.

چرا کنفوسیوس از «نیکوکاری» دفاع میکرد. در جامعه بردگی چین باستانی بردگان و زمین همه بیک قبیله همخون که فرمانروای دولت بود تعلق داشتند. در این نوع دولت برده داری قبیله ای غالب بردگان اسیرانی از قبایل دیگر بودند، در حالیکه افراد آزاد و اشراف همه بیک قبیله تعلق داشتند. بدین ترتیب در تعیین مقامات دولتی این ملاحظه در نظر گرفته نمیشد که آنها خوب اند یا بداند، لایق اند یا نیستند بلکه همواره خویشاوندی درونی قبیله مورد نظر قرار می گرفت. و این سیاست به ندرت تغییری پذیرفت حتی در موقعیت زوال روز افزون قدرت دولتی برده داری.

کنفوسیوس خود از یک خانواده نجیب پریشان شده دولت "سونگ" بیرون می آمد. کنفوسیوس مخالف آن بود که برده گانی که خود را آزاد کرده اند به مقامات دولتی برسند. او نظر داشت که اگر اشراف افول و بردگان طلوع کنند چه بر سر دنیا خواهد آمد. او میخواست راهی بیندیشد که نظم کهنه را احیا کند. در فکر او بهترین راه این بود که افراد قبیله از نجبا گرفته تا مردم آزاد همه متحد شوند. لذا او شعار «نیکوکاری» را علم کرد. لکن «نیکوکاری» کنفوسیوس از مفاهیم ایدئولوژیکی صاحبان برده بود. کنفوسیوس به ظاهر این شعار را میداد، همه باید با یکدیگر به طریق «انسانی» رفتار کنند. این شعاری بود که ظاهراً بگوش خوش می آمد و چه عالی میبود که اگر همه بدین طریق رفتار میکردند. اما «نیکوکاری» کنفوسیوس در واقع چیزی از این نوع نبود. کنفوسیوس درباره نیکوکاری زیاد داد سخن میداد، اما بدقت تمام بردگان، همه مردم زحمتکش افتاده در بردگی رامستثنی میدانست. او میگفت که در میان صاحبان برده ممکن است که تعداد اندکی عاری از نیکوکاری باشند (اشاره است به "جی سون" از دولت "لو" و دیگران که شیوه تولید را تغییر داده بودند)، در حالی که در میان بردگان و خلق زحمتکش افتاده در بردگی حتی یکی راهم نمیتوان یافت که نیکوکاری را بکار بندد. کنفوسیوس میگفت که همه کس طالب ثروت و جاه است، اما در جستجوی ثروت و جاه هر کس باید در جای خود بماند، از حدود خود فراتر نرود. او ادامه میداد: برعکس همه کس از فقر و افتادگی بیزار است، اما در بیزاری از فقر و افتادگی هر کس باید در جای خود باقی بماند. و کوشش نکند که در خارج از حدود به تحصیل ثروت و جاه بپردازد. منظور او این بود که بردگانه در بردگی باقی بماند و اشراف در مقام اشرافیت شان.

کنفوسیوس میخواست که مردم خواهشهای خود را فرو نشانند، برای اعمال خود محدودی قایل شوند، از قوانین جامعه بردگی تبعیت کنند و بدین وسیله تمایزات طبقاتی سابق را بازگردانند. بدین طریق تمام جامعه از «حکومت نیکوکار» آریستوکراسی برده دار تبعیت خواهد کرد و جهان روی آرامش خواهد دید. این بود جوهر «نیکوکاری» کنفوسیوس که میبایست از طریق «محدود ساختن خود و بازگشت به آداب و رسوم» به آن دست یابد.

کنفوسیوس درباره وفاداری و اعتماد نیز موعظه میکرد. یعنی اگر ارباب امتیازات کوچکی به بردگان اعطا کند، بردگان وفاداری برای ارباب خواهند کرد. او میگفت اگر شما به بردگان بخشش کوچکی بکنید بردگان به شما اعتماد خواهند کرد و آنگاه مهم نیست باری که شما بردوش آنان میگذارید چقدر سنگین است، آنها پشت خود را برای آن خم خواهند کرد بدون آنکه هیچ گونه علامت بی میلی از خود نشان دهند. کنفوسیوس میگفت محبت کوچکی از خود نشان دهید و بر خر مراد سوار شوید. برای بکار گرفتن خلق این پند از همه چیز موثرتر بود. موعظه دیگر کنفوسیوس «خواست پروردگار» بود، اینکه همه چیز در دست تقدیر است. این موعظه بسود طبقه برده دار بود.

«کنفوسیوس این «حکیم» طبقات ارتجاعی دعوی پرطنطنه دیگری نیز داشت و آن اینکه در آموزش نباید تمایزی میان طبقات وجود داشته باشد. ظاهر اچنین مینماید که اگر کنفوسیوس هوادار آموزش غیر طبقاتی بود او میبایست هر کس را که شوق آموختن در سر داشت بیاموزد. اما او با این سخنان مردم را اغفال میکرد و فریب میداد و این همه شبیه را در نظر کسانی بوجود می آورد که او آموزگاری مترقی بود. کنفوسیوس همان گونه که با بردگان معامله میکرد بویژه بانظر حقارت به زنان مینگریست که گویا تربیت و اداره آنها مشکل است و با آنها نباید خودمانی رفتار کرد. البته آنها به آن گروه از مردم تعلق داشتند که سزاوار آموزش نبودند.

دین اسلام:

ظهور دین اسلام در آغاز قرن هفتم میلادی، باتکوین جامعه طبقاتی و شروع یک نهضت اجتماعی و سیاسی پیچیده در میان اعراب شمالی رابطه ناگسستگی دارد. و در نواحی شمال عربستان سازمان پدرشاهی و جماعتی، در حال تلاشی و انقراض و جامعه طبقاتی در شرف تکوین بوده است. بنا به نظر اول؛ به موازات جامعه برده داری که در جنوب عربستان در قرن ششم و آغاز قرن هفتم میلادی وجود داشته، شیوه زندگی برده داری در ناحیه حجاز- نواحی مکه و مدینه- که بر سر راه کاروانی سراسر عربستان قرار داشته، تکوین یافت. اما در عربستان (وسطی)، که بطور کلی سرزمین دامداران و صحرائشینان بود، جریان تلاشی و از هم پاشیدگی سازمان پدرشاهی و جماعتی به مراتب بطی تر بوده، گرچه در آنجا هم مقدمات تکوین طبقات فراهم میگشت. از یکسو بزرگان و توانگران بوجود آمدند که صاحب زمین و گله های بزرگ و بردگان اسیر بودند و غالباً در بازارگانی کاروانی شرکت میجستند و از سوی دیگر مستمندان و فقیرانی که آزادی خویش را حفظ کرده بودند.

شیوه برده داری در میان اعراب بصورت روش اصلی تولید درنیامد، زیرا که اعراب بعدها، پس از فتوحات وسیع قرن هفتم میلادی، به جریان عمومی فتودالیزم که در کشورهای آسیائی بشدت حکمفرما بود، کشانده شدند. ولی از آنجاییکه در ممالک یادشده شیوه زندگی برده داری هنوز نابود نشده بود، در میان اعراب هم معدوم نشد، بلکه برعکس موقتاً پس از فتوحات ایشان رونقی بیشتریافت. بر روی هم مناسبات فتودالی در جامعه عربی پس از فتوحات عظیم نیمه اول قرن هفتم میلادی، تکوین یافت و برده داری بصورت شیوه فرعی زندگی در میان ایشان محفوظ و باقی ماند.

تلاشی و از هم پاشیدگی سازمان پدرشاهی و جماعتی، بالضرور سقوط معتقدات دینی دیرین و پیشین اعراب یعنی شرک و بت پرستی را برانگیخت. و گرایش بسوی یک «جهانبینی جدید» باعث شد که میان اعراب اعم از شمالی و جنوبی، ادیان پیشرفته ممالک همسایه (که در آن زمان در دوران فتودالی قدم نهاده بودند) انتشار یابد. نخستین دین یکتاپرستی بیگانه که در سرزمین اعراب قوام گرفت، کیش یهودیت بود. و مهاجران یهودی، که از قلمرو امپراتوری روم به عربستان نقل مکان کرده بودند، دین مزبور را با خود آوردند. مراکز عمده یهودیت در عربستان عبارت بود از بلاد یمن و واحه های بخش علیای حجاز بویژه یترب (مدینه). به دنبال یهودیت دین دوم یکتاپرستی یعنی مسیحیت نیز در عربستان رخنه کرد.

باید دانست که اگر مقدمات جامعه جدید در عربستان فراهم نمی گشت و اساس «جاهلیت» باستان اعراب دچار سقوط و اضمحلال نمیگردید و یک نهضت یکتا شناسی علیه آن وجود نمیداشت، «نهضت محمدی» بوجود نمی آمد. بعبارت دیگر بدون فراهم شدن مقدمات اجتماعی و مرامی پیش گفته، ممکن نبود که دین جدید تکوین یافته و استحکام یابد.

محمد اصلاً از خاندان هاشمی قبیله قریش بود، قبیله ای که مکه را در تصرف خویش داشت. پدر محمد بازرگانی اندک ثروت بود و به هنگام مرگ فقط پنج اشتر و چند رأس گوسفند و یک کنیز برای آمنه، بیوه خویش، به ارث گذاشت. آمنه هنگامی که فرزندش شش ساله بود درگذشت. بنا به روایاتی محمد در سال 570 و 571 میلادی در مکه بدنیا آمد. روایت دیگری است که وی در «عام الفیل» یعنی سال لشکرکشی ناموفق ابرهه، حاکم حبشی یمن علیه مکه، متولد شده است. روایت است که محمد (پیامبر اسلام) در سال 609 یا 610 میلادی به دعوت و تبلیغ اسلام آغاز کرد. و نخستین کسانی که بوی ایمان آوردند اعضای خانواده و خویشاوندان نزدیک وی بودند. بزرگان که از رباخواران و بازرگانان برده دار بودند علناً نسبت به تبلیغات وی نظر دشمنانه ای داشتند. البته سبب این خصومت تعصبات دینی نبود، بلکه تبلیغات وی علیه بت پرستی، برای منافع بازرگانی و سیاسی مکه خطرناک بوده است. زیرا که دعوت وی ممکن بود که به سقوط پرستش کعبه و "بتان" آن منجر شود. و این خود مسلماً نه تنها هجوم زوار را به شهر مکه متوقف و در عین حال بازار مکه را کاسد و مناسبات بازرگانی آن شهر را بادیگر نقاط ضعیف میکرد، بلکه باعث سقوط نفوذ سیاسی مکه نیز میگردد.

وازا اینکه منافع تاجران به خطر مواجه بود از وی منفر بودند. لیکن برعکس تصور آنها در دوران استقرار و حاکمیت اسلام نه تنها که اهمیت مکه از نظر هجوم زوار، بازرگانی و سیاسی شهر مکه از بین نرفت که زیارت آن بحیث یکی از ارکان دین اسلام برای مسلمانان فرض گردانیده شد؛ و باین صورت موقعیت اقتصادی، هجوم زوار، موقعیت تجارتی و سیاسی مکه بطور دایمی تضمین گردید. ثروت مندترین تاجر مکه ابوسفیان، رئیس خاندان امویان و زوجه ای او هند و عمرو بن هشام، سرسخت ترین دشمن محمد بودند. چون محمد کم فروشان و تقلب کنندگان در وزن و قیمت کالاها، و به عبارت دیگر، تاجر مکه را با تازیانه نکوهش تنبیه کرده و اندوختن مال از طریق «حرام» رانهی و تقبیح میکرد؛ از آنرو ثروتمندان مکه با او کینه می ورزیدند. ولی مالی که از راه «حلال» (البته از نظر گاه قانون دینی و شریعت) کسب شده باشد و صاحب آن در عین حال وظایف دینی خود را (بخصوص در مورد ارحام و صدقه) ادا کرده باشد، محمد کسب چنین مالی را در مکه و بعدها در مدینه امری کاملاً مشروع می شمرد. ولی وی هرگز مالکیت شخصی و بردگی و برده داری را انکار ونهی نکرد، بخصوص که برده کردن اسیران جنگی را قانونی و مشروع می شمرد و فقط توصیه میکرد که صاحبان با آنچه (ماملکت ایمانکم) بوسیله دستهای شان مالک شده اند (یعنی اسیران - بنده) به ملایمت رفتار کنند. چون بردگان از کینه و نفرت صاحبان آنان نسبت به محمد مطلع بودند از آن سبب او را دوست و حامی خویش میدانستند. و باین صورت اسلام آوردن این بردگان در مرحله اول به کیش جدید توجیه میشد.

نفرت اربابان یعنی توانگران مکه بیش از همه متوجه این گروه اجتماعی محروم و بی دفاع گردید. روایت است که چند غلام و کنیز که اسلام آورده بودند نخستین قربانیان دین جدید بودند. بخشی از بردگان مسلمان را مومنان ثروتمند از صاحبان ایشان خریدند. بعد از هجرت گروه مسلمانان به مدینه و عقد پیمان با مردمان مقیم و اسکان یافته و زراعت پیشه قبیله " اوس و خزرج " که از بزرگان ثروت مند مکه تنفر داشتند؛ مسلمانان بصورت جماعت جداگانه ای در مدینه اقامت گزیدند. و فکراینکه همه مسلمانان (صرف نظر از اصل و تبار و نسبت قبیله ای و طایفگی ایشان) برای اتحاد سیاسی، نخستین اتحاد سیاسی اعراب مدینه و از آن پس همه عرب، مهم بود. و در مواضع و دعوت محمد سخنی از مساوات طلبی طبقاتی در میان نبوده و صحبت از برابری همه مسلمانان نیز به معنای مساوات اجتماعی نبود.

بنابر گفته ابن خلدون مورخ و فیلسوف در قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری) که اگر شور حرارت دینی که پیامبر به بدویان تلقین کرد، نمی بود ایشان قادر نبودند دولت مقتدری ایجاد کنند. در دوران مدینه پایه های دولت اسلامی سراسر عربستان گذارده شد و اتحاد سیاسی واحه مدینه نطفه آن دولت بود. در طی سالهای نهم و دهم هجری واحه طایف و بخش اعظم شبه جزیره عربی به ناچار سربه اطاعات محمد گذاشتند، دیری نگذشت که مردم سراسر شبه جزیره عربستان به دین اسلام درآمدند. اسلام دیگر نه تنها جریانی دینی بلکه جریان و عمل سیاسی نیز بود. انگیزه اتحاد عربستان

و ایجاد خلافت همانا جریان تکوین جامعه طبقاتی بود، ولی اسلام عاملی بود که آن جریان و اتحاد سیاسی را تسریع کرد.

محمد بآنکه رئیس سیاسی تقریباً سراسر عربستان شده بود، باین هم لقب "ملک" (پادشاه) بر خود نهاد. زندگی وی ساده بود باین حال نسبت به زندگی وی قبل از هجرت تغییری در آن پدید آمد. وی در سال وفات خویش (9) زن داشت و بر روی هم در مدت حیات اش (14) زن گرفت. باستثنای کنیزان.

خود پیامبر در صد جمع مال و ثروت بر نیامد و گرایشی به تجمل نداشت ولی زندگی خانوادگی و اعضای خاندان خویش را تامین کرد و مقرر نمود که خمس هر «غنیمت جنگی» باید برای نگهداری و اعاشه بازماندگان و ذی القربای رسول و همچنین بیوگان و یتیمان «غازیانی» که در «جهاد» کشته شده اند و مساکین و ابن سبیل (راه گذر در بیابان و مسافر تهیدست) اختصاص یابد.

گروه بالنسبه کوچک همراهان محمد- صحابه- بعدها در عهد نخستین خلفا طبقه اشراف جدید و قشر بالای طبقه نوین حاکمه را تشکیل دادند که بعد از فتوحات عرب و غصب اراضی، ثروتها، منابع و اخذ باج و خراج (1) از مردمان ممالک تحت سلطه شان به فئودالان و ثروتمندان بزرگی بدل شدند.

در سالهای حکومت خلفای چهارگانه («خلفای راشدین») جریان تکوین جامعه طبقاتی در میان اعراب به پیش رفت و فتوحات این جریان را تسریع کرد. گرچه قسمت اصلی و عمده اراضی، در ممالک تسخیر شده توسط اعراب ملک جامعه اسلامی اعلام شد و در واقع به دولت اسلامی تعلق پیدا کرد، ولی زمینهای بسیاری نیز، چنانکه پیشتر ذکر شد، بوسیله افراد و اشخاص و سران فاتحان تصاحب و غصب شد.

در مرحله بعدی (قرن هفتم تا نهم میلادی/ قرن اول تا سوم هجری) دوران متقدم فئودالی خلافت تکوین یافت و در عین حال شیوه ها رسوم زندگی برده داری و پدیرشاهی (در میان بدویان و دیگر صحرائنشینان) محفوظ ماند. بزرگان فئودال شده ای از خویشان پیامبر (خاندان هاشمی) و صحابه (مهاجر و انصار) و اعضای برخی از خاندانهای مکی (بویره بنی امیه) و بخشی از سران پیشین قبایل پدید آمدند. این بزرگان و اعیان بر اثر جنگها ثروتمند شدند و نه تنها اراضی را در ممالک تسخیر شده تصرف کردند، بلکه غنایم عظیمی نیز بصورت وجه نقد و طلا و نقره و منسوجات و گله های اسپان و دواب و هزاران برده بدست آوردند و در زراعت و دامداری و صنعت از ایشان بهره کشیدند.

در آن زمان هنوز جریان تکوین طبقات و دولت طبقاتی در زیر پرده حکومت دینی و روحانیان (یاتئوکراسی) مستور بود. میان جامعه دینی اسلامی و دولت عربی تفاوتی وجود نداشت. اعتقاد بر این بود که حکومت باید بر اساس مندرجات «کتاب خدا» (قرآن) و «سنت پیامبر» مبتنی باشد. میان امامت و امارت یعنی مشاغل روحانی و دولتی خلیفه نیز مرز وحده وجود نداشت. فقط بعدها میان این دو شغل تفاوت قایل شدند. اصل مساوات همه مسلمانان رسماً مورد شناسائی بود، ولی در واقع، در همان زمان هم، ظاهری بی باطن و اسمی بی رسم بیش نبود.

{(1) قرآن و قوانین اسلامی که برپایه آن استواراند، جغرافیا و ملیت خلقهای مختلفه را بطور ساده و راحت بدوبخش تقسیم میکند. ایمان آورندگان و کافران. ایمان نیاورده «حربی» است، یعنی دشمن است. قانون اسلام میگوید: "اگر شهری به بستن قرارداد تسلیم راضی شد و ساکنین شهر تسلیم شده حاضر شدند به رعایا بدل شوند، یعنی مطیع و زیر دست یک قدرت اسلامی گردند، بدون اینکه عقیده خود را از دست بدهند، در این صورت باید خراج «مالیات سرانه» بپردازند. در این حالت در شرایط عدم تجاوز با ایمان آورندگان بسر میبرند و کسی حق ندارد اموال آنان را تصاحب کند و خانه های شان را اشغال نماید. در این حالت کلیسای قدیمی آنان جزئی از تملک آنان محسوب میشود. آنان اجازه دارند در آنجا عبادت کنند. معذالک آنها اجازه ندارند کلیسای جدیدی بسازند. آنها تنها حق دارند کلیساهای خود را نوسازی و تعمیر کنند و قسمتهای خراب شده را مرمت نمایند. هرگاه شهری بزور تصرف گردد ساکنین آن میتوانند همچنان از کلیساهای خود تنها بعنوان محل سکونت و پناه گاه استفاده کنند و نه بعنوان عبادتگاه.}

در دوران فئودالیزم در تمام کشورهای که فئودالیزم را گذرانده اند، دین و مذهب حاکم، نیرومندترین شکل ایدئولوژی در جامعه بود و فئودالها و حکومتات اشرافی حداکثر استفاده را از دین و مذهب علیه توده های زحمتکش، بر ضد علم و ترقی خواهی بردند. بورژوازی هنگامیکه برای رسیدن به قدرت علیه فئودالیزم می رزمید و انقلابی بود، با ایدئولوژی آن یعنی ایده آلیسم مذهبی و مذهب، با کامیابی به نبرد برخاست و به سوی ماتریالیسم و آته ایسم یانفی مذهب گرایش داشت. ولی پس از بقدرت رسیدن، بخاطر سلطه بر زحمتکشان مذهب را بخدمت خود گرفت و آنرا با شرایط نوین و مقتضیات سلطه سرمایه سازگار ساخت. "امروز عمیق ترین ریشه های مذهب درستم اجتماعی بر توده های زحمتکش و ناتوانی آنها در برابر نیروهای لجام گسیخته سرمایه نهفته است که هر روز و هر ساعت مصائبی هزاران بدتر و دردناک تر و مشقاتی بمراتب غیر انسانی تر از هر حادثه غیر عادی دیگر از قبیل جنگ و زلزله و غیره بر انسانهای زحمت کش عادی رومیدارند." تسلط اندیشه های ایده آلیستی و دینی (مسیحیت در اروپا، اسلام، بودائیسم و جز آن در آسیا و آفریقا) برای ایدئولوژی دوران مورد بحث به معنی فقدان جریانهای فکری مخالف نبود. برغم تعقیب دایمی، عناصر مترقی جامعه فئودال به تصورات پندار گرایانه معتقد نبودند. عصر فئودالی مانند عهد باستان، دوران مبارزه شدید ایدئولوژیها بود.

رافضیان مذهبی: مبارزه ضد فئودالی که از میان شهروندان و ثروتمندان و نیز از میان دهقانان و تهی دستان شهری برمی خاست بامبارزه علیه حاکمیت کلیسا و مقامات دینی پیوندداشت. موفقیت اجتماعی شرکت کنندگان در این مبارزه معلوم میکرد که فلان اندیشه ضد دینی وابسته به اهالی شهرها بود و یا جنبه دهقانی و تهی دستی داشت. ارتداد و رفس دینی شکل ایدئولوژیک مبارزه طبقاتی و غالباً با شورشهای مسلحانه ضد فئودالی همراه بود و گهگاه مخالفت دهقانان و تهی دستان به صورت عقاید عرفانی

که علیه مذهب حاکم بود جلوه گرمیگشت. عقایدشمنان ایده آلیسم ودین درقرون وسطی راه را برای ظهور ماتریالیزم وآته ایسم درقرون جدید هموار نمود. فیلسوفان اسلامی و عرب، مدافع اندیشه های ماتریالیستی باستان بوده و میکوشیدند درآموزشهای ارسطو عناصری از ماتریالیزم جستجو کنند. برجسته ترین این فیلسوفان "ابن سینا" و "ابن رشد" بودند. "ابن رشد" به اندیشه های دمکریتنوس فیلسوف ماتریالیست یونان باستان- بسیار نزدیک بود. فیلسوف مزبور ماده را بمثابة واقعیت عینی واتم هارا همچون ذرات مادی میپذیرفت. وی هم «روح فانی» فرد وهم عقل کلی را که در لحظه ادراک به آن ملحق میشود قبول داشت. ولی جنبه مثبت فلسفه "ابن رشد" عبارت بود از تصوردموکراتیک وی: یعنی "برابری عقلانی همه افراد بدون توجه به موقعیت اجتماعی آنها".

ازسوی دیگر مبارزات اجتماعی، ملی وطبقاتی درطول تاریخ بارها و بارها سیمای مذهبی بخود گرفته وزیرپرچم مذهب، انقلابیون وترقیخواهان عصرگردآمده وباستم وحق کشی میرزمیدند. درآسیا از جمله شخصیتهای چون مزدک وبابک خرم دین (قرن پنجم وششم میلادی) که طالب مساوات اجتماعی ودادن زمین به جماعات آزادروستائی بودند. ونیز جنبشهای درقرنهای سوم وچهارم هجری تحت رهبری شیعیان میانه رو، غلات ویاسماعلیه براه افتاد. و در اروپا از نمونه های چون "لوتر" و "کالون" وجود داشته اند. و "اعتراض سیاسی زیرپوشش مذهبی، پدیده ایست که نزدهمه خلقها در مرحله معینی از تکامل آن ها بوجود می آید."

فیلسوفان مترقی اروپای غربی اندیشه های "ابن رشد" را گرفته باشرايط اقتصادی- اجتماعی اروپا تطبیق داده وسنن اندیشه مادی رامستقر نمودند. اندیشه های مادی سلاح نیرومندی شد در مبارزه طبقاتی ضد فئودالی وایدئولوژیک عناصر مترقی جامعه.

متفکران ماتریالیست طی قرون، مبانی مذهب را مورد انتقاد علمی قرار داده اند. تحلیل آنها بویژه در زمینه ای منشاء معرفتی دارای عناصر پرارزش فراوان است. ولی قبل از مارکسیسم هیچکس نتوانست ریشه های اجتماعی ومنشاء طبقاتی مذهب را توضیح دهد، نظریه پیگیر علمی را در این باره ارائه دهد، ماهیت مذهب و چگونگی پیدایش وتکامل آن را روشن سازد و در پیوند با آزادی انسان از جبر طبیعی واجتماعی راه واقعی غلبه بر این نوع از خودبیگانه شدن انسان را بنمایاند. این راه عبارت است از رهائی کامل بشریت از قیود استثمار وستم، غلبه بر طبیعت وبکارگرفتن آگاهانه قوانین آن وحاکم شدن بر روند تکاملی اجتماع برسرنوشت انسان وشکوفائی شخصیت وسرشت انسانی بشریت. البته این راهی است طولانی وبغرنج ونباید ونمیتوان آنرا شتابزده طی کرد ویابا آن اعمال فشار نمود. زیرا که اصل مسئله غلبه بر علل اجتماعی ومعرفتی مذهب است نه یورش برمظاهر وسنن ریشه دار.

در نظامهای متکی بر استثمار، طبقات بهره کش نفع خود را این میبینند که از معتقدات مذهبی مردم برای تحصیل خضوع وفرمان برداری استفاده کنند و در آگاهی افراد جامعه تنها آرزوی خیال پرورانه سعادت دردنیای پس از مرگ و «فردوس برین»

رازنده نگهدارند. سعی میکنند تا از مبارزه مشخص توده های خلق بخاطر از بین بردن جهنم ستم و بیداد طبقات حاکم استثمارگرو ستمگرو الغای بهره کشی آنها و رسیدن به آزادی، عدالت اجتماعی، زندگی مرفه و با سعادت، جلوگیری نمایند. ستمگران و بهره کشان توسط روحانیون و علما دین تظهيرکننده نظام طبقاتی حاکم و با سوء استفاده از عقاید مذهبی توده های مردم، با وعده ای سعادت دنیای «باقی»، زندگی آرام و راحت را برای آنها بی اهمیت و بحکم دنیای «فانی» تصویر کرده تا خود در این جهان «فانی» همه نعم مادی واقعی را که ثمره رنج و کوشش توده های مردم زحمتکش است، تصاحب کنند. در این مفهوم طبقاتی و برخورد تاریخی است که باید جمله معروف مارکس را فهمید که گفت: "مذهب افیون توده هاست."

استثمارگران از مذهب به عنوان عنصر روئانی همواره برای تحکیم پایه های نظام استثمار و ستمگری شان استفاده کرده اند. آنها مزورانه و به وسعت از مذهب در تحمیق و اغفال و گمراهی توده های مردم و به منظور تحکیم موقعیت اجتماعی شان استفاده کرده و میکنند؛ زیرا که آنها مذهب را وسیله ای برای به زنجیر کشیدن معنوی توده های مردم زحمتکش و برای سلطه ایدئولوژیک بر آنها بدل کرده اند. بهره کشان و ستمگران که خود در خلوت کمترین ارزشی برای اصول مذهبی قایل نیستند؛ ولی "باجلوه بر محراب و منبر"، از این اصول سوء استفاده میکنند، تا زحمتکشان را خاموش سازند. طبقات ستمگرو استثمارگرو روحانیون و ملاحا سعی میکنند تا با القاء توهومات، توده های خلق را متقاعد سازند که آنچه به سر نوشت آنها مقدر شده است، راضی باشند و دیگر تلاش آنها برای نجات از این وضعیت فلاکتبار ستم و استثمار بیهوده است، و باین ترتیب اراده توده ها را تضعیف و فلج کنند. این شیادان خلق رابه وعده نسیه سرگرم میکنند و خود نقد را از چنگ آنها میربایند.

در اینجا جای دارد که به نقش مخرب و فاجعه بار کلیسای روم و طبقه فئودال و بازرگانان اروپا با استفاده از حربه دین و مذهب خلق ناآگاه را با تبلیغات و تلقینات اغوا کرده و با وعده بهشت و وعده امتیازات مادی ای که از آن جنگها بدست می آمد، جنگهای را براه انداختند که در تاریخ بنام جنگهای صلیبی مشهور است.

نمایندگان طبقه فئودال و بازرگانان در این طرحهای غارتگرانه، اردوگشی نظامی علیه کشورهای واقع در جنوب و شرق مدیترانه، تشریک مساعی کردند. کلیسای روم فعال ترین نقش را در تحقق نقشه مزبور بر عهده گرفته بود. کلیسای روم نه فقط به افزایش درآمد خود از راه تصاحب اجباری در اراضی جدید علاقه مند بود بلکه در اشتیاق جذب کلیسای ارتودوکس یونان می سوخت. این مسئله یکی از نکات اصلی برنامه سیاسی پاپهای روم بود.

کلیسای روم وعده میداد که مزار مسیح را با جنگ صلیبی (مقدس) علیه مسلمین آزاد سازد. این طرز تفکر که در اواخر سده اول هزاره میلادی جامه عمل پوشانده شد و بر مبنای آن جنگ صلیبی تدارک شده و آغاز گردید. ولی دیده شد که آقای جورج بوش

در آغاز هزاره سوم میلادی (بعد از وقوع حادثه 11 سپتمبر 2001)، در یک بیانیه اش جنگ صلیبی را اعلام نمود.

در آن دوران کلیساچنین تبلیغ مینمود: هرکس در این جنگ شرکت می جست گناهانش آمرزیده می گشت. و نیز امتیازاتی از قبیل تمدید موعد پرداخت دیون و جزآن بدست می آورد. کلیسا امیدوار بود که علاوه بر تملک اراضی جدید، با توسعه املاک اربابان مسیحی درآمدی اضافی برای خودتامین کند. فنودالهای که عازم جنگهای صلیبی بودند غالباً دارائی خود را به کلیسا واگذار میکردند و یا کلیسار اوصی املاک خود قرار میدادند. این موضوع علاقه روحانیون کاتولیک را به جنگهای صلیبی بیشتر برانگیخت.

در دوران آغاز نخستین جنگ صلیبی انقراض خلافت عباسیان و تضعیف دولت روم شرقی بر اثر فتوحات ترکان این احساس را بوجود آورده بود که فتح سرزمینهای جدید کاری بس آسان خواهد بود.

نخستین جنگ صلیبی- که نمونه اردوکنشی نظامی استعمارگرانۀ فنودالی به شمار می رود در سال (1096) میلادی روی داد. در این مورد در سال 1095 میلادی شورای از پیشوایان کلیسای روم که در کلرومونت واقع در جنوب فرانسه تشکیل شده بود- تصمیم اتخاذ گردید. نقشه واقعی غارت و چپاول زیر نقاب درخواست برای قیام علیه «کفار» مستمر بود. طبقه حاکم فنودال با فروختن شعله تعصبات دینی امیدوار بود نارضائی توده هارا فرو نشانند. دهقانان و تهیدستان شهری بطور غریزی میکوشیدند یوغ ستم فنودالی را بگسلند و خود را از بینوایی ناشی از جنگ فلاکتبار دایمی برهانند. جنگ با اصطلاح مقدس دهقانی که پیش از نخستین جنگ صلیبی (جنگ ارباب فنودال) روی داد این حقیقت را تایید میکند.

در بهار سال 1096 دسته های از دهقانان که اکثر آنها از شمال فرانسه بودند به امید پیدا کردن راهی برای نجات از فقر و بینوایی عازم «سرزمین مقدس» گردیدند. این توده های نامتشکل و غیر مسلح مردان و زنان و کودکان فاقد هرگونه وسیله معیشت و حمایت از خود بودند و از این رو به گدائی و غارتگری دست میزدند. در نتیجه خلقهای کشورهای که در سر راه آنها قرار داشتند به ضد آنها می شوریدند و بدین گونه بسیاری از دهقانان از پای درآمدند.

در فاصله سالهای 1096 تا 1280، هشت جنگ صلیبی روی داد. در آغاز صلیبیان دولت های چندی بانظام های فنودالی نمونه در سرزمین های مفتوح بوجود آوردند. ولی به دهقانانی که در جنگها شرکت کرده بودند زمینی داده نه شد. اهالی مسلمان محلی بیرحمانه مورد استعمار و استثمار و ستم و اجحاف و حشیانه قرار گرفتند. در جریان اردوکنشی نظامی، اهالی مسلمان کشورهای آسیای صغیر و آفریقای شمالی و خلق مسیحی روم شرقی و فرهنگهای آنان از صلیبیان آسیب فراوان دید. در پایان، صلیبیان که با تهدید قیامهای ملی مواجه شدند مجبور شدند از مدیترانه شرقی عقب بنشینند. با این

وصف جنگ‌های صلیبی اثرات خود را بر اروپای غربی باقی گذاشت این جنگ‌ها وسیله ای شد برای برقراری روابط پولی-کالائی در اروپا.

به همین منوال استعمارگران و طبقات فئودال و دارا به کمک روحانیون و ملاحی مرتجع در کشورهای اسلامی و غیراسلامی با استمساک به دین و مذهب به خاطر برآورده کردن اهداف و اغراض پلید شان توده های خلق ناآگاه را در کوره جنگ‌های فرقه ای سوختاند ند، از جمله براه انداختن جنگ های خانمانسوز بین مسلمانان و پیروان دیگر ادیان و یا اشتعال جنگ‌های فرقه ای بین دوفرقه مسلمان بنام جنگ پیروان اهل سنت علیه اهل تشیع در کشورهای مختلف اسلامی. زمانی در سال 1947 استعمارگران انگلیس استقلال هندوستان را برسمیت شناختند با طرح توطئه تقسیم شبه قاره هند به دو کشور هندو و مسلمان با اشتعال جنگ بین مسلمانان و هندوان، بیش از یک میلیون از توده های فقیر شهری و روستائی جانهای شان را در آن جنگ از دست دادند و دوفرقه هندو و مسلمان از هیچ نوع وحشت و فجایعی علیه همدیگر دریغ نکردند. و بعد از آن با خلق کینه و نفرت دیرینه بین مردمان پیروان دودین هندو و مسلمان، هر چند گاهی به بهانه های مختلف طبقات ارتجاعی و روحانیون هندو و روحانیون، ملاحی و گروه های ارتجاعی مسلمان آتش جنگ فرقه ایرادر هندوستان برمی افروزند و هزاران نفر از طرفین وحشیانه بقتل میرسند. در پاکستان به تحریک طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و وسیله روحانیون و ملاحی مرتجع سال چند بار جنگ بین دوفرقه مذهبی سنی و شیعه مشتعل می شود که هر بار ده ها و صدها نفر بقتل میرسند و یا مجروح میشوند و هر دو طرف خانه ها و مایملک همدیگر را به آتش میکشند.

در تاریخ افغانستان بارها این جنگ پلید و سیاه به اثر طرح توطئه های پلان شده استعمارگران انگلیس و به تحریک طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و روحانیون و ملاحی مرتجع بین دوفرقه مذهبی سنی و شیعه بوقوع پیوسته است که هزاران نفر بقتل رسیده اند و کینه و نفرت بین پیروان هر دو مذهب سالهاست که باقی مانده است. در طول تاریخ جوامع طبقاتی، طبقات حاکم با ادعای حل مسایل فلسفی، اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی توسط دین و مذهب، موجب گمراهی و تخدیر اذهان معتقدان شده اند. و با در دست داشتن حربۀ دین و مذهب هر روشنفکر مترقی، مبارز و انقلابی، هر متفکر و هر عالم مترقی را که در سنگر دفاع از منافع توده های مردم بر علیه نظام حاکم و منافع طبقات ارتجاعی قرار گرفته اند، از جانب ملاحی و روحانیون ارتجاعی و دولت‌ها مورد تکفیر قرار گرفته و بنحوی آنها را از جامعه حذف کرده اند. و یا آنکه آنها را مورد توبیخ، تعقیب و شکنجه قرار داده و یاد رزندانهای طولانی فرسوده کرده و عده ایرا به جوخه های اعدام سپرده اند.

این موضوع نیز قابل تذکر است که در طی سالهای اخیر تعدادی از گروه ها، سازمانها و احزاب اسلامی بنیادگرا در کشورهای عربی و سایر کشورهای اسلامی از جمله حماس و جهاد اسلامی در فلسطین، حزب الاله در لبنان، القاعده طالبان در افغانستان، طالبان و دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی در پاکستان، گروه های اسلامی در کشمیر هندوستان

وسایر کشورهای اسلامی؛ با استناد به دین و مذهب و سوء استفاده از احساسات مذهبی عده ای از افراد منجمله جوانان و نوجوانان راتحت تلقین مداوم قرارداد و بابکارگیری شیوه های حيله گرانه و «منترخوانیها» و بيهوده نشان دادن زندگی در «این دنیا» و ناامید کردن آنها از تداوم زندگی با وعده «بهشت» (نعمت فراوان و حور و غلمان)؛ در «دنیای دیگر» آنها را برای انجام عملیاتهای انتحاری آماده میکنند. ناگفته نماند که گروه های اسلامی این عده افراد را بدر نظر داشت زمینه های اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی معین شان و وضعیت روحی آنها انتخاب کرده و تحت تلقینات مذهبی مداوم قرار میدهند تا داوطلب به انجام چنین عمل وحشتناکی شوند.

در کشورهای اسلامی بیش از همه جنایات سبعانه و هولناک جمهوری اسلامی ایران در طی حدود سه دهه اخیر علیه نیروهای انقلابی و مترقی و خلقهای ایران (که علیه این نظام وحشتبار فاشیستی دست به مبارزه زده اند و میزنند)، متبازاست. ده ها هزار انسان آزاده انقلابی که به منظور نجات خلق شان از جهنم جمهوری اسلامی و سلطه امپریالیزم می رزمیدند، به فتوای خمینی جلاد و همپاله هایش به جوخه های اعدام سپرده شدند. هنوز هم جنایت و آدم کشی و اعمال انواع مظالم و تعدی ها بوسیله جمهوری اسلامی ایران علیه خلق بیدفاع و مظلوم ایران، ادامه دارد. این فرزندان صدیق خلق ایران که پدران شان در طول تاریخ معماران و حارس واقعی این سرزمین بوده اند و این همه مبارزین راه آزادی و نجات خلق ایران بافتوای شرعی بوسیله رژیم جمهوری اسلامی، «محارب با خدا» و یا «مخل امنیت و آسایش» و «امنیت ملی»، شناخته شده و ظالمانه و وحشیانه به جوخه های اعدام سپرده شده اند و یادارزندانهای مخوف در حبسهای دراز مدت تحت شکنجه های وحشیانه و ضد بشری عذاب کشیده و میکشند. همچنان اجرای احکام سنگسار، قطع دست و پا، قصاص و مجازات دیگر به شیوه قرون وسطائی، نمونه های دیگری است از اعمال وحشیانه این رژیم فئودال کمپرادوری وابسته و نوکرامپریالیزم بین المللی که با استفاده از حربه دین و مذهب صورت گرفته و میگیرد. سردمداران جمهوری اسلامی ایران با قایل کردن سلطه و حاکمیت «ولایت فقیه» که آنرا نمونه از حکومت "خدا" بر روی زمین میدانند، علاوه بر دیگر جنایات شنیعی که بنام دین و مذهب بر مردم ایران روا میدارند، با استناد به «فقه جعفری» زیر لفافه "صیغه" (حیله شرعی) زمینه سوء استفاده جنسی از زنان را بطور گسترده برای شان آماده کرده اند که خود ترویج نوعی فحشا در جامعه است. و به فحشا کشاندن زنان شنیع ترین ستم جنسی بر زن است که در جوامع طبقاتی مردسالار بر زنان اعمال میشود. و با این کار حیثیت و کرامت انسانی و حیثیت اجتماعی زن به شدت لطمه و صدمه می بیند.

در کشورهای سرمایه داری نیز با آنکه قانوناً آزادی در قایل کردن رابطه جنسی بین مرد و زن وجود دارد اما ترویج فحشا و تقویت و گسترش صنعت "سکس" و برده سازی جنسی به شیوه ها و اشکال مختلف به شدت صورت گرفته و برای سرمایه داران بیک منبع سود تبدیل شده است. و سالانه صدها هزار زن و دختر مظلوم و معصوم

از سراسر جهان عمدتاً از کشورهای جنوب شرق آسیا و کشورهای اروپای شرقی بوسیله عوامل سرمایه داری اغوا شده و به فاحشگی کشانده میشوند. اینها برده های جنسی اند که با لطایف الحیل بنام کاروندگی بهتر فریب داده شده و در این مراکز برده میشوند. این مراکز عمدتاً در کشورهای و مناطقی ایجاد شده اند که پایگاه های نظامی امریکا در آنها قرار دارند. و این مراکز عمدتاً جهت استفاده جنسی عساکر امریکائی ایجاد شده اند. از جمله مشهورترین آنها بازار ایروزینا در کشور بوسنیا هیرز و گوینا است که این مرکز زنان و دختران را از آنجا به پایگاه های نظامی امریکا، فاحشه خانه های کشورهای اروپائی و اضلاع متحده امریکا انتقال میدهند.

در افغانستان خاصتاً در طی سه دهه اخیر، بعد از جنایات وحشیانه رژیم خلقی پرچمیها دوران اشغال بداران سوسیال امپریالیست شان؛ با ادعای «دموکراسی و سوسیالیسم» جنایات سخیفی را علیه مردم مرتکب شدند؛ گروه های مختلف جهادی و طالبی، همه جنایات سهمگین شان را بر ضد نیروهای انقلابی و مترقی و خلقهای ستمدیده و مظلوم افغانستان در زیر لوای حکومت دینی و با استناد به احکام دین و شریعت اسلام انجام داده و میدهند.

یکی دیگر از دولتهای تئوکراتیک در کشورهای اسلامی عربستان سعودی است که احکام جزائی با همان شیوه های وحشیانه و هولناک قرون وسطائی اجراء میشود. حکومت طالبان یکی دیگر از نمونه های بارز حکومت تئوکراتیک در جهان بود که در آن مجازات قصاص، سنگسار، قطع دست و پا و زبردیوار کردن متهم بطور منظم صورت میگرفت. و دولت سودان که بنیادگرای اسلامی در حاکمیت اند مجازات را بر اساس احکام دین و شریعت اسلام تطبیق کرده و زندگی خصوصی و روزمره مردم را تحت کنترل دارند.

در جمهوری اسلامی افغانستان تحت ریاست کرزی مزدور که بحیث یک دولت دست نشانده بوسیله دولتهای امپریالیستی اشغالگر امریکا و ناتو تشکیل شده است؛ به شدت تفتیش عقاید صورت میگردد. در هر ولایت و ولسوالی کشور نهادی بنام «شورای علما» متشکل از متحجرترین و ارتجاعی ترین عناصر مذهبی تشکیل شده و در واقع بر تطبیق کامل احکام دین و شریعت اسلام بر جامعه خاصتاً بر مسایل قضائی، جزائی، حقوقی و بر مطبوعات کشور نظارت کامل و جدی دارند. هم چنانکه اداره " امر به معروف و نهی از منکر " بر تمام عرصه های زندگی اجتماعی و خصوصی مردم نظارت و دخالت میکند. در طی دو سال اخیر چندین نفر منجمله مدیر نشریه " آفتاب " به جرم نشر مضمونی که از طرف مقامات قضائی دولت دست نشانده، «اهانت» به مقدسات دینی توجیه شد زندانی گردید و بعد ظاهراً با فشار نهاد های دفاع از " حقوق بشر " و گروه های جهانی دفاع از روزنامه نگاران و عمدتاً اشاره اربابان خارجی دولت دست نشانده از زندان رها شده و کشور را ترک کرد. همچنان روزنامه نگار دیگری به نام " محمد علی محقق نسب " به همین جرم متهم گردیده و زندانی شد. فرد دیگری بنام " عبدالرحمان " «بجرم» اینکه به دین مسیح گرویده است، بوسیله دولت کرزی زندانی شده و مورد آزار و شکنجه

قرار گرفته و تهدید به مرگ گردید. اما با مداخله جورج بوش رئیس جمهور آمریکا و پاپ بیندکت (16) و سایر مراکز مسیحیت جهان از زندان رها شده و به ایتالیا انتقال داده شد. مورد دیگری دستگیری پرویز کامبخش محصل صنف سوم رشته ژورنالیزم پوهنتون (دانشگاه) ولایت بلخ است که همزمان برای یک روزنامه محلی بنام "جهان نو" کار میکرده؛ و سه ماه قبل مقاله ای را تحت عنوان "آیات زن ستیز در قرآن" از یک وبسایت خارجی گرفته و بین هم صنفیان اش پخش نموده است. او به «جرم» تکثیر مطالب «کفرآمیز» و «اهانت به اسلام» بوسیله دستگاه امنیتی ولایت بلخ گرفتار و زندانی شد. و بتاريخ سوم دلو 1386 (23 جنوری 2008) محکمه ولایت بلخ جاهلانه و ستمگرانه حکم اعدام او را صادر نموده و «مشرانو جرگه» نیز بر آن مهر صحنه گذاشت که بعداً با اثر انتقادات و اعتراضات از طرف «حقوق دانان»، مشرانو جرگه تایید خود از این حکم اعدام را رسماً پس گرفت. و این اقدام قرون وسطائی و قهقرائی و ستمگرانه دولت مزدور در افغانستان به شدت محکوم است. پرویز کامبخش غیر عادلانه و ظالمانه در زندان افتاده است در حالیکه او در این زمینه هیچ جرمی را مرتکب نشده است. نه تنها در دوران قرون وسطی که در همین زمان و در شرایط کنونی دولتها و طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور خصوصاً در کشورهای اسلامی و علی الخصوص در آن کشورهای که نظامهای تئوکراتیک بر سر قدرت اند؛ با اتکاء به حربه دین، انگیزاسیون (تفتیش عقاید) وجود داشته و علیه افراد و یا گروه های از روشنفکران مترقی و انقلابی که حاکمیت نظام ارتجاعی استعمارگرو ستمگرو سلطه غارتگرانه امپریالیزم را مورد سوال قرار داده و به خاطر سرنگونی این نظام های جهنمی ضد مردم و نجات توده های خلق از شر این نظام های مزدور امپریالیزم، و تاسیس نظام حاکمیت خلق مبارزه میکنند، «بجرم» عقاید سیاسی و فعالیتهای مبارزاتی شان تکفیر شده و یا مهر ارتداد بر آنها حک میکنند و باین صورت در زندان رژیم ها «مباح الدم» شمرده شده و آنها را بقتل میرسانند. همچنان در کشورهای اسلامی و در دیگر کشورهای تحت سلطه که اهالی آنها به دیگر ادیان (یهودیت و مسیحیت) معتقداند، حتی استادان علوم طبیعی در مدارس و دانشگاه ها اجازه تدریس حقایق مسلم علمی را برای شاگردان و محصلین شان ندارند. برای محققین و پژوهشگران علوم طبیعی اجازه و امکان تحقیق و تجربه در چنین زمینه هارا نمیدهند. در این مورد عده ای از کشورهای سرمایه داری پیشرفته منجمله ایالات متحده آمریکا که گروهی از «نیوکانزرواتیوهای مسیحی» تحت رهبری جورج دبلیو بوش بحیت نمایندگان طبقه حاکم سرمایه دار آمریکا، به دانشمندان بطور قانونی اجازه گسترش تحقیق و تجربه در زمینه "سلولهای پایه" را نمیدهند و نه هم هزینه ای جهت پژوهش و تجربه بیشتر در این زمینه اختصاص میدهند. این حقیقت بدرستی مصداق می یابد که میگوید: "در جامعه سرمایه داری مذهب اساساً دارای ریشه اجتماعی است." این موضوع هرچه بیشتر نظر کسانی که مذهب را مختص نظامهای فئودالی و یا نظامهای نیمه فئودالی میدانند، نادرست ثابت میکند. زیرا در عصر کنونی خصوصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم بورژوازی، باتبانی

بافئودالیزم از مذهب علیه پویائی علم و فرهنگ مترقی و اندیشه های انقلابی و مبارزات مترقی و انقلابی توده های خلق و روشنفکران مترقی و کمونیستهای انقلابی کار میگیرد. همین قماش عناصر سعی میکنند تا این افکار نادرست و ارتجاعی را در کشورهای تحت سلطه و عقب نگهداشته شده به توده های مردم و روشنفکرانی که به لحاظ فرهنگی و سیاسی عقب مانده اند، القاء کنند که قدرتهای سرمایه داری امپریالیستی در این جوامع «رشد و ترقی فرهنگی»، «دموکراسی» و «آزادی فکرو بیان» به ارمغان می آورند. اما برخلاف امپریالیزم نظریه ماهیت و خصلت ارتجاعی آن در بسط ارتجاع در جهان میکوشد. و در عمل دیده شد که کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی در افغانستان که حاکمیت استعماری شان برقرار است و مثنی از گروه های ارتجاعی مذهبی، ملیشه ای، خلقی پرچمیها و سزائیها و تکنوکراتهای خادم امپریالیزم در دولت مزدور خدمت میکنند؛ نوع رژیم جمهوری اسلامی است و تمام قوانین کشور بر اساس احکام دین و شریعت اسلام و منتج از آن تدوین و ساخته می شوند. مانند قرون وسطا تفتیش عقاید و جود داشته و نقد دین و مذهب به مثابه کفر و الحاد دانسته شده و خبری از آزادی عقاید در قانون اساسی نبوده و مقوله آزادی بیان هم که بشکل فورمالیته در قانون اساسی گنجانده شده است؛ فقط تاحدودی مجاز است که احکام اسلام اجازه میدهد. در کشور عراق نیز که در اشغال نظامی و تحت سلطه استعماری امریکا و انگلستان قرار دارد و حاکمیت استعماری برقرار است؛ نوع رژیم جمهوری اسلامی بر بنیاد «فقه جعفری» بر مردم عراق تحمیل شده است.

موضوع دیگر این که دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی سالانه با صرف صد هاملیون دلار سعی میکنند تا حقانیت علمی اندیشه های انقلابی نجاتبخش بشریت را مخدوش کرده و حقایق علمی را در مورد تکامل اجتماعی و تاریخ مبارزات طبقاتی و انقلابی کارگران و توده های خلق زحمتکش، به شیوه ها و اشکال مختلف تحریف کرده و توده های خلق و روشنفکران کم تجربه را در زمینه متوهم ساخته و اغفال کنند. اما از آنجاییکه جوامع به طبقات تقسیم شده و در آنها استثمار و بیرحمانه و انواع اجحافات و بی عدالتیها علیه طبقات خلق وجود دارد؛ مبارزه طبقاتی امر ناگزیری است و امپریالیزم و ارتجاع نمیتوانند با هیچ نیرنگ و فریبی جلو پیشرفت علوم و رشد و تکامل مبارزه طبقاتی را در جامعه سد کنند.

تاریخ تکامل اجتماعی و تکامل مبارزات طبقاتی خلقها علیه طبقات ارتجاعی استثمارگر و استثمارگر در نظامهای یرده داری، فئودالی و فئودال کمپرادوری و بورژوازی و امپریالیزم نشان میدهد که طبقات بهره کش و استثمارگر با استفاده از مذهب و یا ناسیونالیزم و بکارگیری شیوه های تزویری دیگر نتوانسته اند برای دوران طولانی توده های خلق را در انقیاد و تحت سلطه شان نگهدارند. "تاریخ کلیه جوامع انسانی که تاکنون وجود داشته تاریخ مبارزه طبقاتی است." توده های خلق نقش قاطعی در آفرینش تاریخ داشته و در هر مرحله تاریخی با مبارزه تولیدی، مبارزه طبقاتی و آزمونهای علمی نقش سازنده و قاطعی را در روند ترقی و تکامل اجتماعی و در تعیین سرنوشت انقلابات اجتماعی

بعده داشته اند. هستی مادی و معنوی جهان محصول تکامل مبارزه طبقاتی، تولیدی و آزمونهای علمی بشر خاصاً بشریت مترقی است، که برای شناخت بیشتر طبیعت و تسلط بر آن و تغییر جامعه تلاش و مبارزه کرده است. هر قدر توده های خلق بیشتر به حقایق علمی دست یابند و آگاهی علمی طبقاتی حاصل نمایند بهمان اندازه قادر میشوند تا در پرتواندیشه های علمی مترقی و انقلابی خود را از اسارت هاله اوهام مذهب و خرافات مذهبی (که روحانیون و ملاها شعور و وجدان آنها را تحت تاثیر قرار داده اند) و نیرنگهای شیادانه طبقات ارتجاعی استثمارگر و ستمگر، بیرون کشیده و راه خود را در پیشبرد مبارزه انقلابی بخاطر نجات از سلطه ستم و استثمار حقاتر تبار و ذلت بار طبقات ارتجاعی و امپریالیزم جستجو نمایند.

تئوری علمی مقولات "هستی اجتماعی" و "آگاهی اجتماعی" نشان میدهد که اندیشه ها و موضوع گیریها و آگاهی ها و ارزیابیهای معنوی اخلاقی، سیاسی، حقوقی، هنری، فلسفی و غیره دارای شالوده های عینی طبقاتی بوده و تضاد و منافع طبقاتی را منعکس میکند. برخلاف یاهو گوئیهای اجیران و مزدبگیران امپریالیزم و ارتجاع بین المللی که تلاش میکنند تا از طریق نشر کتابها، جراید و مجلات و وسایل جمعی سمعی و بصری؛ خصوصاً در کشورهای اسلامی توده های خلق و اقشاری از تحصیل ها راباتبلیغات مذهبی گسترده متوهم ساخته و مذهب رایگانه راه نجات آنها از بدبختیها، فقر و گرسنگی و رنج آلام شان در «این دنیا» و فلاح و رستگاری آنها در «دنیا دیگر» و انمود کنند؛ تا بدین طریق توانسته باشند آنها را از راه مبارزه طبقاتی انقلابی و براندازی نظامهای ستمگر و استثمارگر منحرف سازند. در حالیکه بر اساس منافع متضاد طبقات خلق و طبقات ضد خلق (امپریالیزم و ارتجاع) ، حدت روز افزون فشار ستم و استثمار طبقات ارتجاعی و امپریالیزم و انواع وحشیگریهای که علیه خلقها و ملل تحت ستم جهان صورت میگیرد؛ تضادهای ملی و طبقاتی جهان بیش از پیش رشد میکنند. باین صورت ناگزیر توده های خلق به مبارزه طبقاتی روی می آورند. در آن صورت دیگر حد فاصل بین افراد را در جوامع مختلف نه مذهب و معتقدات دینی بلکه منافع و خواستههای اساسی طبقاتی و ملی آنها تعیین میکند. و در شرایطی که تضاد بین توده های خلق و امپریالیزم و طبقات ارتجاعی بومی تشدید گردد و شرایط انقلابی در جامعه بوجود آید، همه زحمتکشان اعم از کارگران، دهقانان، اقشار خرده مالک، نیروهای مترقی و انقلابی، بخشهای از بورژوازی ملی میهن پرست، همه ملیتهای تحت ستم، اقلیتهای مذهبی و روحانیون و طندوست و ضد سلطه استعمار و امپریالیزم بدون در نظر داشت اعتقادات مذهبی شان در برابر دشمن مشترک (امپریالیزم و ارتجاع) صف متحد مبارزه را تشکیل میدهند.

این موضوع قابل تذکر است که در کشورهای مختلف جهان بودند و هستند روحانیون و علمای دینی که بر ضد تجاوزات و غارتگریهای قدرتهای استعماری و امپریالیستی خارجی و یا استبداد رژیمها و حکومتهای کشورهای شان صدای اعتراض بلند کرده

و در صف مبارزات استقلال طلبانه و آزادیخواهانه توده های مردم و نیروهای مترقی قرار گرفته اند.

عده ای از کشیش های مسیحی از مناصب در سلسله مراتب کلیسای کاتولیک، در کشورهای مختلف علیه دیکتاتوری و فاشیسم، تبعیض نژادی و بخاطر تامین حقوق مدنی اقلیتهای نژادی و سلطه امپریالیزم یکجا بانبروهای مترقی مبارزه کرده اند. عده ای از روحانیون بودائی بویژه در هندوچین نمونه های بارز این اثر در نبرد ضد امپریالیستی و ضد فساد، استبداد و وابستگی بوده اند.

در برخی از کشورهای اسلامی برخلاف آنچه روحانیون و علمای دینی ای که در خدمت طبقات حاکم ارتجاعی قرار داشته و در تحکیم نظامهای فئودالی و نیمه فئودالی و سلطه استعمار و امپریالیزم بر ضد منافع توده های مردم و میهن شان قرار داشته و دارند؛ مثالهای هم وجود دارد که عده ای از روحانیون و متفکران مذهبی در مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی شرکت کرده و هم بر ضد ستمگریها و استبداد طبقات حاکم فئودال و کمپرادور مبارزه کرده اند. در افغانستان مثالهای از چنین روحانیون و علمای دینی میهن دوست و آزادی خواه وجود دارد که در برهه های مختلف تاریخ کشور در صف مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی قرار گرفته و صادقانه مبارزه کرده اند، از جمله سید جمال الدین (افغانی) که در مقاله دیگری در شماره هشتم "پیام آزادی" درباره شخصیت و مبارزات ضد استعماری و افکار ترقی خواهانه او توضیحات داده شده است. همچنان در جنگ اول افغانها با انگلیسها میر معصوم معروف به میر حاجی (بن میر واعظ روحانی معروف کابل) در قیام و مبارزه مردم و سایر رهبران ملی شرکت داشتند. ملادین محمد خان اندری معروف به "ملا مشک عالم" در جنگ دوم افغانها علیه انگلیسها در محاذ غزنی و زابلستان در رهبری مبارزات توده های مردم علیه ارتش استعمارگران انگلیس جنگید. در جنگ سوم افغانها با انگلیسها مولوی عبد الواسع در محاذ قندهار و مولوی حبیب الرحمان کاموی و دیگر روحانیون میهن دوست و ضد استعمار در جبهه ننگرهار و لغمان و کن علیه قوای استعمار جنگیدند. همچنان میر غلام محمد (غبار) در جلد اول تاریخ خود (افغانستان در مسیر تاریخ - صفحه 808) از شمس المشایخ مجددی (حضرت فضل محمد) بنام مردم جاهد، غازی، وطنخواه و ضد استعمار و طرفدار آزادی سرحدات کشور از نفوذ استعمارگران انگلیس یاد کرده است.

در زمان جنگ ضد رژیم خلقی پرچمیها و دوران جنگ مقاومت مردم علیه اشغال نظامی و سلطه استعماری سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدوران علی رغم آنکه تعدادی از روحانیون و ملاحی مرتجع به خدمت رژیم وطن فروشان و جنایتکاران خلق پرچمی و اشغالگران روس بر علیه منافع مردم و میهن قرار گرفتند؛ تعدادی از ملاحی و مولوی های میهن دوست و آزادیخواه برخاسته از بین دهقانان فقیر و بی زمین در دهات و از بین خانواده های فقیر شهری در ولایات مختلف کشور در صف توده های مردم قرار گرفته و با کمال صداقت تا به آخر علیه اشغالگران روسی و رژیم

مزدورانها مبارزه کرده و جنایات احزاب و تنظیمهای اسلامی و بداران غربی را افشا و محکوم کردند. در همان اوایل عده ای از اینها باروشن بینی ایکه داشتند در جبهات جنگ مقاومت با بخشهای از نیروهای انقلابی منسوب به جریان دموکراتیک نوین (شعله ایها) صادقانه همکاری کردند و در برابر حملات و توطئه های گروه های ارتجاعی اسلامی از آنها حمایت کردند. عده ای از این قشر در شرایط مبارزات جریان دموکراتیک نوین در دهه چهل شمسی خوش بینی و روابطی با افرادی از این جریان داشته و از آن جنبش مردمی عملاً هواداری میکردند. تعداد زیادی از اینها بوسیله رژیم فاشیستی خلقی پرچمها و دوران سلطه استعماری سوسیال امپریالیستهای روس زندانی و اعدام شدند.

عده ای از این ملاحای و طندوست که در زمان جنگ مقاومت ضد روسی و دولت خلقی پرچمها، جنایات و وطن فروشیهای احزاب و تنظیمهای جهادی را محکوم میکردند مورد تهدید آنها قرار گرفته و با طرح توطئه بوسیله بعضی از احزاب اسلامی کشته شدند و یا اینکه بنحود دیگری موجب نابودی آنها شده اند.

این نکته قابل تذکر است که رویونیستهای خلقی پرچمی و دیگر گروه های همقماش آنها در دوران حاکمیت جابرانه و فاشیستی شان و بداران روسی آنها زمانی شعارهای دروغین دموکراسی، ترقی اجتماعی و سوسیالیزم آنها برای فریب و اغوای توده های مردم کارگرنیفتاد، خلاف شعارها و اقدامات قبلی شان مانند همپاله های اسلامی خود باز هم به منظور فریب عوام کشور به دین و مذهب متوسل شدند. وزارت شئون اسلامی را تاسیس کرده و ملاها و روحانیون مرتجع و میهن فروش را تطمیع و جذب کرده و بعد از تربیت آنها بوسیله دستگاه جاسوسی (ک گ ب) و خاد برضد منافع خلق و میهن بر مساجد و تکایا گماردند. به اعمار مساجد و تکایای جدید اقدام کرده و مساجد و تکایای کهنه را ترمیم و تزئین کردند. در زمان حکومت ننگین باندهای پرچمی خلقیها آنقدر امتیازات به ملاها و روحانیون وطن فروش دادند و در مساجد و تکایا مصرف کردند که در نیم قرن حکمرانی خاندان نادرخان به این کمیت و کیفیت در این زمینه توجه نگردیده بود. این رویونیستهای خاین و میهن فروش که در سالهای حاکمیت ننگین و فاجعه بارشان هزاران انسان بیگناه را فقط به «جرم» نماز خواندن و یا ریش داشتن به جوخه های اعدام سپردند و زنده بگور کردند و یاد رزندانهای طولانی مدت شکنجه دادند؛ صدها هزار خانواده را به ماتم عزیزان، اقوام و دوستان شان نشانندند؛ بعد از سقوط حکومت شان و پیوستن بخشهای از پرچمی ها و خلقی ها و سازائیهها بنابر تعلقات ملیتی و رابطه های پنهان و آشکار قبلی شان با گروه های ارتجاعی اسلامی پیوسته و در دولت اسلامی سهیم شدند و به جنایات شان ادامه دادند. چندین هزار نفر از این جانیان و میهن فروشان به کشورهای اروپائی، امریکا، کانادا و استرالیا «پناهنده» شدند و با اسلام نمائی خاصی با ملاحای خادیست شان در مراسم عزاداری دیگر پناهندگان کشور شرکت کرده و با ابراز «همدردی» و همکاری در این زمینه سعی میکنند تا جوانانی را که پدران و مادران شان سالها قبل از وحشت جنایات این باندهای مزدور از کشور فرار کرده

اندو در واقع قربانیان جنایات دوران حاکمیت شان اند نسبت به گذشته جنایتبار سیاه شان اغفال نمایند. این خائنین به خلق ومیهن و این جنایت کاران و آدم کشان وجانیان ضد بشریت، در همچون محافلی با استفاده از روابط قومی وخویشاوندی وهمسایگی بطوردسته جمعی حضور یافته وباشیادی وپروئی تمام صحبت از «هموطنی»، «همبستگی ملی» و «وحدت ملی» مینمایند. ونیز در این کشورها کمیته های سیاسی شانرا زیر نام «انجمنهای فرهنگی وکلتوری» تشکیل داده واز این طریق به جلب وجذب عده افراد ناآگاه، خوشباورویابی خیراز جنایات آنها ووقایع سه دهه اخیر کشور، مشغول اند. همچنان که این مزدوران جانی در داخل کشور انجمنها واحزاب مختلف شانرا بطور قانونی تشکیل داده وبه خدمت دولت مزدورکزی وقدرتهای امپریالیستی اشغالگردآمده اند. بخش های از آنها در خارج کشور به خدمت امپریالیستهای غربی قرار گرفته وباز هم به خیانت وجنایت علیه خلق ومیهن ادامه می دهند.

همچنان که تعداد زیادی از روحانیون وملاهای مرتجع در شرایط جنگ ضد رژیم خلقی پرچمیها واشغالگران روسی وبعد دوران دولت اسلامی جهادیهها وامارت اسلامی طالبان مرتکب خیانت وجنایت علیه خلق کشور شده اند. در شرایط (7) سال اخیر نیز به خدمت قدرتهای اشغالگرو دولت مزدوردرآمده وسلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی را صحه گذاشته وتوجیه شرعی کرده اند که در واقع تایید جنایات آنها علیه خلق وکشور است. لاکن عده از ملاهای مردم دوست وآزادیخواه همان طور که در برابر دولت مزدور خلقی پرچمیها واشغالگران روسی مبارزه کرده وجنایات، غارتگریها، وابستگیها ومزدوری رهبران تنظیمهای اسلامی ودولت اسلامی جهادیهها وطالبان رامحکوم کرده اند؛ حاکمیت دولت دست نشانده کززی وسلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی رانیز محکوم کرده اند. (س. پژوهشگر)

منابع استفاده شده: زمینه تکامل اجتماعی، ماتریالیزم تاریخی، رساله درباره "مذهب واسلام" (از کارل مارکس وفریدریش انگلس)، کنفوسیوس «حکیم» طبقات ارتجاعی (از "یان ژون گوه") واسلام در ایران (تالیف: ایلیا پاولویچ پطروشفسکی- ترجمه کریم کشاورز)

اشعار انتخابی:

کی برد سالم....

بر وطن نازل شده توفان جان سوزی دگر

اشک خونین می گذارد بردلم سوزدگر
می زنی آتش به جان کشورم ای خصم دون
می فرستی هر دمی برما "جهانسوز" دگر
مردوزن آواره کردی، سوختی دشت و دمن
ننگ و نفرین برتوباد، روزتاروزدگر
دست یابی گربه ناموسی، تجاوز میکنی
هردمی سازی تو موجودی سیه روزی دگر
می کنی بانوک برچه "عقد" با نوبالغان
می شوی هر ساعتی، تیرجگردوزدگر
می دهی بیچاره خلق برباد، تاییدکنی
پشت هم، خونخواره بی زشت زراندوزدگر
کی برسالم سرش را اجنبی از خاک ما
گوروی گردد وطن امروز یاروزدگر
گزیده از "پیام آتشین" دفتر شعری (رحیمه توخی)

پیک توفان

یاران
مگر سلاح رزم دلیرانه شما
در بحر پرتلاتم اندیشه های ژرف
در بیکران تیره انتهای انتظار....

زنگار خورده است؟

یا آنکه

پنجه های تبهکار ارتجاع

فریاد خشم را

در سینه های شعله و راز عشق توده ها

در قلبهای پرتپش و پرفروغ

خاموش کرده است؟

نه

این خیال تیره اذهان باطل است

پس چیست این سکوت؟

این تیره گی سرد

در کوره های مرگ

آری همین سکوت

و این خاموشی

مقدم توفان جهان

جوش فریاد

درین قربانگه ی خونین، چه غوغا میزند جوش

سرشک غم ز چشم آسمانها می زند جوش

به هر سودشمن خونی، که تازه بر حریم پاک

ز آتش ریزرستم ها، ثریامی زند جوش
ز کوه ها لشکر امید، ز صحر اشور آزادی
سرود فتح از هر کوی، چه زیبا می زند جوش
به قیرین شب تموزی روز به دره جلگه و جاده
کفن پوشان جنگاور، غریوامی زند جوش
به گوردره ها ریزند به روسوایی سپاه شب
و موج خون آن دزدان چودریامی زند جوش
سرود کودکان جنگ و نوای عاشقان جنگ است
به چشم مادران اشک شرر ز می زند جوش
ز آسمان وزمین بارد بسوی دشمنان آتش
درون قلب هر دشمن، چه سودامی زند جوش
ز سوزرم بی پایان شهاب روشنی خیزد
و نور پرفروغ آن، به دنیا می زند جوش.

سلطان احمد (سهراب) زندان پلچرخی- 29 عقرب 1364

پدرم رفت مگر راهی اوباقیست

پدرم رفت مگر راهی اوباقیست

خاموش شد مگر صدای اوباقیست

میهن بدست استعمارزبون و خوارست

ولی همت توده های اوباقیست
تابدست هرناکسی زوروسیم وزرست
آزادی غرق خون دریای اوباقیست
تانشودخلق متحدوباهم همپیمان
ظلم وستم وحق تلفی های اوباقیست
پدرم رفت تشنه کام آزادی
مگرامید بفردا و تمنای اوباقیست
پدرم رفت وخط زرین افتخار
برکتیه عمری پارسای اوباقیست
پدرم رفت وجمع رفیقان پیوست
تاجهانست پیروان راهی اوباقیست
پدرم رفت ودیگر نبینم روی زیبایش
فراموش کرد که "سومای" اوباقیست

28 جنوری 2008

غ. ف

آتش انتقام

داستان کوتاه:

متعلمین در صحن مکتب جمع شده اند. صدای زنده باد و مرده باد آنها هر طرف طنین انداز است در گوشه و کنار مکتب چند بیرق سفید رنگ که روی آن به خط جلی سرخ خواستهای تظاهرکنندگان منعکس گردیده به چشم میخورد. یکی از مظاهره چیان که قدبلند و موهای مشکی سیاه دارد برای تظاهرکنندگان سخن رانی میکند و طبقات سرمایه دار و فئودال را محکوم مینماید که مردم را به فقر و بینوائی دچار ساخته و خودشان در قصرهای فرعونى زندگى نموده و از تمام امتیازات مادی، معنوی و عیش و نوش برخوردار میباشند. جوانی که قدمتوسط و چهره گندمی دارد با بسیار اشتیاق به سخنرانی گوش میدهد و لحظاتی به فکر فرو میرود بیادش می آید که چطور سرمایه داران زمینهای ده و قریه آنها را خریداری نموده و در آن قصرهای مجلل و فرعونى آباد نموده اند. همچنان بیادش می آید که چطور مستبدین و متنفذین محلی آب زمینهای آنها را به زور قطع نموده، اشجار، حاصلات و کشت و کار آنها در فصل تابستان از بی آبی می خشک وی دردل به هزاران فکر و چرت غرق می شود و میخواهد او هم در آینده یک سخن ران خوب شود و رازهای سر به مهر خود را که تا حال به هیچکس نگفته است برای مردم بازگو نماید.

معروف در یک خانواده دهقانی نیمه متوسط به دنیا آمده و دارای قدمتوسط، چشمان نافذ و چهره گندمی میباشد ابروان تند و کشید به زیبایی چهره اش می افزاید. پدر معروف شخص گوشه گیر لاغر اندام و ضعیف البنیه بوده آدم باتقوا و پرهیزگار میباشد و بعضی اشعار انتقادی حافظ، بیدل و بعضی شاعران دیگر را حفظ نموده و حین صحبت اشعار آنها را نقل و قول مینماید. معروف آخرین فرزند خانواده میباشد و یک خواهری از خود بزرگتر دارد. معروف زمانی که پنج شش ساله میباشد به کار در روی زمین عادت پیدا میکند و در باغچه کوچک شان مصروف کار میشود و روزهای رخصتی و جمعه را هم باید خود در کار سپری مینماید. یگانه مونس و غمخوار معروف پدرش میباشد، از آنرو افکار و عقاید پدرش بالایش تأثیر نموده و شخصیت آنرا پیریزی مینماید، معروف جوان آرام و بی آزار بوده و در بین همسایگان از شهرت نیک برخوردار است چنانچه در یکی از روزها زن همسایه به مادر معروف می گوید که "ارمان به دلم مانده که یک روز معروف از باغ مامیوه بچیند"

قریه که معروف در آن زندگى میکند قریه خورد و کوچکی است که در دامان دره سرسبز و زیبائی نزدیک شهر واقع شده است و اطراف آنرا تپه ها و کوه های بلندی که بادرختان ارغوان پوشیده شده است احاطه نموده است. اکثریت اهالی این قریه پیشه دهقانی، باغبانی، گلکاری، نجاری دارند و قسمت کوچک آنرا مامورین، معلمین، صاحب منصبان پائین رتبه و پیشه وران دیگر از قبیل، خیاط دریور، مستری، دکاندار، مچی، سنگتراش، نداف و غیره تشکیل میدهند. اکثریت مردم منطقه یا هیچ زمین ندارند و یا بسیار کم زمین دارند. آنهایی که دوالی سه جریب زمین دارند

باصلاح مردم خان منطقه هستند. قسمت بزرگ زمین های همجواری این منطقه را مامورین عالی رتبه دولتی و سرمایه داران شهری خریداری نموده و در آن تعمیرهای زیبا و قشنگ اعمارنموده اند که بادرختهای سرو، ناجو و گل‌های زیبا و قشنگ مزین گردیده است.

معروف هرچه بزرگتر شده میرود ظلم و ستم حاکم بر جامعه را بیشتر احساس میکند و دایره فکرو وسعت نظر آن گسترده تر شده میرود، معروف آهسته وارد فعالیت‌های سیاسی می شود و میخواهد رنج و اندوه خویش را از این طریق تسکین نماید، بیادش می آید که وقتی یکی از همسایگان شان که از جمله متنفذین محلی بود با چند نفر دیگر پدرش را موردت و کوب قرار داد و فردای آن ملک قریه، ملامسجد و چند همسایه دیگر را جمع کرده و پدرش را مجبور ساخته بود که یازمین خود را بفروشد و یازمین و خانه او را خریداری نماید. پدر معروف که توان این کار را نداشت مجبور شده بود کوجه بدل نماید و قسمتی از زمین و خانه پدری اش را به وساطت و میانجیگری ملک قریه، ملامسجد و چند متنفذ دیگر به همسایه اش تسلیم نماید. همچنان بیادش می آید وقتی نسیمه دختر همسایه برایش گفته بود معروف جان! من ترا دوست دارم و منتظرت میباشم وقتی مکتب را خلاص کردی با تو عروسی میکنم. اما ملک قریه بدون رضا و رغبت نسیمه آنرا به همکاری ملامسجد و متنفذین محلی به زور به عقد نکاح پسر خود در آورد.

آهسته آهسته جنبش دانشجویی اوج میگیرد و معروف سخن ران و رزیده میشود متنفذین و مستبدین که منافع شان را در خطر می بینند همه به دشمنان قسم خورده معروف تبدیل می شوند و در پی دسیسه و توطئه می افتند. در جلسات که بعداً از نماز خفتن در مسجد دایر میکنند پلان نابودی معروف را طرح میکنند. یکی میگوید که معروف دهری و کمونیست شده دیگری می گوید که معروف برضد دولت تبلیغ میکند باید آنرا سجن نموده و تسلیم دولت نماییم، سومی نظر میدهد که باید بالای فشار آوریم تا قریه را ترک نماید. یک شب که معلم انور در جلسه آنها شرکت کرده بود به آنها گفته بود که معروف بچه با اخلاق و باتربیه است تا حال در قریه بدی اش به هیچکس نرسیده است و همه مردم قریه از آن راضی میباشند اما آنها به معلم انور گفته بودند که معروف دهری و کمونیست شده و قریه را از راه میکشد. معروف که ساحه زندگی را بر خود تنگ می بیند مجبور میشود با فامیل به شهر کوچ نماید.

چند روز از کودتای 7 ثور میگذرد معروف احساس میکند که ممکن گرفتار شود ولی آنرا جدی نمیگیرد و مانند مردم عادی به زندگی خویش ادامه میدهد. در یکی از روزها با نامزدش ناهید میخواهد باغ بالا به گردش رود مادر ناهید که زن باتجربه است میگوید: وقت خوب نیست اراذل و اوباش در قدرت است ببینید ناوقت نکنید. روزهای بهار است نسیم ملایم برگ های درختان را نوازش میدهد. بلبلان به شاخساران نغمه سرائی میکنند عاشقان و دلدادگان در زیر شاخه های درختان سرو و ناجو به راز و نیاز

مشغول هستند. معروف و نامزدش ناهید که قد رسا و چشمان زیبا داردمانند سایرین از هوای آزاد استفاده نموده و در دامنه های تپه باغ بالا در کنار تاکستان ها به سیروگردش می پردازند. آفتاب آهسته آهسته غروب میکند و هوا کم کم تاریک میشود ناهید متوجه ساعت شده و به معروف تأکید میکند که باید عجله نمائیم مادرم در خانه منتظر است خدایمندان که بالایم چقدر قهرشود من برایش وعده داده بودم که زود برمیگردیم هر دو تصمیم میگیرند و بطرف خانه روان میشوند. در گولائی سرک باغ بالا که به سرک عمومی منتهی میشود، درپیش روی آنها دومیتری باشیسه های سیاه برک میزند. نجیب بآبادی گاردهایش از موتوپرائین میشوند و بطرف معروف و ناهید نزدیک میشوند نجیب بطرف معروف خیره خیره نگاه میکند پیشانی اش چین میکشد به معروف میگوید صبر کن من بالایت اشتباه دارم معروف که سابق هم صنفی نجیب بود به چشمهای نجیب متوجه شده و برایش میگوید مرانمی شناسی نجیب میگوید خوب میشناسم که کی هستی بسیار حرف نزن به موتربالاشو، معروف مقاومت میکند و می فهمد نجیب کارت و تفنگچه اش را می کشد و معروف را تهدید میکند که به موتربالاشو معروف وضع را درک میکند و می فهمد که مقاومت فایده ندارد برای ناهید میگوید: ناهید تو خانه برو که ناوقت شده و همه منتظرت می باشند من همراهی شان میروم اما ناهید قبول نمی کند و نمیخواهد معروف را تنها بگذارد نجیب که موضوع را درک میکند در دل نقشه شومی را طرح میکند معروف و ناهید از مجبوریت به موتربالامیشوند و موتربطرف ریاست خاد در حرکت میشود وقتی نزدیک دروازه میرسد پهره دار دروازه را باز نموده و موتربداخل ریاست میشود. معروف و ناهید به دستور عازم منزل فوقانی ریاست شده و به اتاق (انتظار) داخل میشوند. نجیب بسیار متکبرانه برای معروف میگوید یادت است که ما را وطن فروش و رویزیونیست می گفتی معروف میدانند که سکوت بی فایده است سرش را تکان داده و بلی میگوید، نجیب به دودشنام متوصل میشود و میگوید حال وطن فروشی و رویزیونیستی را برایتان نشان میدهم گفت و شنود و غالمغال زیاد شده دروازه به شدت بازمی شود معروف و ناهید با عجله و شتابان میخواهند از اتاق خارج شوند اما نجیب به پاسبانهای مسلح اش دستور میدهد که آنها را دوباره داخل اتاق نمایند ناهیدگریه و زاری میکند معروف شجاعانه مقاومت میکند و میخواهد خود ناهید را از چنگ آنها نجات دهد، ناگهان از عقب ضربه محکمی بر فرق معروف حواله میگردد معروف تعادلش را از دست میدهد سرش چرخ میخورد پاهایش سستی میکند و از دهلیز منزل فوقانی به پائین پرتاب میشود، ناهید هر چه گریه و زاری و مقاومت میکند به جایی نمیرسد و به زور آنرا داخل اتاق میسازند.

ناهید دیگر مانند یک پرنده اسیر در چنگال وطن فروشان و بی ناموسان قرار نمیگیرد، به ندبه و عذرو زاری متوصل میشود آنها را به شرافت، خدا و قرآن قسم مدهد تا دست از سرش بردارند، آنها را سازند و آبرو و عزتت را پایمال نسازند مگر فایده ندارد. هواتاریک میشود شب فرامیرسد ناهید به نامزدش معروف می اندیشد همچنان

از سرنوشت مکتوم خویش بدست جانیان و خائنان بی ناموس بیمناک است. مادرش پدرش و تمام فامیل مانند پدیده سینما یکایک در پیش چشمانش مجسم میشود مادرش به یادش می آید که میگفت دختر قند دیرنکنی وقت خراب است به پدرش می اندیشید که منبع در کوچه و بازار سرنوشت دارد و مردم بانظر حقارت به آن می نگرند و آن پیرمرد که یک عمر را به عزت و آبرو سپری نموده از شرم از خانه بیرون شده نمیتواند.

نجیب لحظه به لحظه مست میشود و پیک های و دکارا یکی بعد دیگری بلند نموده و به خود می بالد و افتخار میکند آری نامردی و پستی هم اندازه دارد نجیب که تادیروز سنگ مبارزه و وطن پرستی و دفاع از مردم غریب و مظلوم را به سینه میزد اکنون به شخص جانی و بی ناموس تبدیل شده است و میخواهد عفت دختر پاک معصوم و زحمتکش را راپایمال نماید و آبرو عزتش را به یغما ببرد.

خوش بودگر محک تجربه آید به میان

تاسیاه روی شود هر که در او غش باشد

شب در ظلمت و تاریکی فرومی رود سیاه کاران به ظلم شکنجه و تجاوز و بی ناموسی متصل می شوند فامیلهای معروف و ناهید بی صبرانه منتظر داماد و عروس شان نشسته اند امابی خبر از سرنوشت دوجوان پاک و نامراد که زندگی شان بدست جلادان بی ناموس و بی عاطفه پرپر می شود. وقتی مردم از جریان آگاهی پیدا میکنند شعله های آتش انتقام مردم زبانه میکشد همه جا را نفرت ضد پرچمی و خلقی فرامیگیرد حتی زمین و آسمان را. وطن پرستان سوگند یاد میکنند که انتقام معروف و نامزدش را از وطن فروشان و بی ناموسان بگیرند. قیامهای خودجوش مردمی هر طرف زبانه میکشد خائنین وطن فروشان مورد ضربات قرار میگیرند دریکی از روزها که آفتاب کم کم غروب میکند نجیب دریکی حمله چریکی بدست وطن پرستان اسیر می شود و به سزای اعمالش میرسد.

سنگ راهم انتقامی است در دیوان عدل

بت شکستی انتظار آتش نمرود باش

مبارزه ملی دموکراتیک جدا از مبارزه با امپریالیزم و ارتجاع نیست

دولت جنایتکار امپریالیزم امریکا که از دیر زمانی سلطه و حاکمیت بر کشورهای جهان سوم بویژه افغانستان را بر سر می پروراند و نقشه های توطئه گرانه و خائنانه را طرح میکرد بالاخره موفق گردید که بایورش نظامی هوایی و زمینی تحت عنوان مبارزه با طالبان و تروریسم کشور ما را مورد حملات وحشیانه و بی رحمانه قرار داده، هزاران نفر از هموطنان بلاکشیده ما را به خاک و خون کشانیده و سرانجام دولت دست نشانده و مزدور خویش را به رهبری کرزی مجاهد به حاکمیت رسانید.

کود تای شوم و ننگین هفت ثور 1357 و به تعقیب آن تجاوزی رحمانه سوسیال امپریالیزم شوروی زمینه ساز تجاوز و غارتگری های بعدی دول امپریالیستی و ارتجاعی در افغانستان گردید. سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان از هیچگونه جنایت و خیانت دریغ نوزید. بیش از دو میلیون هموطنان ما را به قتل رسانیده و صدها هزار نفر اعم از مردان، زنان، جوانان و اطفال را معلول و معیوب گردانید، قراء و قصبات کشور را به آتش کشیده و به خاک یکسان ساخت. ده ها هزار روشنفکر ملی، مترقی و دموکرات و انقلابی را روانه سیاه چالهای زندان گردانیده و بسیاری از آنها را بی رحمانه به قتل رسانید. به اثر ظلم و ستم و ناروایی که در حق مردم مظلوم کشور صورت گرفت، مردم آزاده و سلحشور افغانستان دست به مقاومت مسلحانه زده و خیزشهای خودجوش مردمی سرتاسر کشور را فرا گرفت. دولت دست نشانده خلق و پرچم به کومک و همکاری و همیاری با داران سوسیال امپریالیست خویش دست به سرکوب خونین مردم زده قراء و قصبات کشور را مورد بیرحمانه ترین حملات هوایی و زمینی قرار داد و بیش از شش میلیون هموطنان ما را مجبور به فرار و مهاجرت نمود. امپریالیزم امریکا و دولتهای امپریالیستی غربی که موقع را مساعد یافتند به تنظیم، تجهیز و مسلح کردن باندهای احزاب اسلامی پرداختند و احزاب ارتجاعی اسلامی سنی و شیعه را در کشورهای پاکستان و ایران سازماندهی و با کومک های اقتصادی و تسلیحاتی خویش آنها را به افغانستان صادر نمودند. نیروهای احزاب ارتجاعی اسلامی در جنگ مقاومت ضد شوروی بیشترین ضربه را بر نیروهای ملی و مترقی وارد نمودند. نیروهای ملی و دموکرات و مترقی در سنگرهای گرم نبرد ضد شوروی و دولت مزدور از پشت توسط نیروهای ارتجاعی احزاب اسلامی مورد حمله قرار گرفتند.

تضاد و رقابت بین نیروهای ارتجاعی اسلامی با دولت دست نشانده خلق و پرچم و با دار سوسیال امپریالیست شان تضاد و رقابت بین جناح های سرمایه داری امپریالیستی بوده و سرانجام با سازش و آشتی خاتمه یافت چنانچه زمانیکه دولت دست نشانده خلق و پرچم و با داران بین المللی شان در افغانستان به شکست مواجه شدند زمینه برای بزگشت نیروهای ارتجاعی اسلامی مساعد گردید. در کابل دولت مجاهدین به رهبری صیغت الله مجددی به قدرت رسید و با احزاب خلق و پرچم آشتی نمودند و همه شان مورد عفو قرار گرفت. بسیاری از نیروهای نظامی و خادیمی دولت دست نشانده خلق

و پرچم و گروه های ملیشه مزدور و جوانی در دولت ارتجاعی مجاهدین مدغم گردیدند و حاکمیت خانانان و ارتجاعی شان را بر خلق بلاکشیده افغانستان اعمال نمودند. دولت مجاهدین از همان آوان تاسیس خویش در کابل به غارت و چور و چپاول دارائی های ملکی و نظامی پرداخت و تحت نام غنیمت تمام دارائی و اموال شهریان کابل را به تاراج برد. به اثر جنگ های تنظیمی سه بر چهار حصه کابل به ویرانه مبدل گشت و بیش از هفتاد هزار نفر از شهریان کابل به خاک و خون کشیده شدند، افشار کابل و دشت برچی چور و چپاول گردید و حتی به ناموس مردم بیرحمانه تجاوز صورت گرفت. زمانیکه نیروهای ارتجاعی اسلامی (مجاهدین) دچار تشقت و پراکندگی شدند و نتوانستند منافع بآداران بین المللی خویش را بر آورده بسازند دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی در صدد شدند تا نیروهای دیگری را سازماندهی نمایند، بناءً تحریک ارتجاعی طالبان را پیریزی نمودند و با حمایت مالی و تسلیحاتی خویش آنها را در افغانستان به قدرت رساندند. تحریک اسلامی طالبان با حرکات ارتجاعی قرون وسطائی، شئونستی و فاشیستی خویش زمینه مداخلات نظامی امپریالیستی را مساعد ساخت. همان بود که با قهر و غضب بآداران خود مواچه گردید و مورد حملات هوائی و زمینی دولت امپریالیستی امریکا و انگلیس و متحدین شان قرار گرفت و به سقوط مفتضحانه مواچه گردید و دولت دست نشانده کرزی جانشین آن گردید. پرواضح است که دولتهای ارتجاعی خلق و پرچم، مجاهدین، طالبان و رژیم دست نشانده کرزی همه از آخور امپریالیزم تغذیه می نمایند و جزئی از سیستم ارتجاعی جهان سرمایه داری هستند. همین اکنون تمام خائنین متعلق به رژیم های گذشته و کنونی با هم ائتلاف نموده و دولت خائنین ملی به رهبری کرزی را بوجود آورده اند. اگرچه در ظاهر «جبهه ملی» که از ائتلاف شمال و باندهای جانی و آدمکش پرچم و خلق تشکیل گردیده اند بارزیم دست نشانده مخالفت میکند اما در عمل همه از آخور امپریالیزم تغذیه می نمایند و در نوکری و جاسوسی برای کشورهای ارتجاعی و امپریالیستی بایکدی یگر رقابت و کشمکش می نمایند.

وظیفه نیروهای ملی و مترقی:

نیروهای ملی و مترقی در حال حاضر نباید به هیچ یک از طرفین درگیر جنگ یعنی دولت دست نشانده کرزی، گروه طالبان، گروه گلب الدین و بآداران بین المللی شان اتکاء نمایند. نیروهای ملی و دموکرات با شعار نه دولت دست نشانده کرزی و نه تحریک ارتجاعی طالبان و حامیان بین المللی آنها باید وارد میدان مبارزه شوند. زیرا اتکاء به هر یکی از این جناح ها کومک به جناح دیگر است زیرا هر دو طرف دولت دست نشانده کرزی، طالبان و حامیان بین المللی شان دشمن درجه یک خلق افغانستان هستند. کسانیکه تحت عنوان نیروهای ملی و دموکرات این توهم را پخش می نمایند که در لحظه حاضر بین امپریالیستها و نیروهای ارتجاعی اسلامی مجاهدین و طالبان تضاد وجود دارد و گویا تضاد آنها با احزاب ارتجاعی اسلامی تضاد عمده است و فکر میکنند

که خطر عمده رادر شرایط فعلی احزاب ارتجاعی اسلامی تشکیل می‌دهند، بناءً راه سازش بانبروهای امپریالیستی و دولت دست نشانده رادرپیش گرفته اندو برای بقاء آن موعظه می نمایند و راه های فعالیت سازش کارانه و تسلیم طلبانه پارلمانتاریستی رادر بین خلق تبلیغ و ترویج مینمایند. امروز هرکودک دبستان که به الفبای مبارزه آشنائی دارد میدانند که درکشور اشغال شده افغانستان که مردم از هیچگونه حق آزادی برخوردار نیست و کشور در زیر چکمه های خونین امپریالیزم امریکا، قوای ناتو و دولتهای ارتجاعی خورد و خمیر میشوند و تمام تصمیمات از طرف دولت دست نشانده و حامیان تجاوزکاران گرفته می شود مبارزه پارلمانتاریستی مضحکه بیش نیست و جز تسلیم طلبی، سازش و طولانی ساختن عمر ارتجاع و اشغالگران چیز دیگری در قبال ندارد.

باید یادآور شد که احزاب ارتجاعی اسلامی به شمول تحریک فاشیستی طالبان و گلب الدین همه و همه از آخور امپریالیزم تغذیه نموده و در آخرین تحلیل در خدمت دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی قرار دارند؛ زیرا احزاب ارتجاعی اسلامی مالکیت خصوص را مهر تأیید می گذارند و سیستم سرمایه داری را جاودانه میسازند.

نیروهای ملی دموکرات در یک جبهه وسیع مبارزه ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی تحت رهبری طبقه کارگر و حزب پیش آهنگ آن "باشعارنه دولت دست نشانده ونه تحریک ارتجاعی طالبان میتوانند کشور را از چنگال خونین امپریالیستهای جنایتکار و احزاب ارتجاعی اسلامی نجات بخشند." در غیر آن هر نیروی که راه سازش و همکاری را با دولت دست نشانده و یا احزاب ارتجاعی اسلامی به شمول تحریک ارتجاعی و فاشیستی طالبان مطرح میسازد در حقیقت به نفع امپریالیزم و ارتجاع خدمت نموده و عمر آن هارا طولانی میسازد.

زنده باد مقاومت نیروهای ملی دموکرات افغانستان تحت رهبری طبقه کارگر و حزب پیش آهنگ آن! (فوران)